



۱۳۵۰

مختارات مجلس

تألیف نظم معروف فرانسه

لهی بی پیل مار گریت

ترجمه

سلطان سید و زبانی خان قائم مقامی

حاج میرزا شون ایران

از انتشارات مکتبانه

حق چاپ محفوظ و مکتوبی به نام است

مکتبانه

مکتبانه

مکتبانه

مکتبانه



# جنايات عشق

تأليف معلم معروف فرانسه

لوئی پل مارگریت

---

ترجمه:

سلطان سید رضاقلی خان قائم مقامی

صاحبمنصب سوار قشون ایران

---

از انتشارات کتابخانه تمدن

تاریخ آبان ماه ۱۳۰۶



آقای سلطان سید رضا قلی خان قائم مقامی

از ترجمه های معظم له دستور اتومبیل رانی و رمان جنایات عشق

طبع شده

رمان های سوراخ جهنم و مادام سن ژن و شیطان لنگ تحت طبع است



## بِسْمِ اللَّهِ تَعَالَى شَانِهَ (مقدمه)

دانشمندان و عفلای هوش و ذکاوت و رسیده کان قله بصیرت را پوشیده نبوده و در پرده خفا پنداشته که تهنذیب اخلاق ملل و تهنذیب حال امم و تکمیل نقایص مملکت را در هر عهد و زمانی طرز و طریقۀ خواص و اقتضائی مخصوص است.

در این دوره درخشان و عهد نورانی شفاف که خورشید علم و نور و معرفت است با اشعه تابان خود گران تا گران عالم را فرا گرفته و احاطه کرده و بر اثرات مجرب خود دارندگان روح و حیات بشری افریقای شمالی و امریکای جنوبی را با هوش و فرهنگ ساخته و در جمع جمیع ممالک بر خلاف سلف دانشمندان و افراد بکه کتابت و قرائت با شدت و ضعف آشنا باشند روباز دیاد گدایده و افزوده و از هیئت ضد آنان تفایل یافته است.

موثر ترین مواظله حسنه و با نفوذ ترین تصابیح

پسندیده همانا در رسائی است که محض تنقیح بمراتب حقه و توضیح بمعایب واضحه اشاعت یابد و راه و طرفی اصلاح و بسط  
 آن به نیکوترین وجهی با الفاظ شیرین و عبارات نمکین و سخنان  
 مفرح دلفریب در طی امثله معروفه و تلو حکایات و  
 سرگذشت‌های مشهور بیان شود.

بلی شك نیست که رومان و قصص عادات قوم و اخلاق  
 ملت را مهذب میسازد پس بر هر قوم و ملتی آنست که بر طبق  
 عادات خواص و اخلاق مخصوص خود بر رفع ذمائم اخلاقی و تکمیل  
 محسنات به ترجمه مؤلفات و تصانیف دیگران پرداخته چه فوائد  
 بسیار حاصل و نتایج بیشمار عاید بدان ملت میگردد.

اما از طرفی هم واضح و مبرهن است که هر مجمع و هر  
 قومی که با قدمهای سریع با بدایره تمدن و ترقیات عالیه گذارده‌اند  
 همانا در سایه افکار دانشمندان خود بوده در اینصورت نباید  
 خواستار بود که تنها از ترجمه رمان و حکایات شیرین و اکتساب  
 محسنات آنان اصلاح اخلاق و تواقص تمدن حاصل گردد زیرا  
 تذکره عادات و اخلاق اروپائیان با وضع احوال و سیاست  
 اهالی آسیا وفق نیامده چسبه بغایت از قبیح و با حسن عادات  
 و خوی آنها پی نبرده و کاملاً آگاه نمیشوند.

پس علماء و دانشمندان و فضلاء ملت ایرانیه است که  
 در تهدیب نیک خوئی و تکذیب عادات غیر مستحسنه ملی کوشیده

به تألیف تصانیف خواصه باسراعات مذاق ملی و اخلاق قوم  
مبادرت جستہ بیکسا و استعانت ترجمه مؤلفات دیگران در برنو  
روشنائی و نور شفاف و درخشنده مراحم پدر تاجدار ما بندگان  
اعلیٰ حضرت قدر قدرت همایون شاهنشاهی رضاشاه پهلوی  
ارواحنا فداه که دماغ و مغز محبوس زندان تارک هموطنان عزیز  
خود را روشن و منور ساخته پرده ظلمت را از انظار قوم  
نجیب خود دریده و آنها را براه ترقی و تعالی هدایت نمایند

و اما این بقده خادم معارف رضاقلی قائم مقامی سلطان  
سوار نظام قشون دولت علییه با نداشتن وقت مکنی بتدریج در طول  
زمان چندین جلد (رمانهای) شبرین اخلاقی که خواب و خوراک  
را بر بابد و نیز دوره های متوسطه کتب علمی مانند معرفت الارض  
و طبقه بندی حیوانات و نباتات را ترجمه نموده و از  
خداوند متعال بر تکمیل این خدمت توفیق طبع و نشر ترجمه  
های خویش را خواستار شده و اینک با مساعدت و همراهی  
کتابخانه محترم تمدن یکی از رومانهای ترجمه خود را برای  
تفریح دماغی در مواقع راحتی خوانندگان عزیزم طبع و تقیم میدارد



# جنايات عشق

## فصل اول

### قصه ازدواج

شغل مردان خانواد و اجداد ( اوانگ ) كه اينك جوانى بسن ۲۵ ساله است زمان حيات خود در ايلك و نواحى كوهستانى ( كوانكتو ) از سه پشت نسل بعد نسل تجارت دواجات بسوده و بوسيله كشف و تهيه و ازدياد نوع عصاره ها و اقسام مختلفه دواجات نتايج بيشمار برده و زندگانى خود را هر يك بشرافت و آبرومندى گذارنده و بالاخره از اين رهگذر بود كه از خانواده هاى بسيار معروف بزرگ محسوب و شمرده ميشدند .

اما در اين وقت كه ( اوانگ ) خود بعد رشد و بسن ۲۵ سالگى رسيد پدر و مادر وى حيات خود را ترك گفتمه دارفانى را وداع كردند ولى از بهره و نتايج تجارت چندين ساله خود مختصر دارائى در بيلاقات كوهستانى باقى گذارده كه به ارث تسليم ( اوانك ) گرديد .

يكى از روزها ( اوانك ) زندگانى انفرادى را بنخود ناگوار ديده براى رفع افسردگى و تالم خود اقدام بعروسى كرده و ناهل اختيار نمود اما بدبختانه ديرى نگذشت كه مجدداً تنها شده

و خانم او بر اثر ناخوشی سخت مسری وفات بافته و بر ا هم آغوش  
سنگها و خاکیها نموده و بجایست خزانده ها و حیوانات گوشت  
خوار سپرد .

ولی این نهائی و زندگانی انفرادی در وهله دوم چندان  
موثر بر وی واقع نشد زیرا با جوانی موسوم به ( پی اف ) که  
پسر یکی از دوستان پدر خود بود معاشرت و آمیزش داشته  
و چون آن پسر جوان کوچکتر و بی پدر و یتیم بود او را تحت  
نظر گرفته و بمراقبت وی پرداخت و بدینواسطه بخوشی زندگانی  
کرده و قسمی به یکدیگر مانوس شده بودند که هیچوقت  
کوچکترین مفارقتی بین آنها واقع نشده و دقیقه از عوالم صمیمیت  
واخت خود دور نمیشدند .

اما همینکه ( او انک ) تحصیل علوم متوسطه خصوصاً  
قسمت شیمیائی را تکمیل کرده و فارغ شد در صدد کسب  
معاش بر آمده خیالات و تصورات پیشرفت و ترقی خود را در  
نظر گرفته و طرح نقشه افکند که بدانوسیله شغل اجده  
معروف و تاریخی خود را پشه قرار داده و جداً تعقیب نماید  
پس اندکی فکر کرده و مصمم شد که در امور زندگانی با  
پیش آمد و حوادث استقامت کرد اصول صرفه جوئی و قناعت را از  
دست نداده بلکه تکیه گاه خود قرار دهد تا بدینطریق تدریجاً  
ثروتی حاصل و مستغنی شود .

و اما بسیار مطمئن بود که بر اثر تحصیل علم شیمی به ترقیات و درجات عالیه رسیده و در صورتیکه متخصص فنی این رشته علم گردد داخل بمقامات اجداد خود خواهد شد.

با این وصف معینا سال ها بگذشت و بهیچوجه شغل منظور بنظر خود را اقدام و تعقیب نکرده بلکه مانند اوقات سابق با دوست عزیز خود (تاتک پی ان) زندگی میکرد لیکن در اواخر بسیار افسرده و متالم بود تا اینکه روزی در اطاق خود به تنهایی قدم زنان آه کشیده و بخود تسلی میداد: که همانا برای نیل بمقهور و زندگانی خوش و رنگین کردن سفره خود وقت آنست که تجدید فراش نموده و زنی که دارای ثمولی باشد اختیار کند آنگاه کمر همت بر بسته ار منزلگاه خود خارج و در کوچه ها و خیابانها آواره شده و بامید حصول قسمت و تقدیری که برای مصاحبت خود آرزومند بود بشتافت.

گردش کنان به پل آهنی که روی رودخانه در یکی از محله های شهر واقع شده بود رسیده صدای غرش آب را از بالای پل شنیده و منظره با شکوه دلفریبی را بنظر آورد که: بیدهای مجنون بطرف امواج آب رودخانه خمیده و گیه ان افشان خود را بسطح آب نزدیک نموده و کاجهای مرتفع و سروهای بلند قامت متکبران سرسوی آسمان کرده گاهای وحشی رنگهای مختلف بتوضع فراوانی روئیده و برپناه های خوش السان روئ

هر شاخهٔ گرد آمده و با هنگهای خوشی مترنم بودند .

در این اصناف هوا و منظرهٔ زیباتر شدهٔ طبیعی و قابل تحسین که نقاشهای معروف عالم آرزو مند ترسیم چنین منظرهٔ با شکوهی بودند ( او انك ) با فرح و خوشحالی قدم زده و اطراف نگاه میکرد که ناکاه خاتم جوان بسیار محبوبی که با انواع و جاهتها تکمیل بود رو بروی خود در گردش دید که لباس روشن آسمانی در بر داشته که صورت زیبای هیجان آورنده و قیافه خوشی را دارا است و از صورت قشنگ مانند غنچه گل شکفته او لطافت طراوش نموده و میدرخشید و چنان بنظر میآمد که بلا مانع و بیصاحب باشد .

خانم فرشتهٔ خو نیز از دور آن جوان را مشاهده کرده که با اندام موزون و قیافه گیرنده در گردش است و در همین وقت احساس کرد که اعصابش بهیجان آمده و علقهٔ او را در قالب خود حبس کرده و خیال مهرش را بمغز خود سپرده و محفوظ داشت . اما ( او انك ) از آثار خیال و وجاهت خانم مضطرب شده و بکلی مجذوب او گشته البته بخود وعده داد که اگر ممکن بود این خانم جوان او را بمصاحبت خود قبول کرده و ازدواج دائمی حاصل شود همانا خود را خوشبخت دیده و بمقامات عالیه فرشتگان الهی میرسد پس بهمین خیال مدت مدیدی روی بل ایستاد و آرزو میکرد که این منظرهٔ خیالی صورت حقیقی بخود

گرفته و از پرده خفا بیرون آید آنگاه متفکرانه بطرف منبر  
خود می‌رود و با شده و به تنهایی راه می‌پیمود ولی دیری نگذرد  
که در بین راه باب خوشبختی را بروی خود باز دیده و قدم او  
مرتبه اقبال گذاشته و بخاتم دلالت بر خورد نمود و چنان احساس  
که این خانم واسطه وصلت و دلالت ازدواج رسیده و بشمار  
و فن خرد کاملاً بصیر و ماهر است و بطور عموم شناسائی ب  
احوال جوانان شهر و قراء نزدیک دارد.

پس (اوانك) باب صحبت را گشوده از مادام (چااو)  
خانم دلالت اوضاع و ترتیب زندگانی خانم جوان را پرسش نمود  
مادام (چااو) بمعرفی او پرداخته و حکایت نمود  
آقای عزیز آن خانم جوانی که بنظر زیبا و خوشروی آمد  
و شاید مطبوع طبع واقع گردیده موسوم است بمادام (پی روبرسیو)  
با (جواهر قیمتی) و سه سال تمام است که بیوه زن مانده  
ولی البته مدت غرا و حزن او باتمام رسیده و ممکن است حالیه  
آرزوی جوانان موافقت کند و ظاهراً اقوام نزدیکی هم نداشته  
از اولاد نیز محروم است و اما دختری را بسن ۱۶ ساله بس  
ظریف و قشنگ موسوم به (هنکسیان) بخدمت خود قبول کر  
به تنهایی زندگانی میکنند و تا کنون برای مصاحبت خویش  
هیچکس را انتخاب نکرده است و گویا از این پرسش همچه احسا  
میشود که مایل هستید بدو ارتباطی حاصل کرده و سپس زندگانی

خود را با مصاحبت او ادامه داده و بسر برید ولی این عمل امر بسیار مشکلیست و موفق نخواهید شد مگر بوسیله مثل من دلاله محرمی .

( او انک ) راجع بمعرفی خانم جوان از مادام ( چا او ) اظهار امتنان کرد و تمنا کرده که این خدمت را قبول و عهده دار شده او را نزد خانم مقصود معرفی و وسیله ارتباط و وصلت را فراهم سازد پس برای اطمینان خود اقدام امر را از خانم دلاله صریحاً قول و وعده گرفت آنگاه او را وداع و به طی راه خود ادامه داد .

اما در طی این مسافت تا درب خانه تفکرات خود را مصحبت و نردبان راه قرار داده و بنظر میآورد : که محققاً روح اجداد خود را شاد و خرم خواهد نمود زیرا نسل خانواده کی آنها قطع نشده بر اثر این اتحاد و وصلت جدید از توالد و تناسل آینده نسل اجداد و خانواده دو پست ساله خود رو باز دیاف گذارده و بآتش آفرینش آنها خواهد بود .

## فصل دوم

### حصول آرزو

دو روز بعد (اوانك) در میدان تفریح عمومی گردش  
میکرد اما از فکر زیاد و تحمل زحمت خیالات بسیار خسته شد  
ناچار بزودی بمنزلکاه خود مراجعت کرده همینکه وارد باط  
شد غفلتاً مادام (چا او) را که چند نایبه قبل آمده بود  
انتظار خود دید.

انگاه قبل از ادای احترام و تکالیف بر خورد و پذیرا  
بصورت در آمده با آهنگ لرزان و مضطربی انجام مأموریت  
حصول موفقیت امر خیر را از او خواستار شده و جواباً گردید  
مادام (چا او) در حالتیکه به نیمکتی تکیه کرده نفس  
میزد قسمی سر خود را تکان داد که اشکال امر را رسانده و اظهار  
کرد حصول موفقیت و انجام این عمل مستلزم طول مدت است  
زیرا آن خاتم جوان طالب و خواستگار زیاد داشته و غالباً در  
اطراف عوارض وی سعی و کوشش دارند در اینصورت عملی است  
بسیار دشوار و مشکل از استماع مذاکرات خانم دلالة (اوانك)  
بسیار افسرده و متالم گشته خیال میکرد که با اینوضع به آرزوی  
خود نائل نگردیده بلکه ممکن است زیر بار وزین عشق محبوس  
خود هم شده تاب مقاومت نیاورده و بالاخره هتکام جوانی با  
یأس از لذایذ دنیوی جان و حیانش نیز در مخاطره و در تنگی  
بدیاری عدم رهسپار شود.

اما همینکه مادام (چا او) وضع حال او را وارگون

و محزون دید چون از مقصود و عقیده باطنی خانم جوان نیز آگاه بود با حال تبسم شمه از تقریرات او را بیان کرد که این خانم یسه شوهری مایل است جوان عالم تربیت شده و از اولاد و پدر محروم بوده و نیز متعهد شود که دارائی خود را بیهوده صرف ننموده حیف و میل و خرج نکرده بلکه در زندگانی قانع و صرفه جو بوده و بالاخره متین و خوش اخلاق محسوب شود حال هر کس بصفات مذکوره موصوف باشد البته آن خانم بدو تفویض و تسلیم خواهد شد در اینصورت ممکن است در صد تهیه انگشتر و تمارفات معموله بر آمده و ار سال دارید .

( اوانك ) از فرط خوشحالی سر از پای خود را نشناخته و چنان بنظر میآورد که شوهر و همباین آن خانم بوده زیرا اطمینان حقیقی بخود داشت که تمام این صفات در وجود خود جمع است و گوئبا آن خانم قبلا از اوضاع زندگانی و اخلاق خلقتی وی آگاه بوده و بهمین جهت هر صفتی را که داشته بیان کرده و آرزو نموده است در اینصورت البته به آمال خود موفق شده و دیری نمیگردد که از نهائی خارج خواهد شد .

اما چون آن خانم خواستگار بسیار داشته و از هر طرف و هر فامیل بدو حمله ور بودند ( اوانك ) خیلی میل داشت که بزودی مادام ( چا او ) را ملاقات نموده خود را پیشقدم و مقدم بر سایرین نماید و همینکه دید او خود قبلا بحضور آمده وی را



مقتخر و سرافراز نموده بدو از او نشکر کرده و یاس ج  
شناسی خود را بجا آورده و چنان احساس کرده که او باعث ش  
از بخت و اقبال خود خوشنود شده سپس خواهش کرد هر چ  
زودتر رساله اقدام نموده و امر را خاتمه دهد و اگر ماد  
(پیروسیو) بر او منت گذارده تقدیمی دیگران را مسترد  
وی را بخدمت ابدی خود بپذیرد خانم دلاله را از خود راضی و  
را مأمور رساندن اشیاء تقدیمی خویش کند در اینوقت صندوق  
آهنی خود را خواسته يك جفت سنجاق جواهر نشان طلا کور  
و گوشواره های الهاس و مبلغی پول نقد در آورده با حال  
خرسندی نزد خانم گذارده و استدعا کرد در همین ساعت برده  
پس از معرفی و مذاکرات برای عصر فردا اجازه عقد از دوا  
را صادر کند .

مادام (چاو) اشیاء را گرفته قول و وعده صریح داد  
که در انجام مأموریت خود آنی غفلت ننموده موافق میل و آرزو  
او اقدام کند پس امر بضيافت شب عروسی داده و خارج شد  
اما (اواک) شب را تا صبح نخوابیده و از فرط علاقمندی  
بخانم جوان خود را در زحمت دیده و متفکر آن منظره دلفریب  
بود و هر لحظه آتش عشقش طغیان کرده و مشتعل میشد ولی  
فقط گاه گاهی خود را بخیال شب عروسی و وصایل خوشدلی ساخت  
و تسلی میداد و بدین حال مداومت داشته تا صبح خیلی زود

بر خواسته با دوست عزیز خود (بی آن) شروع به تهیه وسایل عروسی نموده و دستورات ضیافت را داده همسایگان و دوستان خود را دعوت کرد.

قرنیات و مقدمات امر خانمه یافت و خانه (اوانك) را سرور و شادمانی فرا گرفته مدعوی برای شرکت در جشن و تقدیم تبریک بمنزل مشارالیه هجوم آور شدند بالاخره عروس جدید بمحل اختصاص خود وارد و برمسند زندگانی و عزت دائمی قرار گرفت زن و شوهر سجدۀ شکر بجای آورده شروع بیدیرائی و اردین نمودند در اطاق رسمی اجماعاً بسلامتی عروس و داماد نوشیده تبریکات صمیمانه خود را عرضه و سپس متفرق گردیدند.

همینکه (اوانك) اطاق را خلوت دید نزد خانم خود نشسته تمنا کرد چون از شب بسیار گذشته چنانچه مایل باشد خستگی مهمانی را به استراحت در خوابگاه جبران و درد فراق را نیز با اخذ تمتع و چشیدن شربت وصل از جام مراد تلافی نماید.

خانم بدین خواهش میل مفرطی داشت زیرا تنهایی برای او ظلم فاحشی بوده و تمایل شهورانی باعث صدمه وی شده بهمین ملاحظه فوری رضایت حاصل کرده خود را تسلیم اراده او قرار داده و تفویض محض شد.

چون (اوانك) احساس کرد که خانم در موافقت اراده او بسیار مشغوف و خشنود است دستش را گرفته به بستر استراحت

در آمده بدنهارا مانند ماهی در آب بهم مالیده قسمی که از اصطکاک بدنها احساس حرارت شده و لذت میبردند خلاصه تا طلوع صبح داد عیش و عشرت را داد، بالاخره از فرط خستگی بخواب رفتند.

هفته اول بگذشت روزها محبت عاشقانه و شب ها را عشق ورزی کرده و قسمی سرگرم عشق و محبت بودند که کوئی خوابی است بنظر آنها مجسم شده است.

در اواخر هفته خانم دلالت آنها را ملاقات و دیدن نموده و خانم عروس با وضع محبت آمیزی از او اظهار تشکر کرده و در ضمن ۵۰۰ اشرفی بدو تقدیم نموده و از آنچه راجع بشوهر جدید خود اظهار و سفارش کرده بود امتنان حاصل نمود اما خانم دلالت از اقدام خود و اخذ نتیجه بسیار خوشحال شده پس از صرف چای و شیرینی آنها را وداع کرده رفت.

## فصل سوم

تعیین شغل اجدادیه

روزی هیئت خانواده جدید (زن و شوهر) با علاقمندی و مهر بسیار از هر طرف مدد آکره بمیان آورده و هیچ سر و مطلب شنی

را از یکدیگر پنهان نداشتند و بدین قسم گرم صحبت بودند که ناکاه (پی آن) با قیافه و چهره محزون و افسرده داخل اطاق شده و برادر عزیز خود را از واقعه میدان فروش آذوقه و از گرانی برنج همه می و قیل و قال مردم مستحضر نمود که چون بقیمت برنج مبلغی گزاف افزوده شده تمام فقرا را افسرده خاطر کرده است و بیجه احساس میکرد که دبری نمیکند آنها نیز غمگین و متألم میشود زیرا حاصل زراعتی برنج و کشت آنها خیلی کم و به آفت نیز بر خورده علاوه چون آذوقه برنج و ذخیره انبار هم تمام شد و میبایستی قبل از اینکه بقیمت برنج اضافه گردد مقداری که محل احتیاج خانه است تهیه نموده و از این باب صرفه جوئی در مخارج نقدینه خود حاصل کند.

(پی ژورنیو) با ابراز حالت غیر طبیعی و افسردگی کهان نداشت که با این وضعیت بتوانند دولت مند شده و مستغنی گردند گوئیا طلا و نقره قدر و قیمتی نداشته و هر قدر وجه موجود داشته باشد باستی برای معاوضه با ارزاق تخصیص دهند.

ولی (اوانک) معتقد بود که هر گاه سکه نقره و پول موجود باشد باستی بان وسیله برنج و ارزاق دیگری تهیه کرد زیرا این نوع آذوقه از مروارید زمره گرانبها و بر قیمت تر است در صورتیکه قبلا مهیا نشود دچار قحطی شده و بدست خود خطر مرگ را استقبال خواهند کرد.

(بی آن) باز آنها را مضطرب نمود و اظهار عقیده کرد که بایستی در صد تهیه خدمت و شغلی بود که زندگانی آبرومندی بدست آورده و معاش خانواده کی را تأمین نمود.

اما چون (اوانک) قبلادر همین خیال و بفکر شغل اجداد خود بود عقیده وی را تصویب کرده و ضمناً پدرش را بیاد آورد که موقع حیات و جوانی غالباً به ایالات (شوان) و (کوانکتو) برای کسب و تجارت دواجات مسافرت میکرده پس از تهیه و تحصیل اقسام مختلفه ان عدلهای متعدد بسته بمراکز دواخانه ها میفرستاده و بطفیل همان شغل بود که مختصر دارائی را بارت گذارنده قسمی که شش سال است از همان سرمایه فرزند او با (بی آن) معاش کرده اندچند لحظه تفکر کرده خود را ناگیر دید که چون عمر این قسم زندگانی و صرف مخارج بدون تکیه بشغل مخصوص خارجی بسیار کوتاه و همیشه باقی نمانده بلکه کدامت را در آغوش دارد بهمین دلیل دو صورت امکان شغل پدران خود را پیشه کسب و معاش خود قرار داده به تجارت اشتغال ورزیده شاید منافع به سرمایه خود بیفزاید پس مصمم شده و روی بخاتم خود کرده وی را امید و ارساخت که باوجود لزوم مسافرت مدت مدیدی از خانم عزیز خود دور نشود.

(بی روز-سیو) آهی کشیده این فکر و عقیده او را در ظاهر تحسین کرده و قایل تمجید دانست ولی باطناً محبت و علاقه

زناشوئی وی را مانع اجرای این عمل بوده و ترك يكديگر را دشوار دیده که مدتی مدید اوقات خوش خود به تلخ کاهی و تألم مخلوط نماید.

اما (اوانك) برای رفع تألم خانم خود متعهد شد که هر سالی بیش از شش ماه غیبت نکرده و دور نشود.

ولی چون خانم قبلا از این اقدام بسیار بی میل بوده جدائی شوهر خود را بنظر آورده بیشتر افسرده خاطر میشد و گوئیا در انتظار مراجعت او بفکر فرو رفته مبهوت شده و سکوت اختیار کرده بود.

در اینوقت (اوانك) با حالت تأثر و تألمی تعیین موقع مسافرت نموده و انجام امورات و وسایل حرکت را برای فررای آن روز که ساعت عزیمت را نيك دیده بود تمنا کرده و اجازه خواست که در همان ساعت معینه عازم حرکت شود.

(پی ژوپرسیو) ناچار از همان دقیقه به تهیه وسایل حرکات شوهر خود کوشیده و در موقع عزیمت ۲۰۰ دو اشرفی در چمدان وی گذاشته و در ساعت معین او را راهی کرده و مشایعت نموده و پس از وداع با او همینکه مشاهده کرد مونسش با قدمهای سریع دور میشود با حال افتردگی آهی کشیده ناله کنان شروع بگریستن نمود.

اما (پی ژوپرسیو) پس از عزیمت (اوانك) در پیکی

اطاقهای اولین مرتبه جای گرفته و غالباً ابام تنهایی خود را با تأثر و تألم گذرانده و آنها را مونس خود قرار داده و گاهی نیز بکارهای خیاطی مشغول میشد و خدمتکار وی شبهارا در محلی جداگانه نزد يك بدو خوابیده و (پی آن) نیز در طبقه تختانی آن عمارت مسکن داشت.

(پی آن) جوانی بود بسیار آراسته و مؤدب خیلی زیبا بسن ۱۸ ساله اغلب جوانهای عیاش خوشگذران در تعاقب وی برآمده و دوستی وی را افتخار میکردند بهمین دلیل بیش از شبها در تعیش بوده و شهوت رانی را بحد اکمل رسانیده بود و بدین طریق ایام عمر خود را صرف کرده تا یکی از شبها ساعت يك از نصف شب گذشته که از تفریح و عیش مراجعت میکرد چون دیر موقع بود درب عمارت را بسته دیده و بشدت دق الباب نمود.

در اینوقت (پی ژوپرهبو) صدای درب خیاط را شنیده (هنگسیان) را بیدار کرد که بعجله رفته درب را بروی پسر عمویش باز نماید دختر جوان از رختخواب برخاسته با چشم آلوده بنخواب جراخ دسقی را بر داشته از دله ها سرازیر شده و باین آمد. اما (پی آن) چون رنك و رخسار دختر جوان را برخلاف معمول و عادت یافت بنظرش خوش آمده او را بشمل گرفته بر زمین افکند دختر نیز از ترس و خوف رسوائی خود جرئت داد و فریاد نکرده و برای جلب یکدیگر نروایای محبت قلبی خود در تلاش

بر آمده و بالاخره سارق عصمت دخترک را رها نکرد مگر وقتی که کام دل خود را ربوده و از تمتع او محظوظ شد.

فردای آن روز همینکه دختر جوان برای تهیه چای و صبحانه باطاق خواب (پی آن) داخل شد مشارالیه غفلتاً از تخت خواب بر خواسته دستش را گرفته و روی تخت افکند و خواهی نخواهی و با جبار او را تسلیم خود نمود و بدینطریق در بستر استراحت و خوشی یکدیگر را تنگ آغوش گرفته تا صدای پای (پی ژوپرسیو) را شنیدند.

خلاصه (هنکسیان) پس از تسلیم و تفویض خود برب النوع شهوت و هوا هوس ظروف چای را برداشته از اطاق بیرون شد ولی بغض و کینه هم از این وقاحت بخود راه نداد زیرا از این قبیل قضایا بسیار دیده بود و بهمین دلیل از آثار بشره و چهره وی سری مکشوف و مطلبی مفهوم نمیگردید.

## فصل چهارم

آواز خروس و ملاقات (پی ژوپرسیو) با شوهر خود

مدتی مدید بدینمئوال بگذشت تا یکی از شبها موقعی که اشعه و نور ستارگان با شعاع مهتاب بتقویت یکدیگر توأم شده و



زمین را مانند روز درخشان و روشن ساخته بود (پی آن) در نظر داشت که از موقعیت چنین شب فرح بخشی استفاده کرده و در پر نور مهتاب شب را به تمیض بردارد پس نقشه طرح کرد که در نصف شب دم خروسی را بسختی کشیده و او را عذاب داده بدیهی است حیوان برای نجات خود صدا نموده و داد و فریاد خواهد کرد خانم نیز چون علاقه مخصوص بخروس خود دارد البته (هنکسیان) را برای تفییش قضیه خواهد فرستاد که از حدود واقع و عات صدای بیموقع خروس آگاه گردد سپس (هنکسیان) را ملاقات نمود پس از بیان مقصود خود و شرح نقشه دستور داد که بعد از باز دید و تحقیق قضیه خروس در مراجعت درب اطاق را باز گذارند تا سهولت و آهستگی داخل اطاق وی شده بامال خود نائل شود.

(هنکسیان) نقشه مطروحه را بسیار ماهرانه و خوب دیده و کاملاً پسند خواطر خود یافت اما فکر میکرد که اگر خانم آنها را در يك بستر دیده و مشاهده نماید چه باید کرد (پی آن) فکر دختر را دریافته او را مطمئن کرده و قول داد نوعی وارد اطاق او شود که خانم احساس صدائی نکرده و بهیچوجه کسی ملتفت نشود.

(پی ژو پرسو) در همین شب افتخار یکی از اعیان مدیهی (پی آن) را مخصوصاً برای صرف شام در سر میز که در

مرتبه برقرار شده بود دعوت کرده و منتظر بود تا اینکه مقارن مغرب که مناسب بنوعی بود با شمع و نور شفاف قوس مساه بهر طرف پراکنند و زمین را روشن ساخته بود بر او وارد گشت .

خاتم از ورود مهمان خود بسیار خرسند و دست دوستی داده زیبایی و چهره بشاش او را قابل ملاحظه دیده تهنیت و تحسین نمود و صحت و درست قوی او را مورد تمجید قرار داده و طرف راست خود نشانده و سبب انعقاد جشن عید مذهبی را که بافتخار و سلامتی شوهر عزیز خود تشکیل داده بود مشروحاً بیان کرد و بالاخره از زحمتی که او متحمل شده و در این جشن شرکت و حضور بهمرسانیده بود معذرت خواسته تقاضای عفو و بخشایش از وی نمود .

(پی آن) اظهار تشکر از مهمان نوازی خانم کرده و در صدد تناول اغذیه ماء کول خوب بر آمده و با نظر دقت در جستجو بود ولی چون کلیه اغذیه تهیه شده روی میز چیده نشده بود خانم مطلب را دریافت و فوری امر داد بهترین غذا ی حاضر را خدمتکار بیاورد پس بدو مشغول به تناول سوپ مخصوص شدند :

در اینوقت خانم با طرزی خوش و روئی شیرین محل توقف شوهر عزیز خود را سؤال و پرسش نمود .

(پی آن) خانم را قانع کرد گه محتمل است برادر عزیز خود در ابالت (سشوان) باشد اما در بین این صحبت (هنکسیان) خوراک گوشت خوک آورده پس گیلاسها را پر از مشروب نمود بسلامتی مسافر غائب خود آشامیده و برای تکمیل ابراز علاقمندی مجدداً گیلاس دوم را بسلامتی نوشیده و چون شراب بسیار معطر و گوارایی بود خانم میزبان خواست گیلاسها را در مرتب سوم نیز ابریز نماید ولی (پی آن) مایل نبود و با حال تمنا و را مجبور نمود که صرف نظر کرده و قناعت نماید.

باری بدین ترتیب صحبت کنعان مشغول تناول غذا و آشامیدن مشروب شدند تا موقع صرف شیرینی بعد از شام خانم اعتراف کرد که از استعمال زهدادی شراب قدری گیج شده و بحالت مست در آمده است.

(پی آن) قانع نشده مایل داشت خانم گیلاس دیگری میل کند تا بخوبی سکر شراب محسوس شود خانم نیز قبول اصرار کرد گیلاس پر از شراب را برداشته بپاشاهد اها همینکه باند شد قدری خود را مست دیده احساس کرد که باستان روی پای خود قادر نبوده و قدری از حال طبیعی خارج گردیده مایل شد روی تخت خواب خود استراحت نموده (هنکسیان) را در خدمت پسر عموی خود تا آنها غذا بگذارد که پس از اتمام خدمت او نیز رفته استراحت نماید.

سپس بطرف اطاق خواب خود رفته در حالتی که تلو تلو میخورد روی تخت خواب دراز کشیده و بمحض اینکه سرش را روی بالش گذارد فوری بخواب رفت.

در اینموقع که (هنکسیان) خانم خود را تا این پایه مست دید یقین کرد که امشب هیچ صدائی او را از خواب بیدار نمیکند بنا بر این صلاح ندید که صدای خروس را در آورده و او را عذاب دهند پس تمنا کرو که نقشه را تغییر داده و از انجام آن صرف نظر نماید.

ولی (پی آن) نقشه خود را تعقیب کرده وقتی که چراغها خاموش شد در موقع معین به سر وقت آن حیوان شتافته و خروس را بشدت بفریاد آورد بقسمی که (پی ژوبرسیو) از آن صدا از خواب بیدار شده (هنکسیان) را آواز داد اما خادمه مذکور را بنحوی خواب ربوده بود که از صدای غرش رعدنیز بیدار نمیشد از (هنکسیان) مأیوس شده پسر عموی خود را صدا کرد که او نیز جوابی نداد.

خانم همچو احساس کرد که متحمل است هر دو نفر از خود او مست تر و بیهوش تر باشد پس از لحظه فکر از جا برخاسته لامپ اطاق خود را روشن دیده با لباس خواب به سرعت باین میرفت که حیوان عزیز خود را از مخاطره نجات دهد که در اینوقت مجدداً صدای طلب امداد از خروس شنیده شد.

(بی آن) در مسافت دوری ایستاده و در انتظار (هنکسیان) با کمال دقت نظاره میکرد که ناکاه (پی ژورسیو) را مشاهده نمود که با عجله پیش میاید غفلتاً بخود لرزیده زیرا خانم برادر خود را از (هنکسیان) فوق العاده فشنگتر و خوشگلتر یافت بدیهی است جوان بوالهوس بوی مایل شده ولی عاقبت کار را بنظر میاورده و نمیدانست به چه بدبختی دچار خواهد شد .

در همین وقت خانم بالباس و جامه کوتاهی نزدیک میشد (بی آن) موقع را مناسب و مطبوع یافته و چنان احساس کرد چون در مدت تنهایی و تحصیل حظ انسانی محروم بوده یقین است که آتش شهوتش مشتعل و با داده وی قلبه دارد ر چون او را خاموش و ساکت دید موافقت و تمایلش را دریافت با کمال جرئت دست او را گرفته با حال عذر خواهی استدعای بدل لطف و مهربانی نمود .

[بی ژورسیو] نمیبخواست که امانت و دبانت ناهوسی خود را از دست داده باشد ولی با این حال تمتع لذت نفسانی بدو غلبه کرده خود را غفلتاً در آغوش [بی آن] انداخت اما با ضربان قلب و اضطراب اعصاب از این وضعیت و دوری شوهر خود افسرده شده آم کشیده و میلرزید .

خلاصه همینکه (بی آن) ملاحظه کرد خانم مضطرب و لرزان است با اینکه فکر میکرد ممکن است از فرط محبت او

دیوانه شده و از حصول تمتع با او محروم میشود مع هذا پیشانی  
او را بوسیده دست نوازش بدو دراز و وی را خواهر خود خواند  
که اضطرابش را مرتفع نماید .

(پیرو پرسو) روزی در اطاق خود تنها نشسته با  
تفکرات زیاد با خود به صحبت در آمده که ظن قوی می رود از  
دیدار شوهر عزیز خود اقلاً بایستی تا یکسال محروم بوده و با  
مفارقت طولانی و افسرده کی غیر قابل تحمل سازش نماید و علاوه  
بر پیش بینی این واقعه مطلب مهمتری که باعث تعجب او بود  
همانا اعمال و رفتار اخیر (هنکسیان) است که هیچ موقع در اطاق  
خود دیده نشده و بقدری دختر بد ذات و موذی است که تغییری  
در وضع خود نداده و از آثار شره وی چسبی احساس نمیشود گویا  
چوانی او را خواطر خواه شده و شاید هم همه روزه از ملاقات  
دیدار یکدیگر مشعوف شوند اگر چه بسیار دختر مکاره و پر  
حیله شمرده شده ولی با این حال از حکم بقیافه و وضع رفتار و طرز  
اخلاق او بنظر میاید که تغییر افکاری حاصل نموده بهر حال  
یتوان کاملاً مطمئن شد که راز درونی داشته و بالاخره قلب  
تود را با نرد محبت باخته و دل را بدلبرائی سپرده است .

خلاصه مصمم شد که برای ثبوت و تکمیل خیال خود  
ضیعت رفتار و اخلاق او را مراقبت نموده تا بخوبی از کیفیت  
چگونگی مطلع و مطمئن گردد پس مجدداً لحظه فکر کرده غفلاً با

صدای بلند آنچه را بیاد آورده اظهار کرد که سابقاً (اوانك) از قضیه او آگاه و مستحضر بود که (بی آن) تا کسی شناسائی ندارد مگر با یکدختر جوان زیبائی از او پسری هم بدلیا آمده بود و ساس هم او را ترك نموده ولی در ان موقع تعاقب خاطر او مسرور و مشهور عامه شده بود حال هرگاه [هنکسان] را معشوقه باشد قعلاً (بی آن) پسر عمو خواهد بود ولی از طرف دیگر هرگز نمیشود خیال کرد که چنین جوانی این دخترک را بشرکت در زندگانی و همسری خود اختیار کند. اتفاقاً در همین لحظه (اوانك) از مسافرت مراجعت نموده و پشت درب اطاق که رسبد قسمت اخیر مذاکرات و اظهارات خانم خود را شنیده غفلتاً داخل باشد حال تنفر او را از دغدغه خیال خارج ساخت که هرگز (بی آن) را قدرت عروسی با يك كلفتی نخواهد بود صرف نظر از عدم رضایت خانوادگی مورد توبیخ و سرزنش همسایگان نیز شده و مردم این خانواده را پست و ذنی الطبع میخوانند و البته این عروسی باعث سلب احترامات مضانوارکی میشود مابین این امری استغیر ممکن.

(پیژ و برسیو) متعجبانه از شغف و شادی ورود ناگهانی شوهر خود بلرزده در آمده از جای جستن نمود. وی را در آغوش کشیده و از این ملاقات غیر متعارفه بسیار خشنود و خرسند شد.

در اوایل ورود (اوانك) (هنکسان) جرئت و قدرت ندانست که هر شب مرتباً (بی آن) را در تخت خواب خود

پیدا کرد و بنا بر این از هر جزئی مطالبی خود داری کرده و بنظر میآورد که ممکن است وقتی بشود قضیه کشف شده از آثار چهره (پی آن) مطالبی مفهوم و راز از پرده بیرون افتند.

(پی ژورنیو) با کمال شغف و خوشحالی مشغول پذیرائی شوهر خود بوده و چنان تصور میکرد خوشبخت ترین خانمی باشد که روزها و شبها با آسایش و خیال راحت با مونس خود زندگانی خواهد نمود.

## فصل پنجم

تجدید مفارقت و بدبختی وارده

روزهای شاد کامی و ساعت‌های نیک بختی مانند تیر شهاب از نظر می‌گذشت و بهمین وضعیت خوشی تا ششماه تمام امتداد یافته که (اوانک) بفروش کلیه مال التجاره خود موفق شده و بالغ بر ۵۰۰ دواشرفی از پول قیمت آن جمع آوری کرده بود ولی چون مشاهده کرد که مبالغ صرفه جوئی نسبت به زندگانی متوسطه کافی نیست روزی خانم خود را مستحضر نمود که با استی مرتبه دیگر عازم مسافرت شده.



خانم با اضطراب و تالم اظهار کرد در صورتیکه این مسافرت لازم باشد خطا دیده که از راه علاقمندی مانع عزیمت شده جلو گیری نماید زیرا بعداً هر موقع احتیاجی حاصل شود و یا تغییری در زندگانی هویدا گردد ندامت و پشیمانی را در آغوش دارد بعلاوه همینکه احتیاجات ضروری بعدیه این خانواده را داخل بورطه هولناک اندوه و الم نماید برای تحصیل معاش و رفع آن رئیس خانه را بمسافرت مجبور میکند پس در اینصورت پیش بینی کرده از این ساعت تن به نواب و رنج دوری شوهر خود داده و برای تحصیل زندگانی آبرو مند و شرافت این پیش نهاد را باید استقبال کرد سپس متذکر شد که بخاطر بیاوردن چطور روی را تنها خواهد گذارد.

( او انك ) وعده داد كه این تنهائی و جدائی چندان طول مدت نداشته و بزودی مراجعت میکنند زیرا برادر كوچك خود [ پی آن ] را چنین بتعمیل این رشته تجارت بسیار میل دارد با خود همراه برده كه به اعمال این نوع تجارت آشنا نماید.

( پی ژو پرسو ) احساس میکرد كه قلبش بطیش در آمده متفكر شد و پرسید كه در غیاب او خانه و زندگانی را کی محافظت میکنند و اما خون عقیده داشت ( پی آن ) در خانه نباید بهتر است زیرا آدمی است با حقیقت و درسه نگار و دلسوز البته ( هكسیان )

از عهدۀ حفظ و نگاه داری این خانواده بر نمانده فقط بوجود (بی آن) میشود امیدوار و مطمئن بود که مشارالیه اقلاً مراقبت کرده حرامیان بخانه داخل نشوند (اوانك) برای رفع تنهایی و استقرار آسایش دائمی خالم خود ناچار شده هر چه زود تر (بی آن) را بحریبان کارهای تجارتی آشنا کرده و خود مراجعت کنند در اینصورت شاید بیش از دو ماه مسافرت ثانوی بطول نیانجامد.

(پی ژوپرسیو) بیش از این جرئت مکالمه نداشته سالت و خاموش ماند خلاصه (بی آن) و (اوانك) چند روز بعد عازم و حرکت گردیدند ولی چنان بنظر آمده و احساس میشد با اینکه مدد معاش و گذران (بی آن) را (اوانك) عهده دار بود بواسطه عدم ریاضت در این مسافرت در صدد تسلاfi و انتقام برآید.

دیری نگذشت همینکه بمحل تهیه و خرید مال التجاره مقصود رسیدند (اوانك) سرمایه و پول نقدینه خود را بدو قسمت کرده نصف آن را خود مقداری در اجات خریداری نموده و بقیه را ه (بی آن) واگذار کرد که بعداً دوا تهیه کرده ارسال دارد و دینطریق حساب جاری فیاین آنها باز شود.

مدتی بعد روزی برادر كو چك خود را طلبیده و موقع را نیمت شمرد که خود بمنزله مراجعت کرد، و او را برای كك و تکه ال

عملیات تجارتی در اینجا بگذارد و هر موقع که مال التجاره همراه خود را بمصرف فروش برساند وی را خبر کرده تا دومین خرید را عدلهای کوچک بسته حمل و ارسال دارد.

(پی آن) لحظه فکر کرده خواستار شد که برادر عزیزش خود بدو اعتماد داشته و مطمئن باشد و با دقت از روی ثبت و صورت صحیح مال التجاره خود را بوی تسلیم و تحویل نماید تا فوری بمحل حمل نموده و بمصرف فروش رسانده قیمت آن را طبق تعهد خود فوری مسترد و عودت دهد.

(اوانك) چون حالت خود را از مسافرت بسیار خسته میدید لذا قبول نکرده و بقصد و عقیده خود ثابت قدم و استوار بوده و دستور داد که او در محل مانده و وی را یاری یابد.

اما (پی آن) با اینکه احساس کرده بود مورد قبول واقع نمیشود معینا باین صحبت قانع نشد. اصرار زیادی کرد ولی بیپوده و بیبهره موانع واقع نشد خلاصه مایوس گشته و بفکر حرامزادگی و شیطنت فرو رفت.

فرمای آن روز يك كشتی عازم حرکت بود (اوانك) جواز عبور گرفته و بكشتی در آمد (پی آن) که بشایعت او آمده بود استدعا کرد که تا چند میل راه یا اقلاً تا ایستگاه دوم همراه برده وی را مشایعت کند (اوانك) نیز تمنای او را قبول کرده حرکت کردند در بین راه باد شدیدی وزیدن گرفته و طوفان عظیمی

حادث شد بقسمی که کشتی قادر باستقامت نبوده و بهمین وضعیت مداومت داشت تا نزدیک نصف شب که حادثه بزرگ بسیار شوم و ناگواری رخ داد چنانچه در ساعت یا ندره شب مسافرین و عملجات کشتی احساس کردند که بخطر و زحمت طوفان عظیمی دچار شده لذا پس هر یک بترتیب شغلی که داشتند منظمأ با جرای اوامر صادره کاندان کشتی پرداخته و بکار خود مشغول شدند تا کشتی را از گرداب خطر نجات دهند.

در اینموقع (اوانک) در ایوان کشتی ایستاده و به نزد لب ایوان تکیه داده و خم شده امواج پی در پی موحش و هولناک آب شط را تماشا میکرد تا گاه (پی آن) او را بدین وضعیت مشاهده کرده و در اثر تفکر خود قلباً خشنود شد ضمناً از تهوور و جسارت برادر عزیز خود که با تلاطم کشتی اینطور خم شده و تماشا مینجاید متعجب شده زیرا بیم آن میرفت که غفلتاً در آب افتاده هلاک شود لذا از (اوانک) درخواست نمود که از پشت سر او را گرفته نگاهداری کند.

(اوانک) تبسمی کرده بطور استهزاء و تمسخر تمنای وی را رد کرده و چنان وانمود کرد که خود دست بآب داشته و در سواحل مدتها زندگانی و در شناوری ماهر و با این وصف آب شط را قابل اهمیت ندانسته و محتاج بکماش و استعانت دبگران نخواهد بود.

اما [پی آن] سوء قصدی نسبت باو نداشته و میدانست که با عدم رجوع [اوانك] موفق میشود که [پی ژورسیو] را بمقتل ازدواج دائمی خود در آورده و زندگانی خوش و آسایش را در برگیرد و چون مشاهده کرد که بهتر از این موقع بدست نیامده و بازروی خود نائل نمیشود همین موقع را غنیمت شمرده شیطان بدو وسوسه و غلبه نمود قوت فوق العاده باعصاب خود داده و غفلتاً خود را بردی (اوانك) انداخته او را بغل زده و مانند کیسه کوچکی در آب انداخت جسد (اوانك) در آب شط که در حال تلاطم و اضطراب بوده و هر دقیقه بشدت آن افزوده میشد غوطه ور گردیده و در آن شب تاریک ظلمانی در لجه شط فرو رفت.

همینکه این جنایت عملی شد قاتل مضطربانه دویده با صدای بلند استدعا میکرد که ناخدای کشتی را توقف داده و لنگر انداخته و ویرا زودتر یاری و کمک دهند تا برادر ارشد خود را که در آب غوطه ور گشته نجات دهد و بدین ترتیب دیوانه وار بهر طرف دویده نجات برادر خود را تقاضا و فریاد و شیون مینمود.

نا خدا با حال استهزاء و تمسخر وی را ساکت نمود که در این نقطه و این موقع کمک و استعانت نتیجه نداشته زیرا معلوم نیست جسد او را جریان آب بکدام طرف رانده و قطعاً تا بحال بهر طرف که سیر آک شدیدتر باشد برده است بنابراین بایست

بیش از ده نفر مفقود و غرق شوند تا شاید غریق اولیه  
نجات یابد .

آنکاه وی را متوجه ضرب المثل معروف عمومی کرده  
که حکایت شده :

غالباً عزرائیل جان آدمیان را نصف شب گرفته و بصبح  
نمیگذارد ولی بدبختانه برادر بزرگ وی تا اواسط شب هم زنده  
نخواهد ماند و هر قدر تا کنون امتحان شده همانا هر کس دچار  
این خطر موحش گردیده نجات نیافته است اما از طرفی کاپیتان  
نیز خیلی خوشوقت بود که شاهد بر قضیه و وقوع چنین  
حادثه به ترتیب مذکور برادر مقتول بوده است که  
در حضور او واقعه رخ داده زیرا هر گاه چنین نبود شاید  
مقصر شمرده میشد .

(پی آن) بکلی مأیوس و نا امید شده ولی برای اطمینان  
خاطر خود علت یافتن نعش را کنجکاوی میکرد که ابا اطمینان  
دارید نعش در اینموقع پیدا نمیشود .  
تا خدا او را مطمئن نمود که نجس در اینوقت بیهوده و  
یافتن نعش او نیز غیر ممکن است .

اما (پی آن) از راه مکر و حیل که داشت شروع به  
گریه کرده آه کشیده و ناله کنان استدعا نمود در اینصورت او را  
بوطن اصلی خود هدایت کنند .

## فصل ششم

### دستگیری مرتکب

نا خدا و عملجات کشتی بتعاقب حال ( اوانك ) بر نیامده و از تفتیش واقعہ خون داری نموده و مساعدتی باظہارات و تقاضای ظاہری ( پی آن ) نکردند ولی البتہ خوانندگان عزیز از راه ترحم مایل هستند غریق را در امواج آب شط یافتہ حال و وضعیت وی را بدست آورده در نظر مجسم سازند .

اما چون قضیہ بطریق مذکور واقع شد تمام عملجات تصور میکردند کہ ( اوانك ) غرق شدہ و بہلاکت رسیدہ است ولی خوشبختانہ مرك مشاورالیہ را لایق ہمسرد، و ہم آغوش خود ندانستہ و گریبانش را رہا کردہ و خود نیز . با این خطر عظیم مقاومت نمودہ و بالاخرہ موفق بہ نجات خویش گردید .

یعنی پس از اینکہ در آب غوطہ ور شد با حالت یأس و نا امیدنی شروع بہ شناوری نمودہ و طولی نکشید کہ قوای اعضای بدنش بکلی ضعیف و خستہ گردید زیرا ساحل بسیار دور و با اینکہ ماهر در شناوری بود معذالك فشار امواج مانع وصول او بساحل میشد خلاصہ از ہر طرف مأیوس و هیچ قسم امیدواری

هم بنظر نیاورده بالاخره متوسل بندرگاه الهی شد که ناکاه جبریان  
آپ درخت تبریزی را که با خود میآورد مستقیماً بشانه (اوانك)  
بر خورد کرد پس بجای یکی دست انداخته درخت را در آغوش  
گرفته سوار شد و با طریقه مخصوص خود را نزد يك بندری  
که محل ایستگاه کشتیها بود رسانید و بدین وسیله نجات یافت .

سپس خسته و متغیرانه راهی در پیش گرفته و میرفت تا به  
يك سرا برده کوچکی رسید و اما در بین راه به اندره و فکر فرو رفته  
دلیل واقعه را کنبجکوی کرده و فهمید که (پی آن) شرور خائن  
برای غضب دارائی وی بدون ترس از وجدان وضع صمیمیت خود  
را تغیر داده و مرتکب يك چنین خیانتی شده است .

سپس شکر خدای را بجای آورده و از حصول نجات از  
مرک مشعوف گردید گرچه با خود پولی نداشته و میبایستی  
بمنزلگاه خود برود مصمم شد که قبلاً مهمانخانه اولیه را  
یافته و حکایت خود را برئیس مهمانخانه شرح داده سپس با اداره  
پلیس تقصیرات و نمك بخرامی (پی آن) را آشکار سازد که وی را  
توقیف نمایند برای اجرای این تصمیم بهر نحوی بود خود را به  
مهمانخانه رسانید .

همینکه صاحب مهمانخانه شرح حادثه او را شنید چون بسیار  
رحمدل و مهربان بود آهی کشیده بلا درنگ لباس خشك و غذای  
گرمی برای (اوانك) حاضر ساخت که خود را گرم نماید .



پس از لحظه استراحت و رفع خستگی با اداره پلیس و ژاندارمری شتافته قصیه شکایت خود را برئیس پلیس مشروحاً بیان نمود او نیز همینکه بحادثه واقف شد فکر کرده و نظر آورد که ممکن است مقصر به چکیانك رفته باشد پس کتباً فرمان دستگیری و توقیف مرتکب را امضاء و صادر نموده و بچند نفر ژاندارم سپرد که با همراهی شاکی (پی آن) را تعقیب و پس از دستگیری به (کوانکتو) بیاورند (اوانك) پس از اخذ حکم بمعیت ژاندارمهای مأمور رهسپار گردید .

حال اگر خوانندگان بجهتجوی مرتکب بر آیند ملاحظه میکنند که مشارالیه بدون فوت وقت بطرف خانه معشوقه عزیمت و دق الباب نمود (هنکسیان) درب غمارت را برویش باز کرد همینکه چشمش به [پی آن] افتاد از فرط خوشحالی فریادی کشیده و فوراً پنخانم مرده داد که پسر غموی عزیز از مسافرت مراجعت کرده و وارد شد .

خانم از ودود بی هنگام (پی آن) متوحش و مضطرب شده پای برهنه بطرف او دویده و بسیار مایل بود که از سلامتی شوهر بخود پرسش و سؤال نماید ولی چون میدانست که بدین زودی بملاقات او نایل نمیشود عجله نکرده و جویا نشد .

(پی آن) به يك سلسله اظهارات دروغ آمیز و کذب شروع کرده و خاتم را اغفال نمود که از طرف برادر خود مأمور

شده مال التجاره او را بدواخانه ها حمل و بمصرف فروش برساند و بنابر این از فردا باید اقدام بفروش آنها نماید چون در این مسافرت کلبه و جوهات نقدی خود را برای مخارجات حمل و نقل مال التجاره بمصرف رسانده و فقط چند قطعه پول طلا باقی مانده که آنها را نیز بفخام تسلیم کرد.

خانم احساس گرد که (بی آن) بسیار خسته و تسل شده پس قبل از اینکه از ورود او اظهار خرسندی و تشکر نماید استراحت و آسایش وی را در نظر گرفته و روی خدمتکار نموده امر داد یا شراب و مزه حاضر نماید.

خدمتکار با خوشحالی زیاد حکم را اطاعت کرده فوری با عجله هر چه تا مقرر حاضر و آماده ساخته و از حصول اطلاع عنایت ادور میز گرد آمدند.

اما [بی آن] از ضرب المثل معروف :

به تجدید فراش خوشحال بوده که به هر شیئی گرانها ترجیح دارد — استفاده نموده موقع را مقتضی شمرده خوشحال و خرسند گردید.

يك هفته از مقدمه وقوع جنایت گذشته بدون اینکه (بی آن) از پشیمان و ندامت ابن سوء قصد خیال خود را متفرق و متوحش نماید و بهیچوجه تصور سیاست و مجازات را در باره خود نگذرد و از وسعت دامنه انتقام غافل بوده و بلکه در آینده در

پس از لحظه استراحت و رفع خستگی با اداره پلیس و ژاندارمری  
 متناقضه قضیه شکایت خود را برائیس پلیس مشروحاً بیان نمود  
 او نیز همینکه بحادثه واقف شد فکر کرده و بنظر آورد که ممکن  
 است مقصر به چکیانك رفته باشد پس کتباً فرمان دستگیری  
 و توقیف مرتکب را امضاء و صادر نموده و بچند نفر ژاندارم  
 سپرد که با همراهی شاکی (بی آن) را تعقیب و پس از دستگیری  
 به (کوانکتو) بیاورند (اوانك) پس از اخذ حکم بمعیت  
 ژاندارمهای مأمور رهسپار گردید.

حال اگر خوانندگان بجهتجوی مرتکب بر آیند ملاحظه  
 میکنند که مشارالیه بدون فوت وقت بطرف خانه معشوقه عزیمت  
 و دق الباب نمود (هنکیان) درب عمارت را برویش باز کرد همینکه  
 چشمش به [بی آن] افتاد از فرط خوشحالی فریادی کشیده  
 و فوراً بخانم مژده داد که پسر غموی عزیز از مسافرت مراجعت  
 کرده و وارد شد.

خانم از ودود بی هنگام (بی آن) متوحش و مضطرب شده  
 بای برهنه بطرف او دویده و بسیار مایل بود که از سلامتی شوهر  
 خود پرسش و سؤال نماید ولی چون میدانست که بدین زودی  
 بملاقات او نایل نمیشود عجله نکرده و جویا نشد.

(بی آن) به يك سلسله اظهارات دروغ آمیز و کذب  
 ش.وع کرده و خاتم را اغفال نمود که از طرف برادر خود مأمور

شده مال التجاره او را بدو خانه ها حمل و بمصرف فروش برساند و بنابر این از فردا باید اقدام بفروش آنها نماید چون در این مسافرت کلیه وجوه نقدی خود را برای مخارجات حمل و نقل مال التجاره بمصرف رسانده و فقط چند قطعه پول طلا باقی مانده که آنها را نیز بنانم تسلیم کرد .

خانم احساس کرد که (بی آن) بسیار خسته و کسل شده پس قبل از اینکه از ورود او اظهار خرسندی و تشکر نماید استراحت و آسایش وی را در نظر گرفته و روی بخدمتکار نموده امر داد یا شراب و مزه حاضر نماید .

خدمتکار با خوشحالی زناده حکم را اطاعت کرده فوری با عجله هر چه تمامتر حاضر و آماده ساخته و از حصول اطلاع عشاق بدور میز گرد آمدند .

اما [بی آن] از ضرب المثل معروف :

به تجدید فراش خوشحال بوده که به هر شیئی گرانها ترجیح دارد — استفاده نموده موقع را مغتنم شمرده خوشحال و خرسند گردید .

يك هفته از مقدمه وقوع جنایت گذشته بدون اینکه (بی آن) از پشیمانی و ندامت این سوء قصد خیال خود را متفرق و متوحش نماید و بهیچوجه تصور نیاست و مجازات را در باره خود نکرده و از وسعت دامنه انتقام غافل بوده و بلکه در ایندمت در

صدد فروش دواجات و مشغول مدآکرات با دواخانه‌ها شده و کلیه مال التجاره را با منافع سرشاری بمصرف فروش رسانیده و آخرین روز هفته مقارن عصر از دواخانه با مبالغ مهمی وجه نقد که در انداز فروش ادویه جات خود از دواخانه دریافت کرده بود مراجعت میکرد که ناگاه (اوانك) با چند نفر مأمور غفلتاً ظاهر شده وی را محاصره کردند.

همینکه مقصر آن کسی را که با حال خشم و غضب او را تعاقب کرده رانده مشاهده کرد که با همراهی چند نفر ژاندرم وی را دستگیر میکنند بسیار مضطرب شده بکلی مات و مبهوت ماند زیرا (اوانك) را معدوم حقیقی تصور نموده و بهیچوجه خیال زندگی او را در مخلیه خود نیز مخطور نمیداد و کاملاً مطمئن بود که او در شط خفه شده است.

خلاصه مأمورین بلا درنگ دستهای (پی آن) را با طناب بعقب بسته و بمحس نزدیکی هدایت کرده تا رئیس محبس طبق احکام واصله او را تحویل گرفته و شب را نگهداری نماید که فردا صبح بادرقه مسلح بمحس دارالحکومه (کوانکتو) اعزام دارد [اوانك] نیز پس از نیل بمقصود برای رفع خستگی مأمورین را بخانه خود آورده که به ترتیب آبرومندی آنها را پذیرائی نماید.

خانم که من غیر انتظار شوهر عزیز خود را دید از فرط شعف و خوشحالی سر تا باش لمرزه آمد زیرا طبق اظهار

(پی آن) مسافرت وی را طولانی فرض نموده و هیچ باین زودی امید دیدار مونس خود و سپری شدن ایام مفارقت و هجران را نداشت.

اما (اوانك) بسیار خشمگین و عصبانی شده و مایل بود که از (پی آن) حرامزاده صحبت نموده برساند که او با این ذات و طینت لایق آن است که بدار آویخته شده بلکه قطعه قطعه شود پس شرح دافعه دلخراش خود را برای خانم خویش بیان کرده و بالاخره در طی مداکرات خود چنان وانمود کرد که مراجعت او برای جلب دقت حکومت به بیان و اظهار واقعه و تمنای احقاق حق است.

خانم از شنیدن حادثه شوم نه گوار مضطرب ورنك و رخساره اش گلگون و در مقابل آن اظهارات بکلی سگوت اختیار نموده و مبهوت ماند در ضمن خود را از ملاطفت و مهربانی که در حق آن نمك نا شناس پست فطرت مبدول داشته بود ملامت نموده خویش را خجل و شرمنده و جدان خود دانست زیرا در صورتیکه (پی آن) باعث زحمت بلکه قطع حیات شوهرش بوده او با نهایت صمیمیت مهمان نوازی میکرده و او را مورد لطف و محبت خویش قرار میداد.

در این موقع (اوانك) از خانم خود تمنا کرد که برای مهمانداری مأمورین شام صحیح خوبی تهیه نماید پس خانم و

( در کسین ) ۱. عجله هر چه "باید" غذای بسیار خوب مأکولی تهیه کرده و حاضر نمودند آنکاه پس از صرف و تناول اغذیه و لازمه مهمان نوازی تخت خوابهای مخصوص، برای مهمانان حاضر و آماده ساختند.

همگی شب را در بستر استراحت گذرانیده فردای آن روز مأمورین باتفاق ( اوانک ) برای محاکمه رهسپار شدند ولی قبل از عزیمت ( اوانک ) مبلغ وجهی با خود برداشته که برای مخارج لازمه عرضحال و تقاضای احقاق حق خود از محاکم قضائی و دیوانخانه عالی بمصرف برساند.

## فصل هفتم

### تقصیرات و حسن تادیبی

روزی چند (پی آئی) در محبس بحال توقیف مانده و درب محبس برایش بسته بود تا حکومت ( کوانکتو ) برای اثبات ارتکاب خلاف و یا بی تقصیری وی صاحب مهمانخانه را احضار کرده و با ( اوانک ) مواجهه نموده و خواستار شد در صورتیکه جوان محبوس (پی آن) نسبت به ( اوانک ) سوء قصدی داشته و او شخصاً از

قرائن مطلبی احساس کرده بیان کنند در اینموقع مستنطق مخصوص دارالحکومه که از قضیه مستحضر بوده و قبلاً صاحب مهمانخانه را محاکمه نموده حقیقت مطلب را بدون کلمه دروغ و اغراق حکایت کرد که ( مسیو اوانک ) در مهمانخانه اقامت داشته و بعنوان تجارت مقداری دواجات از صاحب مهمانخانه خریده و اما چون تنها منافع و عایدات مهمانخانه مخارج آنجا را مکفی نیست ضمناً به فروش اجناس و تجارت پرداخته که بدینوسیله رفع احتیاجات خود را کرده یعلاوه مستغنی شده بزندگانی خوش مفتخر و سرافراز شود و بهمناسبت تجارت دواجات ( اوانک ) بدو وارد شده است .

خلاصه تا یک روز صبح که با برادر کوچک خود او را وداع نموده و به طرف موطن اصلی خود رهسپار شدند و آنچه را بعد مشاهده شده بقرار فیل بوده است .

فردای آن روز ( اوانک ) با لباس اغشته به آب از سر تاپا خیس مراجعت کرده و از ترس و توحش خطر رنگ بر خسارش نهانده بکلی گیج و دوران سر هم داشته صاحب مهمانخانه با حال اضطراب و توحش حدوث واقعه و علت مراجعت وی را بدین شکل پرسیده آنکاه ( اوانک ) در جواب او را مستحضر ساخته که ( پی آن ) برای استخلاص و آزادی خویش و تخصیص مال التجاره ارسالی بخود وی را غفلتاً به آب شط انداخته و خود مال التجاره



را متصرف شده و برده است :

اما چون خداوند نایل بهلاکت او نداشته تنه درختی که آب با خود میاورده بدو مصادف و بدان وسیله نجات یافته است .  
همینکه اظهارات « او انك » را پیشخدمت مهمانخانه شنیده بلا درنگ چای و غذای گرم و لباس خشك پاك و غیره آورده و وسیله استراحت او را فراهم کرده است آنچه را که صاحب مهمانخانه مطلع و مستحضر بوده ، برای تکمیل اطلاعات عالیجناب حکمران در محکمه بیان کرده و زیاده بر این مطلبی نبوده و چیزی پوشیده و پنهان نمانده است .

حکمران از اظهارات مستنطق در بیان حقیقت بتصدیق صاحب مهمانخانه رضایت حاصل کرده سپس ( پی آن ) را احضار نموده و همینکه حضور بهم رسانید آنچه را صاحب مهمانخانه در محاکمه شرح داده برای او قرائت کرده و با ترشروئی و خشونت علت وقوع حادثه و ارتکاب تقصیر و جنایت نسبت به ( او انك ) را پرسید .

[ پی آن ] واقعه شوم را کتمان کرد ، قضیه را تهمت محض دانسته و سقوط ( او انك ) را در آب مدلل میکرد که اگر نصیحت و حرف وی را قبول کرده و می شنید و هر آینه دقت کرده روی نروده های جلوه گشتی ختم نمیشد در آب شط نیفتاده و حال سوء ظنی به برادر خود نداشته و البته بن عالیجناب پوشیده و ممتور نمانده

که چون قسمت سر عموماً از سایر اعضای بدن سنگینتر است و او نیز تنه خود را بهاراف جلو آوریزان کرده و سر خود را بسطح آب فرود آورده بنا بر این سر سنگینی کرده بقیه تنه را به آب کشیده است و اما بدبختانه چون موقعی بدست نیاورده که بکمر و نجات وی موفقیت حاصل کند این است که برادر خود را بدین تقصیر متهم کرده و بعدم وجود و زندگانی او راضی شده و بحبس دائمی وی علاقمند است.

عالیجناب حکمران بدین مذاکرات و دلایل و فلسفه «پی آن» قانع نشده امر داد هرآینه در افشای قضیه کتمان کرده و پنهان بدارد اجباراً او را به عذاب مجازات سپرده تا اقرار و اعتراف نماید.

اما چون «پی آن» آدمی بود بسیار تن پرور و جسان دوست از این نهیدید تمام اعضایش بلرزه در آمده و احساس کرد که با غفال حکمران نائل نشده و پس برای نجات و رهائی خود از داغ و اشک و عذابهای دیگر استدعا نمود حقیقت قضیه را در صورتیکه فقط بحبس اکتفا نمایند بیان کرده و به تقصیر خود قائل شد. اعتراف و اقرار نماید.

ولی حکمران وقعی به تمنای او نگذاشته و در اتمام صورت محاکمه وی را محکوم باعدام دانسته و رای قطعی صادر کرد.

چون «اواک» از موضوع مطلع شد که باخذ انتقام نائل

و موفق گشته از حکمران اظهار تشکر نموده و بمنزلگاه خود مراجعت کرده و بمحض اینکه بمحل استراحت خود رسید پس از صرف چای از همان ساعت تا صبح روز دیگر از دور سلامتی و افتخار انتقام و حکومت شراب نوشیده و مشغوف شده بود .

بالاخره روزها را مشغول بکسب و تجارت خود شده و بسیار عجله داشت که زودتر بموطن اصلی مراجعت نماید چند روزی که بگذشت بارهای مال الثجارة خریداری خود را تهیه و حاضر نموده و عدالهای بسته را بکشتی حمل کرده و خود عزیمت نمود .

دو روز بعد ناخوشحالی تمام وارد بخانه خود شده خانم را از تنهائی و دوری خویش بسیار پشیمان و افسرده خواطر یافت ولی در اینموقع برده خویش را قسمی خوشحال و خشنود نمود که تمام غصه های دنیا را فراموش کرده و مصاحبت او را غنیمت شمرده و مشغول بپذیرائی شوهر خود گشت .

و اما همه وقت در ضمن صحبت ابراز رذالت و بدجنسی و نا پاکی « بی آن » که نسبت بولی نعمت خود مبذول داشته از مد نظر محو نکرده و اینکه هلاکت « اوانك » را وسیله تصرف و نگاهداری مایملك وی برای خود دانسته بود بسیار افسرده و دلتنگ میشد و حتی قلباً نیز « بی آن » را عفو نکرده بلکه هر دقیقه او را لعنت میکرد .

اینك دوستداران ترجمه خویش را بمجلس دارالحکومه

شهر هدایت کرده تا از وضعیت (پی آن) و زندگانی وی اطلاع حاصل نمایند چنانچه (پی آن) در آنجا به بد بختی دچار نشده و گذران سختی بخود ندیده زیرا شباب جوانی و اخلاق مهربانی او باعث شده بود که زندان بان وی را عزیز شمرده برای تسلی قلب او اطاق مخصوص نزدیک باطساق خود بدو تخصیص داده و شب و روز وقت خود را صرف خدمت و مواظبت کرده و بمصاحبت وی پرداخته و در مقابل وجهی که برای مخارج یومیه دریافت میکرد آغذیه ماکول خوب تهیه کرده و همیشه با حالت خرسندی با یکدیگر بسر میبردند بدیهی است بشره و قیافه که دارای قوه جاذبه باشد غالباً مفید بود و در مواقع سختی قابل استفاده است.

اما پولی را که (پی آن) در فروش مال التجاره (اوانک) بدست آورده علاوه بر آنچه خرج نموده معادل به دوست لیره بوده و البته این مبلغ وجه در اینموقع سرمایه و ثروت زیادی است چنانچه بهمین نقطه نظر وجه را بامید آنکه روزی بتواند با سودکی و راحتی بمصرف خود برساند در گوشه پنهان و مخفی کرده بود.

خلاصه در آن زمان هیئت دولت و وزرای مملکت بر اثر شکایات واصله از اطراف در نظر داشتند که در تمام ایالات قضاة و حکام را تغیر داده و منتخبین جدیدی مخصوصاً اختیار کرده و اعزام دارند و بعموم آنها اختیار تام به تفتیش از سابقه عملیات قضاة و احکام صادره حکام دادند بودند زیرا بسیاری از

مقصرین جزء بعض مجازات انضباطی محکوم با اعدام شده و بعضی اوقات هم این مجازات و سیاست خود اسرانه بر حسب میل و استبداد اداری قضاة و حکام عملی میشد.

(سپر بنوم) که یکی از مأمورین و هیئت متعصبه جدید شمرده میشد شخصی بود بسیار لیکوکار و خوش باطن و همیشه مقصرین را به نصیحت و دلالت از کرده خود نادم و پشیمان ساخته و این نظریه را به چشاندن مزه سیاست و مجازات تریع میداد. بهمین عقیده همینکه احساس میکرد که هر تکبیر بنصایح وی بی برده و ندامت حاصل کرده اند بلا درنگ آنها را مستخلص می نمود.

اما بر طبق قرعه و امر صادره ایالت (گوانگتو) با اسم (سپر بنوم) نوشته شده و بمحل مأموریت و حوزه فرمانفرمائی خود رهسپار گردید و تا مدتی وقت خود را صرف شناسائی و اطلاعات لازم از اعمال و سوابق قضاة و احکام جاریه حکام نموده سپس دوسیه کلیه مقصرین را خواسته تحت مذاقه قرار داده و بهر کدام که خلاف زیادی متوجه نمیشد مرخص میکرد.

(پی آن) ورود حکومت جدید را شنیده پس شکر خدای را بجای آورده و بوسیله زندانبان یک نفر وکیل قابل زبردستی را احضار نموده عرض حال استیضاحی تنظیم نمود و همینکه او را بمحکمه احضار کردند لایحه خود را تقدیم نموده و استدعا

کرد که چون در اثر تهمت غیر قانونی دچار بدین حبس شده و نظر بعدم تقصیر و بی گناهی مستوجب و لایق چنین مجازاتی نبوده نجات یافته و مستخلص شود

(سپرنیوم) ورقه عرض حال وی را گرفته و قرائت کرد :  
(پی آن) موکل خود که آدرس و هویت وی در دوسیه متشکله دفتر حکومتی سابق ثبت و ضبط شده بی گناهی خویش را اخطار میکند -

چنانچه سال گذشته بهمراهی برادر خوانده خود (اوانک) برای خرید دواجات و اجرای اعمال تیمارتی به ایالت (کوانکتو) آمده اند بهیچوجه دلتنگی و سابقه مجادله فیابین نبوده و سوء قصدی به یکدیگر نداشته بلکه اتحاد و یگانگی دو برادر قسمی بسر حد رشد رسیده که غیر قابل تفریق شمرده میشود .

ولی بر حسب اتفاق موقعی که این دو نفر برادر پس از اتمام امورات و خرید مال التجاره خود بمحلی که از آنجا آمده بودند مراجعت میکردند در بین راه بواسطه انقلاب شط و طوفان آبی حین حرکت و تکان کشتی (اوانک) که برای تهاشا به لب نرده و جان ناه کشتی خم شده بود باب شط افتاده و در همان لحظه (پی آن) از استخلاص و نجات برادر خود مأیوس زیرا از اجزاء کشتی استمداد نموده که باتفاق آنها برادر خود را از مهلکه نجات دهد ولی کشتی بان ملائتان بواسطه شدت طوفان

از كك و همزهی به وی برای كك و نجات (اوانك) خودداری نمودند و چون [پی آن] خود به تنبهایی قادر باستعانت و نجات برادر خویش نبوده و بهیچوجه چاره نداشته ناچار شخصاً بمنزل اصلی شتافته و با كمال رافت و مهر بسای و بدون مقصود آنچه پول داشته بمحض ورود بنحانم (اوانك) در حضور خدمتکار وی تسلیم نموده و فقط برای اینکه خاتم از او افسرده خواطر نشود از ابراز وقوم قضیه خودداری کرده است

و اما (اوانك) بهر وسیله بود خود را نجات داد سپس این حادثه شوم را از ناحیه برادر خود دانسته و او را بارتكاب جنایت بدون مدرك متهم ساخته است حال تمنای جلب توجه عالی را به تكمه ذیل دارد در صورتیکه قطع حیات نگشته و آسیبی وارد نشده و (اوانك) با كمال خوشحالی و شغف با خانواده خود زندگانی میکند و از سرمایه وی نیز بهیچوجه دیناری تلف نشده با این حال بی گناهی موکل را ثابت و سزاوار نیست که بیش از این در حبس بماند

[سپرینوم] پس از قرائت ورقه شکایت آمیز عینک خود را مرتب کرده روی بمسئط نمود تفیش کرده پرسید در صورتیکه محقق باشد (اوانك) زنده و حیات داشته و از اموال او هیچ تلف نشده بسا چه دلیل و گددام مدرك (پی آن) را محکوم باعدام کرده اند.

مستنطق در ایشوقت خاطر عالیجناب را مستحضر نمود که در مقابل اذیت و عذاب از داغ و اشکاک (پی آن) به رنج بردن راضی نشده مرگ را ترجیح داده و برای نجات از عذاب عقوبتی که تهدید میشد جنایتی را که مرتکب نشده اقرار و اعتراف نموده ولی در همانموقع مثل اینکه آگاه بوده که امورات قضائی را از قضات سلب و روزی میشود که حکام عادل پاکدامن برای نجات مقصرین بیگناه تعیین شوند حال بهمان آرزوی خود موفق شده و با بیصبری منتظر عدالت عالیجناب است

لایحه دلیل و اظهارات (پی آن) در قاضی موثر واقع شده لحظه فکر کرده و امر داد که چون [اوانک] زنده و به دارائی او لطمه وارد شده معقول و پسندیده نیست که (پی آن) محکوم بقتل شود ولی تنبیه و مجازات او از حیث جنبه عمومی صرف نظر نشده و تبدیل به نفی بلد میشود که در (کیالانک) سه سال تحت مراقبت پلیس بماند پس حکم محکمه صادر و بامضای عالیجناب حکمران رسیده و در دوسیه سابق ضبط گردید.

اما (پی آن) پس از صدور حکم وقتی بدست آورده خود را به وکیل رسانیده با مشاوره او آگاه شد که این مجازات قابل خریداری بوده و شاید بیش از سرمایه نقدی خود که مخفی نموده و بکار برده ارزش ندارد پس فوراً حاضر شده پیشنهاد و تقاضا کرده که مطابق قانون جزای عمومی تبعید خود را



بمبلغی که حکم شود اِتیاع نموده و وجه آن را بصدوق نادیه نماید. چون این حبس از نوع حبسهای اِتیاعی بود محکمه موافقت خود را ابلاغ کرده (پی آن) بسیار خوشحال شده اظهار تشکر نموده مصمم شد که سه سال حبس انضباطی خود را که تبدیل گشته و موافقت شده خریداری نماید.

پس با عجله تمام دویده و مژده استخلاص خویش را بدوست خود زندانبان داده و قضیه را اظهار نمود.

محبوسین نیز همگی از شنیدن وقوع این حادثه خورسند و مشغوف بودند زیرا هر يك تصور میکردند ممکن است بوسایل مختلفه قدم بجاده آزادی گذارده و از حبس نجات یابند خلاصه وقتی که زندانیان از موضوع مطلع شد در صدد تحقیق تهیه وجه خریداری برآمده که از چه ناحیه حاضر میشوند

(پی آن) تبسمی کرده بطور شوخی اظهار نمود که تصور میروود دوستان صمیمی کمک کرده اگر وجهی لازم شود خواهند پرداخت اما همینکه احساس کرد باین صحبت و مزاح زندانبان واقعی نگذاشته و مثل اینکه هیچ نشنیده اعتنائی نکرده بیش از این خود داری ننموده پس از خنده بسیار سرمایه نقدی خود را در آورده ارائه داد.

در اینموقع یکی از محبوسین که هیچکس علت حبس او را ندانسته و محکوم بقتل بوده در آنجا حضور داشته از (پی آن)

تمنا کرد دقیقه چند تنها بسا او صحبت بدارد ،  
( بی آن ) نیز استدعای وی را پذیرفته او را بگوشه و کنار  
اطلاق برده منتظر استماع مطالب وی شد .

اما حبس مایل بود بر اثر قضیه شومی ~~که~~ واقع گشته  
و بطور یقین محکوم باعدام شده و از تخفیف مجازات خود نیز مأیوس  
و محروم است و ( بی آن ) راجوان خوش سیما و نیک خومشاهده  
کرده تمول خود را بدو سپرده که از این حیث خدمت و مهربانی  
کرد . کلیه دارائی خویش را بوی تقدیم کند بعلاوه چون  
ارث برو وارثی نداشت خیلی مشغوف بود که این دوست حقیقی  
حبس او را وارث شده و در صورت قبول و تقاضا روح وی را  
از خود خوشحال و خرم کند پس نظریات خود را با  
رأفت و مهربانی پیشنهاد نموده و استدعای قبول آن را کرد

خلاصه نظر به اصرار زیاد ( بی آن ) پیشنهاد او را قبول  
کرده بیک طریقه مخصوص اظهار تشکر و حق شناسی نموده  
و تمام علائم متعلقه به خانه و دارائی او را با دقت ثبت نموده  
و وعده داد که هرگاه از حبس خارج شود بدان شهر رفته  
خانه را تصرف کرده و مالک شود سپس حبسی ورقه بامضای  
خود نوشته و ( بی آن ) را وارث حقیقی خویش قرار داده که  
خانه را متصرف شود .

دو ساعت بعد از آنکه ( بی آن ) دین خود را ادا کرد

مرخص شده و به آثرانی که بخدمت بر قرار شده و اوقات مواظبت میکرد ده لیره انعام نموده وی را وداع کرده در حاشیای از فرکاه آلهی مسئلت مینمود دیگر روی او را ندیده و از بدیل محل توقفگاه وی محروم باشد.

## فصل هشتم در

مسافرت (پی آن) و قصد ظالمانه

با وجود اینکه (پی آن) بسیار میل داشت از برادر ارجمند خود تقاص و تلافی نموده و بمحصول لذت و حظ نفسانی خانم ناز بدن وی موفق شود معینا چون در محله خود پاره خیالات مشوکه و بر آشفته گی احساس میکرد بدین جهت مصمم شده که باین زور و به (سشوان) مراجعت نکند اما چون بر حسب لزوم پس از چارچ ماه حبس مسافرت را برای خود مفید یسافته بهمین نقطه نفعه بود که در صدد بر آمد بجانب شهر دیگری مسافرت نماید و اما راجع بمذاکرات و اغفال پسر مسیو (سمعن) حبس چندان افسرده و دلتنک نبوده از اینکه شاید گول خورده و اغفال شده باشد اثار ملال بخود راه نمیداد زیرا که امیدوار بود و بهمین خیال بطرف (چان بین فین) اعزام و رهسپار

تمنا کرده و کشتی اجاره کرده و نوکری نیز برای خود موسوم به  
چند پا ( انتخاب نموده دو روز بعد از طی مسافت در پا  
ط کشتی بساحل شهر قشنگی در ایالت ( هنان ) رسید و ( بی آن )  
از کشتی خارج شده در خیابانها شهری گردش نموده صحبت کنان  
و پیش میرفت که ناگاه بمکانی رسیده که بسیار از اوصاف حمیده  
و آن محل قبالاشنیده بود و چون يك قسم کل شقایق زیبایی در  
کر باغ مسیو ( لیو ) در غیر فصل غنچه کرده و پاره از آنها  
باز شده بود باعث تعجب وی گردید

ار ( کلهای شقایق باغات حاکم نشین ابالت ( هنان ) در  
همه نقاط معروف و تعجب آور است زیرا در غیر موقع و  
فصل خود بفرآوری کل میدهند و اما معمولاً این طایفه کلهها در  
فصل بهار کل داده و نك و بوي خود را ظاهر میکنند ولی در این  
ناحیه غالباً در چهار فصل دارای کلهای خوش رنگ و بو هستند )  
این غنچه کلي که در باغ مسیو ( لیو ) شکفته و جاهت  
و زیبایی فوق العاده داشت که باعث تعجب عموم شده بود و  
در شهر چنان معروف بود که مادام ( لیو ) در فصل بهار گذشته  
شرط بندی کرده و روی یکی از شقایقهای شفاف خوش رنگ نوشته  
بود - ایا میشود که در پائیز هم کل دهد .

در اینموقع که به آرزوی خود نائل گشته و بوته گلی  
در فصل پائیز کل داده برای احترام و پرستش این شاخه کل مسیو ایو

درب باغ را به نهایش و ازدحام عامه باز گذارده که از صبح تا غروب و از غروب تا صبح اشخاص متفرقه به تماشای و گردش آمده و از این منظره زیبا فرحناك شده و لذت میبردند

(پی آن) نیز لازم دید برای شناسائی مسیو (لیو) و حصول اطلاعات از همه و غوغای شهر داخل ازدهام شده و در باغ بگرفت در آید پس بهمراهی (چند یا) گردش کنندگان تا نزدیکی کل قشنگ شفاف که از دیدارش شمع و خوشحالی دست میداد آمده و همینکه آن را مشاهده نمود بنوکر خود اظهار داشت که بایستی اقرار و اعتراف نمود به قشنگی این شاخه کل زیرا در هر يك از شاخه های كوچك آن چندین غنچه شكافته شده و قسمی بشاش و خندان بنظر میسایند که گوئی تمجید و تعریف قشنگی خود را احساس کرده در مقابل از بوی معطر ملایم خود تماشای چنان را مستفیض ساخته و باین زبان از آنها تشکر مینماید.

در اینموقع (پی آن) روی بطرف عمارت گردانیده نگاه میکرد که ناگاه روی مهمانی کل زیبا و قشنگتری دید که تماشای آن متعجب و مبهور شده و با دقت ملاحظه نمود و خانم جوانی را مشاهده کرد که ملبس بلباس آسمانی رنگ ابریشمی بوده و روی نیمکتی قرار گرفته مثل اینکه منتظر ورود و پذیرائی دوستان است

(پی آن) مدتی از دور تماشای کرده و مجذوب آن منظره زیبا گردید در اینوقت (چند یا) پیش آمده وی را از تماشای منظره فرحناك

باز داشته و خیالش را بخوردن غذا متوجه ساخت .  
اما ( بی آن ) چون میدانست که نه غذای خوب داشته  
و نه مرغ بریان حاضر و آماده شده واقعی نگذاشت .  
( چند پا ) برای اینکه مورد تغییر واقع نشود ظهور منظره  
را در ایوان بالاخانه نشان داده و آقای خود را مجدداً بتماشای  
آن خانم جوان جلب کرد که ملاحظه نماید با چه وجاهتی در  
ایوان نشسته و لباس فاخر پوشیده است .

[ بی آن ] آهی کشیده « چند پا » را مأمور کرد  
حقیقت و صمیمیت خود را نسبت به او غنیمت شمرده از وضعیات  
و امورات آن خنم ناسیکساعت دیگر مطلع شده بلکه از رفتار  
اوباسایکان و معاشرت با دیگران وی را آگاه نموده و از اطرافیان  
او مطالبی را کشف کرده خبر دهد .

( چند پا ) امر آقای عزیز خود را چندان مشکل و مهم  
ندانسته بلکه داوطلبانه حاضر بود بزودی موفق<sup>۱</sup> شده ارباب خود  
را خورسند سازد .

« بی آن » مقصود خود را به « چند پا » فهمانده امر  
اجرای آن داده و خود به تنهایی به کشتی در آمد که پس از  
صرف نهار استراحت نماید اما دیری نگذشت که « چند پا » رفته  
و مراجعت کرده و قبل از آنکه قضیه از او پرسیده شود  
و تمنای صدور اجازه کرده که واقعه را بعرض برساند و همینکه

احساس کرد بدو موافقت شده حکایت کرد که تصور می‌برد  
بمقتضای خود نائل گشته و بزه لذت و حفظ نفسانی غیر قابل فراموشی  
رسیدن و وصلش سهل باشد و این خانم قشنگ که پسند خواطر  
عموم واقع شده موسوم است به «عطر کل» وزن مسیو «لیو»  
صاحب همان باغ است و اما آنچه را شنیده می‌شود خانم بسیار  
نجیبه و عقیقه بوده و از هر دو طرف خانواده به نجات معروف  
و مشهور است و شوهر خانم شغل بزرگی در وزارت داخله داشته  
و برادران شوهرش نیز تحصیل کرده و باشلیه شده و تعدیقه‌نامه  
«باکالورا» دارند و همچنین معمولی بسیار از اجداد خانم بارش  
مانده و با اخلاق خوشی با دوستان خود رفتار می‌کند مختصر این  
جمع بسیار راحت و آسوده زنده گی کرده و خوش بخت ترین  
اهالی شهر هستند و در انظار فوق العاده محترم شمرده می‌شوند.

از شنیدن این اطلاعات و کسب اخبارات «پی آن»  
دلتمت و افسرده شده قرقر کنان از بدبختی خود در شکوه آمده  
و بیاد خود می‌آورد که این خانم به يك نظر ریشه اعصاب وی  
را سوزانیده قسمی که از عشق او مجبور شده خود را بهر نحوی  
است بوی معرفی نماید.

حال اگر شوهر و خود او مقبول نبودند خاموش ساختن  
شعله آتش عشق او بسیار سهل و آسان می‌بود و بنظر می‌آورد خانمی  
که با خوشحالی و بدون خیال زندگانی می‌کند بسیار مشکل است

که بدست آید و متحیر بود که (چند پا) چگونه با اینکه اشکالات  
 ربودن او را مشاهده نموده وی را امیدوار به خوشبختی کرده  
 و نیل به مقصود را سهل پنداشته پس با حال خشم و غضب او را  
 مورد خطاب و عتاب قرار داده تهدیدش نمود که اگر راه و  
 طریقه وصال را ارائه و نشان ندهد معدوم و نابودش خواهد ساخت  
 (چند پا) با توحش بسیار آقای عزیز خود را ساکت  
 و آرام نموده باین عنوان که با تفکرات بسیار نقشه ماهرانه با  
 نقیضه را طرح خواهد نمود که پس از اجرای آن بطور یقین  
 او را از خود خوشنود راضی مینماید.

(پی آن) تبسم کنان در صدد بر آمد مستحضر شود  
 که (چند پا) موفقیت در این عمل را به چه قسم تصور کرده  
 و نقشه او از چه قرار است.

ولی (چند پا) طریقه اجرای عمل را فاش نساخته و  
 توضیحات آن را موقوف به بعد نمود و میدانست هیچ امری غیر  
 ممکن نیست فقط باید خود را تسلیم و مطیع تهور رشادت کرده  
 و باین طریق موفقیت حاصل نموده جان خود را از خطر نجات دهد.  
 در اینوقت (پی آن) باو وعده داد که اگر بتواند  
 (عطر کل) را بدست آورده تسلیم نماید از او بسیار خوشنود  
 شده در تلافی و حق شناسی او سعی کرده خدمتش را جبران نماید.  
 ولی (پی آن) تصور نمیکرد که او آدم احمقی بوده به



اجرای امر موفق نشد و عذاب وی را بطرف خویش متوجه ساخته بلکه بر عکس از نقطه نظر وجه تسمیه که حرامیان بواسطه زرنگی و تهوریکه داشته او را (چند پا) خوانده اند و آمیدوار بود که او نوکری استن ساعی و با هوش که برای جلب رضایت و خوشنودی آقای خود سعی و کوشش میکند و در واقع بهمین نصورات نائل گشت زیرا [چند پا] خنده کنان وعده داد آنچه را اراده او تعلق بگیرد. اطاعت داشته و رضایت خواطر او را جلب خواهد نمود و برای اینکه مورد سیاست واقع نشود و نقشه خود را قسمی ترسیم کند که بدو او را با همان کشتی که آمده است آماده و عازم مسافرت نموده و خود نیز با ملاحان و دوستان سابق و قاچاقچیان کشتی که از این قبیل عملیات بسیار مشاهده کرده و دیده اند امشب قسمی که هیچکس نفهمد به باغ مسیو (لیو) داخل و مخفی شده و شب هنگام خانم را زده و بگشتی رسانده و باتفاق عزیمت کنند در اینصورت در تعقیب آنها هیچکس خط سیر را در روی آب تشخیص نداده و چون شب هم تاریک است دیده نمیشوند.

(بی آن) نقشه او را پسندیده و دستور داد که در

اینصورت بایستی قبلا همگی را مطلع نموده که در هنگام عمل دچار مخاطره نشده و بمواقع بر خورد نکنند بعلاوه برای مراقبت و حفظ خود و موفقیت بعمل باید هر يك داراي يك چاقو و يك مشعل

باشند و نیز دقت کنند که خونریزی نشده و مخصوصاً موقع دزدیدن (عطر کل) باو ادیت نکرده و عذاب ندهند

(چند پا) آقای خود را مطمئن نمود که او را مانند کل خوشبو و خوش عطری پذیرائی نباید ولی بدیهی است خاتم از ربودن خویش متغیر شده محتمل است بعداً به یکی از حکام مقتدر خانم شکایت کرده و قضیه را فاش سازد پس بایستی این عمل را خود تحت نظر گرفته و رضایت خواطر وی را بعمل آورد تا افشای راز نشود.

(پی آن) را آتش عشق شعله وی شده هیچ عقوبت و سیاستی را بنظر نیاورده و از عذاب این عمل غافل شده این قضایا و اعمال را قابل اهمیت ندانسته بلکه میخواست فقط بمقصود خویش نائل شود بنابراین امر داد که یکی از آنها يك مشعل با خود برده و قبل از ربودن خانم عمارت را آتش زند همینکه خدمتکاران به اطفاء حریق مشغول میشوند بقیه مأمورین سعی کنند اطاق خانم را یافته در موقع غوغا و همهمه او را ربوده با خود ببرند اما قسمی که آزار و اذیتی بوی وارد نشود.

(چند پا) سر فرود آورده خدمات او را مانند کارهای شخصی خود دانسته و در این قسمت جان خود را در مخاطره گذارده و سلب جدیت از خود نکرده و باجرائی امر و انجام این خدمت او را مطمئن ساخت.

پس (پی آن) او را بحسین بسیار کرده و بادادن چند قران بول سفید وسیله تحریک و تحریصش را فراهم ساخته و بیش از پیش در بودن عطر کل تقویتش نمود.

## فصل نهم

### (سرقت کفش و صاحب آن)

اما [چند پا] مصمم شد که بزودی امر را خانمه دهد پس به تنهایی بکوچه های شهر در آمده گردش میکرد و در بین راه مذاکرات و صحبتهای عابثین را که فقط توضیحات و صرف از کل شقایق بود میشنید که یکی دیدار کل را مدعی شد و دیگری از وضعیات و صفات کل پرسیده و تحقیق مینمود.

خلاصه این قبیل مذاکرات در جریان بود و در همان موقع یکی از پیر مردهای اهل شهر در حین عبور ضرب المثلی را مطرح کرده بود که غالباً گیاه های کمیاب و نادر بین سنگهای تراش و اجرهای ابنیه نازه ساز و وئیده اگر چه بسیار زیبا و قشنگ است ولی عقلاً مالک برای حفظ و مراقبت عمارت خود و بیه کن نمودن آن را به زیبایی و قشنگی او ترجیح میدهند.

(چند پا) نظریه تصرف و احاطه هوش و ذکاوت خود از این قربنه احساس کرد که ممکن است برای جلو گیری از خرابی

باغ و عمارت بزودی درب ورودی باغ مسدود شده و از ایساب و ذهاب از دهم مانع گردند پس با عجله بباغ رسیدند و بهر نحو، بود داخل شده و خود را مخفی کرد و از دور از خللال اشجار وضعیت باغ را تحت نظر و دقت در آورده که باغی است بسیار بزرگ و وسیع و بیشه های عظیم مصنوعی داشته که هر يك دارای منظره مختلفی است.

و یکی از بیشه ها از وسط دارای سوراخ و راه مارپیچی است که از زیر تپه مستقیماً بزیر عمارت باغ امتداد دارد. پس از لحظه تفکر داخل نقب شده و در انتهای آن راهروی باریک و نقب مخصوص حفر شده دیده و درب آهنی میله دار محرمات که داخل به اطاق خواب میشد مشاهده کرده بواسطه وجود همین درب مخفی احساس کرد که بایستی اطاق مزبور محل خواب و استراحت (عطر کل) باشد آنکاه درب را باز کرده داخل اطاق گردید.

اما چون تمام نفوس خانواده برای پذیرائی و اردین و تماشایچیان بباغ رفته بودند هیچکس را در اطاق خواب ندیده فقط یله کافی را بنظر آورد که بطبقه دوم امتداد دارد و از این رو یترین کرد که اطاق خواب مسیو (لیو) خواهد بود و نیز در ضمن تفتیش يك زوج کفش از پارچه ابریشمی قرمز رنگی یافته پس فوری آنها را بر داشته و در جیب خرد مخفی کرده و با عجله هر چه تمامتری از همان راهی که آمده بود مراجعت نموده و از باغ خارج شد.

ولی همانطور که پیش میرفت با خود فکر کرده و بزبان  
میاورد که چون کل شکفته محتمل است بزودی پشمرده شود پس قبل  
از اینکه درب باغ بسته شده باشد باید امر را بزودی بموقع اجرا گذارده و  
روز بعد [پی آن] به (چند پا) یاد آوری کرده و او را تجهیز نمود  
که شاید بزودی بمقصود موفق گردد اما همینکه کفشها را دید و  
وقایع اطاق خواب را شنید بسیار خوشوقت شده و وعده داد که  
اگر بدین عمل موفق شود انعام زیاد و شایانی خواهد داشت ولی  
نقطه نظری که او را بخود جلب کرده بود همانا ترس آن داشت  
مبادا پاهای قشنگ (عطر کل) از پاهای معمولی و بزرگ بوده  
و این کفش کوچک زیبا متعلق باو نباشد پس از این جهت از  
تصرف آنها قدری دلتنگ شده و راضی نمیشود.

(چند پا) نیز گاهی تردید رأی داشت در صورتیکه پاهای  
خانم بزرگ باشد قطعاً این کفش مال او نبوده و آن اطاق هم شاید  
محل خواب دیگری باشد پس از ربودن او تا اندازه یأس حاصل  
کرده و گاهی نیز حدس میزند پاهای خانم باید خیلی کوچک و ظریف  
باشد و آن اطاق هم محل خواب او بوده و (پی آن) را از این  
بابت تسلی میداد.

(پی آن) مضطرب شده و نمیدانست از کجا و از چه  
ناحیه کوچکی پای (عطر کل) را تصدیق کرده و او را امیدوار  
میکند پس مجدداً اخطار کرد هرگاه قسمی باشد که اظهار داشته برای

یاس خدمات خود صد لیره طلا انعام خواهد داشت .  
 ( چند پا ) برای رفع توحش او دلیل آورد که طبق  
 تصورات بوده و شاید ظن قوی میرود که پاهای خانم کوچک باشد  
 و ضمناً انعام و وعده او را برای خود زیاده دیده بلکه نصف آن  
 را کافی دانسته و تمنا کرده هر چه زود تر مرحت شود تا خود را  
 ممنون و متشکر وی دانسته و در اجرای عمل سعی کامل نماید .  
 بی آن ( برای اطمینان خاطر خود پرسید از چه موقع پاهای خانم  
 را بشخصه دیده است اما [ چند پا ] آقای خود را از این خیال منصرف  
 نموده و تمنا کرد بوعده خود وفا کرده زود تر انعام و مرحتی  
 خود را برساند و این نمونه که برای اثبات خدمت خود آورده  
 برای آن بود که بفهماند به پیشرفت عمل و انجام امر موفق میشود  
 و بامید اینکه پاهای او بسیار کوچک و قشنگ است وی را از  
 دقت خیال خارج نمود .

ولی ( بی آن ) قانع نشده و در صدد تحقیق برآمد در  
 صورتیکه او خود کفشها را از پای خانم در نیاورده چطور ادعا  
 دارد که از آن وی بوده و آن اطاق نیز خوابگاه او هست و قطعاً  
 پاهای کوچکی دارد .

در این موقع ( چند پا ) بدون اظهار کلمه اندکی متغیر شده کفشها  
 را در جیب خود گذارده و از درب اطاق خارج شد .

بالاخره ( بی آن ) متوحش شده برای اینکه وسیله

باز گشت ( چند یا ) را فراهم کنند کیسه پولی که محتوی مقداری لیره بود نشان داده و او را تطمیع کرده که آنچه را بخواهد از روی میل بعنوان انعام تأدیه نماید .

( چند یا ) تبسم کنان بر کشته و از آقای محترم خویش استدعا کرد پنجاه لیره انعام کند کافی بوده و به بیش از آن احتیاجی ندارد . ( پی آن ) ناچار دست بحیب خود برده چند قطعه پول طلا بوی تسلیم نمود که برسم علی الحساب محسوب دارد ضمناً او را راضی و مطمئن نمود که بعداً نیز بوعده خود وفا کرده آنچه را هایل باشد دریغ نکند .

( چند یا ) پول را گرفته و پیش بینی میکرد که ممکن است فردا آقای خود را خوشبخت ترین اشخاص دیده و بعکس خود به بد بختی دچار شده بالاخره بدار سیاست آویخته شود سپس اظهار تشکر کرده از درب خارج شد .

اما ( پی آن ) به تنهایی در اطاق مانده و برای تسلی قلب و خاموش ساختن شعله آتش عشق خود مدتی به کفش تماشا کرده و عاشقانه بنوشیدن شراب مشغول شده و گیلایسهای پر از شراب را توی کفش میگذارد بخيال اینکه خوش طعم و قو تر می شود و با این تصورات سرگرم و خوش بوده تا موقعی که سپاه خواب قلعه چشمانش را مسخر ساخت آنکاه کفشها را زیر پالین گذارده و بخواب مستی و بجهالت فرو رفت .

خلاصه یا خوانندگان عزیز به تعقیب عملیات (چند پا) شتافته مشاهده میشود که حرص و طمع او را احاطه کرده دیوانه وار بدون تصور خطراتی مشغول تهیه مشعلها و ادوات لازمه و اسلحه سرد شده و بعد از شام عده از همراهان خود را که مرکب از سه نفر ملاح و یک نفر آشپز بود جمع آوری کرده و بطوریکه هیچکس ملتفت قضیه نشود یک بیک داخل باغ شده و (چند پا) رفیقان خود را زیر تپه مخفی کرده و خود برای تهاشای همارت شتافت. حال وقتی است که نور و اشعه شفاف آفتاب خود را بطرف

مغرب پنهان کرده اناری از او هویدا نبوده و محبوبه مجدوبه خود زمین را از نوازش و ملاطفت محروم داشته و نیز تهاشا چیان جمعا از باغ خارج گشته و اجزاء خانه که چندین روز متوالی مشغول پذیرائی تهاشاچیان و واردین بودند عموماً خسته شده به تخت خوابهای خود در آمده استراحت کرده اند و (عطر کل) در اطاق خواب خود به تنهایی منتظر است که خدمتکار چای آورده صرف نموده بخوابد و پیشخدمت نیز در راهروی همان اطاق فوری پراز آب و آرومی منقل آتش گذارده و در انتظار است که آب جوش آمده چای و قهوه برده خانم خود را به بستر استراحت فرستد.

(پنجاه پا) تمام این قضایای واقعه را از پشت پنجره چه احساس و تپه مشاهده کرده و پس از لحظه تفکر مصمم شد که چون موقع بدست آمده باید وقت را غنیمت شمرده بانجام امر



کوشش کنند پس فوری حرامیان را از اوضاع خدمتکاران و خانم مستعصر ساخته و آنها را با خود هدایت و رهنمائی نمود.

یکی از آنها حامل دو مشعل افروخته شده و دیگری خط رجعت را حفظ کرده و (چند پا) خود درب آهنی مخفی که از زیر تپه بکف اطاق باز میشد کشوده با مشعلهای افروخته و سر و صورت بیارچه پیچیده داخل شدند.

همینکه خانم آنها را بیک وضع مخوف مشاهده کرد که هر يك پوستی وارونه پوشیده روی خود را سیاه کرده و با پارچه تنگی پیچیده مشعلهای روشن بدست گرفته اند همچو تصور کرد که شاید ملك دوزخ باشند سپس از وحشت و اضطراب فریادی کشیده مدهوش گردید حرامیان فوری خانم را مانند دسته علف پیچیده و بدوش کشیده از درب ورودی، بلا درنگ خارج شدند.

در اینوقت خدمتکار خانم که تا آن ساعت زبانش از دیدار حرامیان بسته و لال شده قادر بمکالمه نبود چون اطاق را از اغیار دید قدرت و جرئتی حاصل کرده فریاد موحشی کشید قسمی که از آن صدا مسیو (لیو) در يك لحظه از پله ها دویده خود را بدانجار سائیده و نیز تمام اعضای خانه از تحت خواب خود برخاسته حاضر و آماده اخذ دستور از آقای خود شدند.

افسوس که موقع گذشته و خانم را از راه حیلہ ربوده اند اما خدمتکار با ترس و لرز وقوع قضیه و ورود دزدان جهنمی را

شرح داده که هر يك دارای مشعل داس و تبر بوده و خانم و باطرز  
مخوف محاصره کرده بجای کلوله پیچ نموده و در بر بوده اند.

مسیو (لیو) و نوکر هاضطربانه هر يك بطرفی در تعقیب  
حرامیان دویده و رهسپار شدند اما بدستگیری آنها موفق نشده و  
نتیجه حاصل نکردند زیرا شبگردان با گریز موقع را غنیمت دیده  
طعمه خود را بدست آورده و سرعت از باغ خارج شده و رفته اند.

## فصل دهم

(در غربت و تمول پی آن)

دروازه های شهر هنوز بسته نشده بود که (چند پا) طعمه  
خود را از شهر خارج نموده با عجله بساحل شطروسانیده و بدون  
هیچ اضطرابی مجموعاً به کشتی در آمدند.

بلافاصله ملاحان هر يك شغل معمولی خود را اختیار نموده  
کشتی را از ساحل شط دور کرده و کنار بردند (پی آن) طنابهای  
کوله بار [چند پا] را باز کرده با کمال احترام دست ادب بسینه  
گذاشته پس از عرض خیر مقدم و تقدیم ارادت قلبی تمنا کردند که  
خانم خوروش مضطرب نبوده و نسبت بواقعۀ خویش هیچ نوع  
صدمه و اذیتی را بر خود پیش بینی نکنند.

همینکه خانم این منظره و حضور جوان بیکانه ولی خوش

قدو قامت و خوش سیارادید بسیار منعجب شده و مایل بود آگاه شود که جوان کیست و برای چه مقصودی را بدانجا آورده اند . اما ( پی آن ) جوانی نداده فوری محل را برای استراحت او تعیین نموده بسا کمال خضوع و خشوع استدعا کرد روی نیمکتی بجای خویشتن وی را مفتخر ساخته تا او نیز خود را با حال خوشنودی معرفی کند پس دست خاتم را گرفته و به تقریر هویت خود شروع نمود که ( پی آن ) متوطن شهر [ چانین ] بیاره ملا حظات و رای تغییر آب و هوا و تفرج و تمیض به این ناحیه مسافرت کرده است و اما خوشبختانه بمحض ورود بطفیل کل شقایق بهت آور قدم به اولین مرتبه لذت گذارده و به هوا و هوس خویش مغلوب گشت و اما اینک که بارزوی خود نازل شده و منظره زیبای آن مه طلعت را مشاهده کرده و از خود بیخبر شده و قسمی و جاهت رو بنظرش خوش و پسندیده آمده که مبهوت بشده او گشته و آتش عشقش شعله ور شد سپس سرگشت خود را حکایت کرد که یکی از شبها از عشق او مدهوش شده و اندکی بخواب رفت دیری نگذشت که حضرت عیسی را در عالم خواب دیده و دستور گرفته که برای زندگانی با این خانم و نیل بمقصودند و بطور فوقی او را خریدیده و چند سالی با مصاحبت وی مسافرت نموده تا بمروار ایام مألوس شود ( بهمین جهة خود را مطیع این امر دیده و با جرای آنی کوشش کرده و خواستار شده است .

از استماع این حکایت خانم متغیر شده گوشزد نمود که این قسم خیالات عجالتاً بی اثر و بی نتیجه بوده زیرا هر کس بدین قبیل اقدامات مبادرت جوید همانا بر ذالت و بسط طبع و شرارت نفس محسوب شده و این اعمال بسیار زشت و بد نما شمرده میشود پس تمنا کرد برای جبران این امر و لکه دار نکردن شرافت خود فوری وی را نزد شوهرش برده تسلیم نماید و بعوض آنچه طلا و جواهر و ابریشم آلات که با خود داشته بدو تقدیم نماید سپس (بی آن) را تهدید کرد که اگر بر عکس آزادش نگذارده و راضی به قبول پیشنهاد وی نشود محققاً خود را به آب شط انداخته و معدوم میکند در اینصورت البته روح محبوس وی همیشه او را نفرین و لعنت کرده و یقین از شاد کاهی بقیه زندگانی محروم خواهد ماند. (بی آن) خشمگین شده بانك بر آورده که شاید خود شخصاً از بسیاری متمولین دولتمند تر بوده و به يك چنین خواهشی اغفال نشده و در تصاحب و مالکیت معشوقه خویش تردید رأی حاصل نمیکند و ضمناً اضافه نمود که در زندگانی خود وی را مانند شیئی گران بها دولت داشته وی را معبود و محل پرستش خویش قرار دهد سپس به آشپز کشتی امر داد که ای خوب و شراب بیاورد. در اینوقت خانم شروع بگریه نموده و خدای را بشهادت طلبید که مرا به دوری شوهر عزیز خود ترجیح داده و در منزل اجنبی دقیقه را بسر نبرد و از آنچه ناگوار دیده دوری کند.

اما (بی آن) وقتی باین مذاکرات نگذارده بلکه خائیم را باشامیدن شراب تخریب کرده و استدعای صدور اجاره نموده که در پهلوی او بجای گرفته در روی صندلی که پای میز غذا خوری در اطاق مخصوص چیده شده بود گرد آمده و غذای حاضر را صرف نمایند ولی خانم روی تخت خواب نشسته و بگریه و زاری مشغول بود.

(بی آن) خوانست او را تسکین خواطر داده و نسلی دهد پس وعده صریح داد روزی میشود که موقع را مختتم شمرده وی را بمنزل خود بفرستد ولی امشب او را متعلق بخود دانسته و احساس میکرد که هرگاه فردا وی را نزد شوهرش اعزام دارد همانا مثل کلی است اما پزمره و یا مانند زمره قیمتی خواهد بود ولی ضروری شده و بخ دار و پس از تقریر نصایح خود او را قانع کرد که فعلا واگذار باراده طبیعت و پیش آمد روزگار نموده و این واقعه ناگوار و شوم را قبول کرده تا بالطبع عمل تصفیه شده و با آمال قلبی خود موفق شود.

خانم آهی کشیده با حال افسرده گی مانند جویبار کوچکی اشک ریخته و با خود ناله میکرد که: هرگاه زن شرعی این جوان را کسی میدزدید و او را از ادای تکلیف زینت خود محروم میکرد آما چه حالی داشته و در آن موقع چه احساس میکرد.

«بی آن» استدعا کرد که انقدر غصه بخود راه نداده و افسرده

خواب نرفته و چشم‌های زیبای خود را که مانند مروارید است مرطوب نکنند و در عوض نسبت باوقسمی رفتار کنند که خوشحالی ویرانگر آورد. و اما چون هنوز (پی آن) تأمل اختیار نکرده پدیدار این آرزو بسیار مایل بود اینک که زمرهٔ قیمتی بدست آورده بود با حال استر حام اجازه خواست که دست اتحاد داده و عقد ازدواج بسته و تا آخر عمر بخوشی زندگانی نماید. ولی چون (پی آن) باو وعدهٔ صریح داده که وی را نزد شوهرش عودت دهد و با این حال اینک پیشنهاد اتحاد ازدواج دائمی کرده بر اثر صحبت‌های او که مبتاین بود خانم قانع نشده و در خود تسلی مستقیم ندیده بلکه تردید رأی حاصل می‌کرد. در این موقع که (پی آن) وضعیت را بدینطور مشاهده نمود آرزو مند شد که آنچه را بخواهد همانطور عمل کند پس گیلانی پر از شرابی بدو داده و تمنا کرد که چون از نوشیدن این قسم شراب تسکین خاطر حاصل میشود بنابراین آشامیدن آن بجا بوده و مورد تحسین است زیرا همه اوقات عموماً شراب غصه و اندوه را از تفکرات شخص دور کرده و اثراتی را می بخشد که غالباً داخل بحر حله نعیش و خوشحالی میگردد در مقابل (عطر کل) هوای تازه و استعدای رفع افسردگی و ملال خواب را برانمود. خانم از وضع و صحبت جوان گیرندگی و محبوبیتی دیده که از اثر همان قوا از اظهار مهر بانی و ملاطفت او نمانعت بعمل نیاورده و با حالت دلربائی و طنازی گیلانی شرب را گرفته و روی تخت خواب گذارد تا بمیل خود بیاشامد

همینکه (پی آن) اندکی مهربانی از او دید بسیار خوشوقت شده فوری برای اثبات بعشق خود کفشهای ابریشمی را حاضر کرده ارائه داد خانم بسیار تعجب کرد که این کفشها تعاقب به کیست اگر او هنوز نامل اختیار نکرده اینها مال کدام خانم است و در نزد این جوان چه میکند. (پی آن) بعنوان شوخی اظهار کرد که این کفشهای عزیز مال آن کسی است که باید مرا به اوج سعادت رسانده و بزناشوئی خود قبول کند حال آیا شما این هارا شناخته و تصور میکنید متعلق بخود شما باشد.

خانم بیشتر متعجب و مبهور شده اندکی خیره نگاه کرده بانك بر آورد خدا یا این کفشهای قرمز همان است که دیروز تمام گوشه کنسار اطاقهای عمارت خود را تفتیش کرده پیدا نشد پس لحظه متفکر شده که به چه وسیله و کی آنها را بدین نقطه آورده است. ولی (پی آن) از تعجب وی را خارج نموده مستحضرش ساخت موقعی که موضوع از دواج را در خواب دیده بدو الهام شده که صاحب این کفش وی را سعادت مند کرده و به صاحبیت خود قبول خواهد گرد و چون از خواب بیدار شده آنها را روی تخت خواب خود یافته است.

خانم ساده لوح ساکت مانده و بفکر فرو رفت ولی در قبول و باردار مسئله خواب گاه گاهی تردید حاصل میکرد. (پی آن) مهلت نداده برای اینکه خانم را مشغول ساخته

که از قضیه منصرف شده و شاید بپوسیدن دست وصال او موفق شود پی در پی او را بخوردن شراب تحریص مینمود .

خالم نیز هرچه ( بی آن ) گسیلا سها را لبریز میکرد آشامیده و باندازه افراط کرد تا سکر شراب او را گسیج کرده و بسا لباس فاخر حریر که در برداشت روی تخت خواب دراز کشیده و بخواب رفت .

( بی آن ) از این وضعیت بسیار خوشنود و مشغوف شده و از فرط شغف بقیه شراب را خود به تنهایی نوشیده و گاه بگاهی به آرای و ملایمت دست او را بوسیده و بان منظره و خلقت زیبا متحیر مانده بود .

بالاخره خوردن نیز مایل شد روی تخت رفته بدو ملحق شود اما چون خانم در وسط تخت خوابیده بود قدری او را عقب رانده لباسهایش را به آهستگی در آورد و همینکه خواست پاچین از پایش در آورد خانم چشم باز کرده و مجدداً بخواب رفت ولی ( بی آن ) مدتی بمسأله ابریشمی صورتی رنگ زر دوزی شده که در برداشت خبره نکاء کرده و از لطافت بدن مخصوصاً سفیدی و قشنگی پاهایش به غیرت در آمده و اعتصاب شهوانی بصورت او را قسمی تحریص میکرد که آماده شد که در مقابل حصول لذت و حلاقه نفسانی از آن پری بیکر خوری شایال جان خویش را تقدیم نماید .

خلاصه با خوانندگان محترم این منظره زیبای دلفریب ر



از نظر محو کرده و محل تعیش آنها را خلوت نمود و خود بی‌باغ مسیو (لیو) می‌شتابیم .

اما مسیو (لیو) از همان دقیقه وقوع قضیه آنی غفلت نکرده در جستجوی حال خاتم خود بر آمده و بدیوارهای شهر چندین مرتبه اعلانهای متعدد نموده و نیز کتباً قضیه را بودن زن خود را بمساع قانونی اشعار داشته و بجهران و تلافی خدمات جوینده متعهد شده بود .

ولی روزهای متوالی از غیبت وی گذشت و اثری از سرقت خاتم هویدا نگشته بلکه از اعزام جاسوسهای مجرب نیز نتیجه نبرده و از تحقیقات عمیقانه و اعلامیه ها ئیکه بدیوار ها الصاق شده بود مطلبی کشف نکردید .

پس مسیو (لیو) از پیشرفت مقصود خود مأیوس شده دچار شروع به نذر و نیاز نمود تا يك روزیکه مخصوصاً به کلیسا و معبد نزد يك خانه خود رفته در آنجا نذر کرده و عهده دار شد که هر گاه خانم خود را مجدداً بدست آورد تمام مجسمه های معبد را از نو ساخته و تجدید کنند .

اما این نذورات نیز بی اثر مانده و نتیجه حاصل نشد ولی غالباً اقوام و دوستان سابق او آمده وی را سرگرم کرده دل‌داری و تسلی میدادند .

بدبختانه هیچ يك از اقوال و نصایح آنها باعث تسکین خاطر

او نشده بلکه شب و روز باندوده و الم خود افزوده خواب و خوراک خود را حرام نموده و هر لحظه آه کشیده گریه و زاری مینمود و گاهگاهی نیز تصمیم انداخته و خود کشی کرده ولی در موقع ارتکاب جنایت و خودکشی اطرافیان دور او را گرفته مانع میشدند بالاخره مدتهای مدیدی بدینمنوال گذرانیده در صورتیکه بهیچوجه غصه و اندوه گریباناش را رها نکرده بلکه روز بروز افزون تر شده و رو باز دیار رفت تا بکلی ضعیف المزاج و کم بنیه شد.

چون وضعیت مسیو «لیو» بسیار تأسف آور و حزن انگیز است بیش از این در عوارض وی کنجکاو نگردید و خاطر دوستداران را بسوی «پی آن» جلب میکنم

موقعی که کشتی به شهر «چان پین فین» رسید «پی آن» از صاحبۀ خود تمنا کرد که نزد يك ساحل دریا توقف نموده که خود جلو تر بمنزل رفته و ورود خانم را به متحفظین و پاسبانان اطلاع دهد تا مسبوق شده اما کن عمارت را بقسمی که لایق پذیرائی خانم باشد پاکیزه و تزیین نمایند.

خانم نیز فوراً پیشتهاد او را حسن استقبال نموده زیرا لباس وی منحصر بفرد بوده و آنهم در بین راه بواسطه طول مدت مسافرت بکلی مستعمل و باره شده بود و برای اینکه موقع ورود در انتظار رشت و بند نباشد سفارش کرد بگدشت لباس ابریشمی بیاورد.

اما [بی آن] مثل اینکه آگاه بود و میدانست ممکن است در ایاموقع خدمتی باو بنهید بالا فاصلا وعده آوردن لباس فاخر و جواهرات قیمتی بدو داده و خود رهسپار گردیده بکوچه مغربی شهر بخانه مسیو (سمعن) شتافت همینکه نزدیک بان محل شد خانه را از همسایگان پرسش نموده معروفین محل که از سکنای آن مرحوم مطلع بودند با کمال احترام و آب نشانی داده و او را مستحضر ساختند.

[بی آن] از رفقا آنها فهمید که پدر حبسی شخص نجیب مشهور و معروفی شمرده شده و هر قسم شئوناتی در خور حالش بوده است آنگاه وارد عمارت شد خدمتکار خانه بدو آو را با حالت خونسردی پذیرفت ولی بعض اینک مالکیت و استحقاق خود را بیان کرد فوراً خدمتکار سر بتعظیم و تکریم فرود آورده و آگدار نامه و مصالحه نامه که از مسیو (سمعن) مانده بود بضمیمه کلیدهای صندوقها و مخازن را باو تقدیم نمود.

[بی آن] گمان میکرد که در عالم خواب است زیرا در آن منزل غریب هر قسم میل اعلا ظروف نقره و رشواصل و اسبابهای قیمتی بحد تکمیل و وفور موجود بود و اطاقهای نقاشی شده از قالیهای گرانبهای کار ایران در دوش است و نیز جعبه آهنی بزرگی مملو از جواهرات قیمتی از قبیل: زمرد و مروارید و نریسان و غیره در گوشه اطاق گدازده و کلو صندوق بسیار

غظیمی بر از ایره طلا بدیوار تکیه داده شده و صندوقهای دیگری نیز که مملو از لباسها و پارچه های ارزشمندی و سایر اقمشه ذیقیمت بود مرتباً در صندوقخانه چیده شده بود و چون این دارائی را از خود میدانست فوری دو دست از لباسهای نجوش رنگ گلی و آسپانی انتخاب کرده با مقداری جواهرات برای خانم بیاورد .  
همینکه چشم خانم به ارمغانهای قیمتی افتاد حیرت نگاه کرده و خواست بداند که این ثروت و دارائی را چرا پنهان کرده و تا کنون بوی اظهار نکرده است .

( بی آن ) تبسمی کرده سبب پنهان داشتن قضیه را بیان نمود که در نظر داشته وی را به تعجب گذارد سپس برای اطمینان قلب خود پرسید آیا میتوان مطمئن شد که این ترتیب زندگانی خانم را خوش آمده .

خانم برای مصلحت روزگار و اغفال وی اعتراف کرد مطمئن باشد که بدین زندگانی بسیار خوشنود است ولی قلباً وفا داری شوهر خود را از دست نداده افسرده خاطر بود .

## فصل یازدهم

( غیب گوئی )

چند ماهی از این مقدمه بگذشت و ( بی آن ) سرگرم

عشق ورزی خود شده و با خانم به تئیس مشغول بوده و آئی از او منتك نمیشد تا یکی از روزها موقعی که از منزل خارج شده بود مسیو (لوزن) فالگیر که در فن عملیات خود بسیار عالم و معروف شده بود از درب خانه عبور میکرد که ناگاه خانم صدای او را شنیده حسن استقبال نموده وی را احضار کرد و چون بسیار میل داشت از اوضاع شوهر خود مسیو «لیو» اطلاعی حاصل نماید خواهش کرد که نسبت به نیت قلبی وی فال یاز نموه و غیب گوئی کند پس تاریخ تولد و اسم او را بیان نموده منتظر جواب گردید. فالگیر لحظه متفکر شده تعجب میکرد زیرا بخاطر آورده و میدانست که این تاریخ تولد و اسم را قبلاً شنیده و برای شخصی فال باز کرده اما نمیدانست در کجا و کدام نقطه واقع بوده ناگاه غفلتاً بیاد آورد که در شهر بزرگ «نکانیانك» نزد نایب رئیس اداره پلیس آن شهر فال گرفته است پس قضیه را اکتان نکرده بلکه اظهار شناسائی نمود.

خانم با اضطراب و عجله بطور استفهام پرسید که شاید نزد مسیو [لیو] بوده و برای او این فال باز شده است. از شنیدن اسم «لیو» فالگیر بنظر آورد که در دومین ماه همین سال او را دیده پس آهی کشیده و شمه از بد بخت ناگوار وی و بحوادث واقعه و ظلم فاحشی که بر خورده بود حکایت نمود که سابقاً یا يك خانم بسیار قشنگ و جبهه عروسی نمود و از

قرار مسموع او را از جان خود بیشتر دوست میداشتند اما بدبختانه طولی نکشیده که محبوبه وی مفقود شده و گویا رندان و با حرامیان او را ربوده و دزدیده اند و بیجهت همیشه افسرده و غصه دار بود قسمی که هیچوقت نسلی خواطرش فراهم نمیشد اگر چه بجای خانم مفقود شده يك نفر رقیب و هم چشمی دیگری موسوم به مادام (بتو) یافته و بمنزل خود آورده بود.

اما این خانم بیشتر باعث دلتنگی و افسردگی او شده زیرا بسیار بد اخلاق و دیوانه بنظر میامد چنانچه معروف است روزی در موقعی که خشم و غضب بر او مستوفی شده یکی از کلفت‌های خود را که دختری بود بسیار جوان بدون جهت کشته و بقتل رسانیده آنکاه بر اثر شکایات پدر دختر مقتوله از مادام (بتو) با سر حکومت محل برای ارتکاب این جنایت و عوض خون بها و مجازات قانونی وی مسیو (لیو) را دوهزار لیره جریمه کرده‌اند و اما بدبختی موحش‌تر که مسیو «لیو» را احاطه و دچار کرده است همانا در خانه مسکونی وی حریق واقع شده و کلیه دارائی او طعمه حریق گشته و آنچه را هم که سوخته بود غارتگران و چپاولچیان بعنوان کمک و یاری جمع شده در هنگام خاموش کردن حریق اشیاء خاتمه را بنفع شخصی خود نجات میدادند خلاصه مسیو «لیو» هیچ يك از اشیاء خانه خود را بدست نیاورده چه طعمه حریق شده و چه بدست عمه جات و اطرافیان مفقود شده است.

خانم از استماع اوضاع حزن آور مسیو «لیو» بسیار افسرده شاه و مانند شهرماده بنریش درآمده ناله نندان از پینش آمد روی کار شکوه کرده و از بد بختی موحش خنجر ناکه که واقع شده بود کسل و محزون گشته وی را ملامت میکرد که چرا از وقوع حوادث اولیه طبیعت و قضا و قدر روی کار و خفایت آن را احساس نکرده ناچار يك چنین بد بختی شومی نشده و بگرداب هلاکت غرق نگردد.

مسیو «لودن» فالگیر خانم را از حال نرسد و تعجب منصرف نموده که پیرامون قضا و قدر نگشته زیرا هر حادثه نوبه خود آنآ و غفلتاً واقع شده و حال واجب است که مسیو «لیو» دو مقابل این وقایع استقامت و تأمل نموده و صبر را پیشه ننود قرار دهد و اما تا کنون دو مرتبه فال باز شده و آنچه را حکایت کرد بیان واقع است از کتاب مقدس خود استخراج نموده بالاخره استقامت را دافع حوادث دانسته و در ملاقات اولیه با او قضیه را ثبوت رسانده قسمی که او خود نیز بر صحت مطالب اعتراف نمود.

ولی اینک آنچه بر طالع و بخت او افروخته شده همانا پس از وقوع قضایای شوم غیر قابل تحمل در این کتاب چنان مشاهده میشود که پدر زن اولیه او مسیو «لیو» را بواسطه بریشانی بخانه خود برده نگاهداری میکند اما از حضور مادام «بتو» بسیار دلتنگ است زیرا در آرزو زن دانی او نیز است که لایق فراهم شده خوشبختانه چون مادام مذکور از سایر کس که در روی استقامت و تحمل

است که بزودی دارفاسی را وداع گوید و پس از مرگ آن خانم مجدداً مسیو (لیو) قدم به پله خوشبختی گذارده سعادت و اقبال او یاری کرده دیری نمیگذرد که خانم اولیه خود را یافته و در زندگانی بعدیه راحت و آسوده شده همه اوقات خندان و بشاش بوده و بالاخره بسیار مستغنی و متمول میشوند.

در اینموقع خانم خواست در صورت امکان دفعه دیگر فالگیر را بان محل عودت داده و مراسله از طرف خود باو سپرده که برساند پس تمنا کرد که حامل مراسله وی شده و بزودی بدان شهر رهسپار گردد.

اما با اینکه فالگیر عزیمت خود را مشکل میدید معینا وعده داد که تا چندماه دیگر بان شهر مسافرت کرده و در آنصورت حاضر شده که مکتوب خانم را با کمال میل بمقصد برساند.

ولی چون خانم رای این مدت طاقت صبر تحمل در خود ندیده فالگیر را تطمسم کرد که هرگاه مراسله فوری که مینویسد در همین چندروز عزیمت کرده و هرچه زود تر بدو برساند در مقابل جبران خدمات او را نموده و در عوض رسم علی الحساب پنج لیره طلا بدو انعام کند.

فالگیر از شنیدن اسم لیره طلا و انعام بسیار خوشحال شده مصمم گردید که در صورت اخذ و وصول آن فوری عازم شده و بلادرنگ رهسپار گردد پس همیکه مطمئن شد مراسله بزودی



بشوهرش میرسد کیف تحریر خود را باز کرده قلم و کاغذ برداشته شروع به تحریر نمود .

شوهر عزیز از بدبختیهای وارده و حوادث شوم پی در پی که شما را بخود جذب کرده و مابین چنگالهای آهنین ظالمانه خود کدناورده مانند اشکالك می فشارد مطلع و مستحضر شده بسیار جای تأسف است که سال نداشته و قادر به پرواز و طیران نیست که خود را بدو رسانیده با اندوه و گرفتاری شوهر خود شرکت نماید اگر چه بدبختانه به پرواز هم قادر نبوده و نیست و تنها وسیله آزادی و نجات این مرغ سرکنده محبوس منوط اراده شوهر عزیز است پس به مهمانخانه برای پذیرائی فالگیر برگشته که در همین موقع خدمتکار وارد شده و مراجعت (بی آن) را خبر داد که ناکاه خانم جوان با حال اضطراب و عجله بدفتر خانه شتافته و کلمه چند خود بیافزود مبنی بر اینکه دیگر بیش از این وقت برای نوشتن نداشته اوضاع و احوال و پریشانی گم شده خود را از فالگیر خواسته و بمحض قدرت حرکت بدو ملحق شده که بابتی صبری بورود محسوب خود انتظار دارد .

سیس خدمتکار محترم خود را احضار نموده و کاغذ مهمور را با ینج لیره طلا بدو سپرد که به فالگیر برساند .  
خدمتکار برای اینکه خانم را از خود خوشحال کرده ادای وظیفه نموده و خدمت خود را نمایش دهد بدون اطلاع باب خویش

آنچه را باو داده بود فوراً به مسیو (لوزن) رسانید .  
اما چندروزی از این مقدمه بگذشت که فالگیر به تعقیب  
وظیفه خود مسافرت نموده تا باخر با زحمت بسیار بدرب خانه مسیو  
(اویان) رسیده و تنها کرد که دقیقه چند در خلوت با مسیو  
«لیو» صحبت بنماید پس دیری نگذشت که موفق ملاقات «لیو»  
شده وظیفه خود را انجام داده وی را از سلامتی اقوامش مطلع ساخته  
و کاغذ را تقدیم نموده .

مسیو «لیو» مراسله را گرفته با اضطراب و طیش قلب  
نوشته خام خود را خواند بقدری مشعوف شد که هیچ تصور نمیکرد  
او را کم کرده و از همین خوشحالی اندوه این مدت مفارقت و  
دوری وی را فراموش نموده و با حال تعجب پرسید به چه وسیله  
موفق شده که يك چنین کاغذی نوشته است .

فالگیر با وضع خوشی تعجب وی را مرتفع ساخته که این خام  
منتظر وقت و موقع بوده و چون میل مفرطی بنوشتن این کاغذ داشت  
همچه فهمید و احساس میشد که یا از اهل این مملکت و یا از کسان  
نزدیک این خانواده شمرده شده و نیز از گرفتار ثابته بود که  
به ارسال این مراسله بسیار علاقمند بوده زیرا پنج لیره طلا به  
آورنده انعام کرده است .

جمله اخیر بیانات فالگیر مسیو «لیو» را بیشتر به تعجب  
در آورده زیرا همچه تصور میکرد که پنج لیره انعام برای يك فاصله

کمی موردی نداشته پس همانا نمونه دارائی و تمول خاتم است و با این نقطه نظر وضعیت خود را نسبت به تمول وی مقایسه کرده که خود بیچاره و فقیر شده قادر به مسافرت نبوده حق مخارج راه هم نداده که بوی ملحق شود.

در اینموقع همینکه فالگیر خدمت خود را انجام داده پیغام و مراسله خاتم را بمقصد رسانیده بر خواسته تمناي مرخصی و وداع نمود اما مسیو «لیو» تقاضای وی را پذیرفته زیرا مایل بود بوسیله آشنائی با او بدان محل رهسپار گردد و پس بنویه خود استدعا کرد که با یکدیگر صرف چای نموده و قرار عزیمت به شهری را که آن خانم در آنجا مسکن دارد بدهند.

فالگیر چنان احساس نمود که این مسئله الهام آلهی است پس وی را نصیحت کرد که هیچ موقع افسرده خواطر نشده زیرا اقبال را با او مساعد دیده و مطمئن بود که مطبوع طبعش واقع میشود.

گرچه باز مسیو «لیو» محزون بوده و حالت افسردگی خود از دست نداده معینا با آنچه که او فالگیر شنیده بود امیدوار شد. پس فالگیر برای تکمیل امیدواری او شمه از اوضاع زندگانی خانم حکایت کرده که در شهر «چان پین فین» بسیار متمول و غنی شده است پس وی را دلالت کرد که خانم را ملاقات کرده است دعای کمک و دستگیری نماید و چون و را در موقع ملاقات خود بسیار مهربان و با سخاوت دیده بود با کمال اطمینان

مسیو (لیو) را وعده میداد که او میدد و یاری میکنند.  
مسیو (لیو) باشر مساری و خجالت بسیار فالگیر را مستحضر نمود که خود را قادر باین مسافرت نبوده و پریشانی وی را قسمی احاطه کرده که مخارج روزانه اش را پدر خانم عهده دار شده و کفیل محافظت وی گشته است در این صورت وسیله برای ملحق شدن بمحبوبه خود ندارد.

فالگیر نظر به ترحم و کار گشائی دو لیره از پولهاییکه خانم بوی داده بود بعنوان قرض بدو داده که هر موقع بتواند عین دو لیره را مسترد دارد.

مسیو (لیو) بسیار مشغوف شده قلباً از او تشکر نموده و بعدیه مصاحب او را ترك نگفته و از وی دور نمیشد و اغلب تا موقع عزیمت به خیر خواهی فالگیر دعا کرده و از خداوند تقاضای قدرت یاری و مظفریت خود را مینمود.

سپس ساعتی را غنیمت شمرده پدر و مادر خود را از قضیه مطلع نموده و آنها را از این خبر سیار خوشحال و خوشنود کرد و همینکه پدر زن وی اطلاع حاصل کرد که هنوز گم شده آنها بکلی مفقود نشده و بلکه حیات دارد داماد خود را احضار و دستور داد چون از مکان و محل او اطلاع حاصل کرده است خود را بدانجا رسانیده: ای بدست آوردن خانم بسیار احتیاط نمود سهل و آسان تصور بکند.

آنکاه مسیو (لیو) پس از اخذ دستورات با یکی از نوکرهای سابق خود موسوم به (لو) آماده و عازم مسافرت شده و پاره اسبابهای لازمه و لوازمات مختصری بعلاوه حلقه انگشتری که متعلق بخانم خود بود همراه آورده و بکشتی در آمدند پس از طی مسافتی بشهر [چان بین فین] رسیده از کشتی پیاده شده و داخل به یکی از مهمانخانه های شهر شدند.

پس اندکی استراحت کرده آنکاه نشانی خانه را که از فالگیر گرفته بود به نوکر خود داده و او را مأمور کرد قسمی هیچ يك از خدمه پی نبرد انگشتر را بخانم خود برساند و نیز دستورات لازمه بدو داده که هرگاه از او پرسیده شود که فرستنده انگشتر کیست مسیو (اویان) را معرفی نماید و هیچ اسمی از (لیو) نبرده و پنهان بدارد و هم چنین شایل قلی (اویان) را بملاقات [عطر کل] ابراز داشته و وقت معین برای ملاقات خانم تعیین کرده خبر دهد.

اما نوکر (لیو) بسیار زرنگ و قابل بود بخوبی میتوانست از عهده انجام این خدمت بر آمده داخل خانه [بی آن] شده طبق امر محوله عمل نماید بدینجهت آقای خود را امیدوار نموده از اطاق خارج شده برفت پس از لحظه خود را بدرب همان عمارت رسانده دربان را ملاقات نموده تمنا کرد که وی را به آقای خود معرفی کند.

اما چون (بی آن) یکساعت قبل سواره بگردش رفته بود دربان او را از خروج آقای خود از خانه مطلع نموده و معرفی وی را معدرت خواست .

« لیو » وقت را غنیمت شمرده دربان را مستحضر نموده که مقصود از ملاقات سرکار خاتم بوده منتها بوسیله مسیو (بی آن) زیرا پیغام مهمی است از طرف « اویان » که بایستی شخصاً بخاتم عرضه بدارد .

دربان اغفال شده بلا درنگ او را بسالون انتظار عمارت هدایت کرده و بخاتم خود خبر داد .

در اینموقع (عطر کل) قبل از دخول باطاق انتظار و ملاقات آورنده پیغام از پشت پنجره نوکر قدیمی خود را شناخته بسیار مشعوف شده بدون تأمل بطرف او دویده و احوال پرسی نمود . اما نوکر پس از ادای احترام خانم سابق خود را شناخته و انگشت را داده تقاضای تعیین وقت ملاقات مسیو « اویان » را نموده وی را تشویق بصدور اجازه و تعیین وقت کرد .

« عطر کل » بقسمی خوشوقت و مشعوف شده که از فرط خوشحالی بی هیل نبوده پای توکر خود را بدوسد و بی خود داری نموده و در عوض دست او را گرفته فشار داده و وی را مأمور کرد که فوراً مسیو « اویان » را برای ملاقات خویش هدایت نماید . مسیو « لیو » قدری دورتر از عمارت بانتظار نوکر خود

بود که ناگاه مشاهده کرد که از دور اشاره بامدن او میکند  
همینکه پیش رفت ابلاغ احضار خانم را شنید بسیار خوشحال  
شده با اتفاق (لیو) نزد خانم رفته بمحض رؤیت یگدیگر را در  
آغوش کشیده و اشک از چشمان هر دو جاری شده و از وجد و  
شادمانی قادر بصحبت نبوده گریه و زاری میکردند.

خدمتکاران خانم تصور نمودند که آنها برادر و خواهر  
هستند که بعد از مدتی مفارقت و دوری طولانی یگدیگر را ملاقات  
نموده اند.

خلاصه (عطر کل) شوهر خود را در سالون بزرگ  
برده قضیه را از ابتدای مفارقت تا آنساعت حکایت کرده اما چون  
نزدیک به آمدن (بی آن) بود خانم میل داشت که راجع به  
فرار نجات خود بصحبت در آمده و با عجله طرح نقشه افکنده  
مستخلص شود.

در اینموقع (لیو) بسیار خوشحال بود و بر هیچ موقع  
تصور نمیکرد روزی بشود که مجدداً زن شرعی خود را یافته از زندگانی  
با او خوشحال و خندان شود ولی فعلاً چنان احساس میکرد که  
نظر لطف خداوندی شامل حال اوست البته اثراتی بخشیده بی نتیجه  
نمی ماند محتمل است که بر اثر ناز و نیاز هائیکه کرده بارزوی  
خود نائل شده است.

خانم که خرسندی وی را دریافته اظهار عقیده کرد که

یقین است اشخاص از نتیجه نذر صادقانه خود محروم نمانده و مابوس نمیشوند ولی عجالتاً باید از این قبیل تفکرات صرف نظر نموده و دقت خود را تلف نکرده برای استخلاص خود کوشش و سعی شود پس کلفت محرم خود را احضار نموده و تمنا کرد چند نفر حامل آورده تا اسبابهای خود و برادرش را بزیارتگاه نزدیک محل نمایند و برای اینکه خدمتکار از قضیه مطلبی کشف نکند اظهار کرد و چون نذر داشته که پس از ملاقات یکدیگر بلافاصله برای عرض تشکر بزیارتگاه خارج شهر رفته و پس چند ساعت مراجعت کنند. اما چون خدمتکار بسیار با هوش بود از صحبتهای خانم اغفال نشده بلکه به کهنه مطلب نیز پی برده و قضیه را احساس کرد ولی بروی خود بیاورده بدون توحش امر خانم را اطاعت نموده حامل بیاورد.

در غیاب خدمتکار خانم جیبهای خود و دستمال مسیو (لیو) را مملو از پول طلا و جواهرات قیمتی کرده و نیز قسمت معظمی از ملبوس و اشیاء قیمتی لازم بهر داشته با حاملان از عمارت خارج شدند پس از طی مختصر مسافتی بین راه دو دستگاه درشکه با اجاره خود در آوردند و حاملان را مرخص نموده و ساعتی بعد بکشتی آمدند.

«عطر کل» بدون افسوس و ندامت بلکه با وجد و شادی از محل امارتگاه خود با ثروت و دولت زیادی دور میشد و قسمی مشعوف بود که بهیچوجه وقایع سابق را بنظر نیاورده و بدون تصور



هیچ مواقع و پیش آمدی بوطن اصلی خود رسیدند آنگاه با پولی که با خود آورده بود عمارت مخروبه را مجدداً تعمیر کرده و از آن بعد زندگانی راحت و آسوده برداخته و باسایش حیات اولیه خود ادامه دادند و بی در سالهای بعد هر وقت کل شقایق باغ بی موقع باز شده و کل میدادند در باغ را باز نکرده و از ورود ازدهام اجتناب داشتند .

## فصل دوازدهم

### \* دو نفر همدست \*

وقتی که (بی آن) بخانه منزلگاه خود مراجعت نمود احساس کرد که در این مدت بسیار ریاضت کشیده ولی افسوس که اغفال شده و پرندۀ قفس وی پریده و اسیر دائمی او نجات یافته پس لحظه فکر کرده از یافتن او مأیوس شده و «بی ژوپر سیو» را بساد آورده که چون «عطر کل» را که از دست داده بود باید از نظر محو نموده و فراموش کنند .

پس «بی ژوپر سیو» را با عطر کل مقایسه کرده بمد نظر در آورده و در فکر فرو رفت و اما احساس میکرد که از عشق «بی ژوپر سیو» دیوانه شده و نوازش و مهر بانی که با دستهای قشنگ خو کرده بود آتش دلش را خاموش نمیکند و خلاصه از

اثرات محبت او میسوخت و شب و روز از خیال وی منصرف نشده  
ناله کنان اشک میریخت.

اما قضیه فرار (عطر کل) باعث شده بود که (پی آن)  
عشق خود را نسبت به «پی ژویر سیو» تکمیل کرده عازم حرکت  
شده که شاید بوصال او برسد.

روزی کلیه خدمتکاران را از خدمت اخراج کرده و تمام  
دارائی خود را بمصرف فروش رسانده و محرمانه بطور ناشناس بشهر  
«سشوان» آمده و در اینجا منزل کوچکی در محله معروف «چهارچام»  
گرفته و اقامت کرد.

اتفاقاً محل توقف وی نزد يك بخانه «پی ژویر سیو»  
واقع شده اما در آن مکان وقت خود را هیچ قسم متفرق نکرده و  
هیچ خیالی بخاطر خود نیاورده مگر اندام و هیكل زیبای او که  
با جسامه آسمانی رنگ بدون لباس رو به حال ازادی دیده بود  
و همچنین قضیه کشیدن دم خروس تا بسدا در آورده بود یاد کرده  
و افسوس میخورد.

ولی در ضمن با تمام قوای خود از «اوانك» متنفر بوده  
و دائماً در صدد بود که با چه وسیله او را بهذاب دچار نموده و  
سود را بوصال خالم وی برساند.

هنگام طرح نقشه چنان بنظر آورد که سابقاً با دو بان محبوس  
دوستی داشته در شب آخر حبسی خود قبل از رفتن به [کوانگتو]

نزد او مهمان بوده و آنشب دربان تخت خواب خود را باو داده و اخلاق جوانی خویش پسند خواطرش واقع شده و پذیرائی و مهمانداوی میکرد.

خلاصه چنان بخواطر آورد که چون مدتی گذشته ممکن است از خواطر وی محو شده و شاید خالیه دوست خود را نشناسد ولی بهر حال مصمم شد هر چه زود تر رفته وی را کمک فکری خود بطلبد.

اما مسیو «لی» زندانبان قسمی با محبوسین و عامه رفتار کرده بود که در شهر معروف باهانت و دیانت شده و عموماً او را صحیح العمل میدانستند ولی گویا به اشتباه و خط رفته اند زیرا با اینکه وضعیت و رفتار وی قابل تمجید و تحسین بوده معیناً باطن بسیار خبیث و مودی داشت.

هر اینموقع چون «بی آن» از اخلاق او مستحضر بود برای جستجوی وی عازم شده که او را یافته و خود را با علاقمندی بد دوستی او معرفی نماید پس رهسپار شده خود را بدو رسانید.

اما دربان دوست قدیمی خود را مشاهده کرده خوشنود گشته وی را پذیرفته و وضع عقیده باطنی خود را از بدو ورود بمحسوس ابراز نموده و از همان موقع بدوستی او علاقمند شده و همین که احساس کرده بود (بی آن) از راه نادانی و جهالت و بی احتیاطی بارتکاب خلاف خود اقرار کرده بکلی مضطرب و

خائف شده و همیشه در فکر وی بود خلاصه از ملاقات امروزه  
تعجب میکرد چطور شده و در کجا بود که در يك چنین روزی بدیدن  
وی آمده پس فوق العاده خورسند شده و مشغوف گردید .

« بی آن » مفصلاً شرح حالات و وقایع خواه را حکایت کرده  
و در بان بدقت استماع نموده و هر لحظه او را با تهنیت و ترغیب  
لصیحت میکرد که آدم با احتیاط را خداوند باری نموده و چنانچه  
دیده شده و امتحان گردیده هر کس که در حرکت نجات یافته  
و مستخلص شود همانا تا بعداً ممکن است بدولت زیادی رسیده و  
مستغنی شود پس از این رفو آئیه « بی آن » را خوش دیده و پیش  
بینی میکرد و اما چون متحمل درد عشق و هوا و هوس جوانی شده  
بود بشره و چهره او را مانند سابق زیبا و قشنگ ندیده ولی در  
ظاهر بنظرش خوش آمده از اوضاع گذشته و حالیه تمجید میکرد .  
( بی آن ) بمدح و ثنای زندان بان گوش داده و بفکر طرح  
نقشه خود بود در اینوقت مسیو ( رالی ) غذا و شراب خوبی تهیه  
کرده بسلامتی تجدید دوستی گیلان را پر کرد آشامیدند و  
همینکه قدری خون بدن آنها از شراب گرم شد ( بی آن ) تمنا  
کرد که مراحم قلبی سابق خود را بیاد آورده وی را دوست خود  
داستسه و برای مشورت و انتقام از ( او انك ) بد و كلك و یاری  
کند .

مسیو ( رالی ) در حالیکه نزدیک او شده با يك محبتی باو

نگاه کرده و فهماند آنچه را بخواند قلبا مایل بوده یاری میکنند پس خواهش کرد که آن شب را نزد وی مهمان بوده و پذیرائی شود تا صبح که خود را مطیع او امری دانسته هر چه مایل باشد انجام دهد.

[بی آن] وی راه مطمئن کرد که شب را مطابق میل او ماند و قسمی رفتار کند که مطبوع طبعش واقع شود سپس استدعا کرد که هرگاه با نظریه وی همراه بوده و مساعدت دارد عقیده باطنی خود را بمذاکره و مشاوره گذارده و بطرح نقشه سعی کنند.

ولی زندان بان تقاضای مشورت را نپذیرفته و با کمال بی اعتنائی وی را مطمئن و متقاعد کرد که هیچ امری سهل و آسانتر از این مطلب بوده و لازم بطرح نقشه نیست آنچه لازم باشد بدون مشورت خود به انتهائی عمل کرده و محتاج بکمک نخواهد بود.

پس لحظه فکر کرد بخاطر آورد که یکی از حرامیان موسوم به (سنکسی) بتازکی دستگیر و تحویل او شده و چون هنوز مستقل و قاضی سئالات و استنباطی از وی نگرفته برای مساعدت و ابرار خدمتگذاری به [بی آن] ممکن است مقرر دستور داده که در محاکمه « آوانک » را بهمدستی خود متهم کرده و شرکت او را در سرقت اشیاء اقرار و اعتراف نموده و برساند که از وقوع هر سرقتی قبلا مطلع بوده و خود طرح نقشه افکنده حرامیان را بمبریك و تحریص میکرده است.

بدیهی است که بدین ترتیب محکمه او را توقیف نموده و شاید به صدضرب شلاق محکوم شود و اموال غیر منقولۀ خانۀ وی را جزو خالصۀ دولتی محسوب دادند و بالاخره اجاق زندکانی وی خاموش شد و البته انتقام دوست خود « پی آن » حاصل میگردد.

چون « پی آن » از قضیه مستحضر گردیده نقشه طرح شده را بسیار عالی و عاقلانه یافت اظهار خوشوقتی نموده ماجرای آن امیدوارگشته و مادام الحیات خود را خجیل و شرمندۀ زندان بیان داشت. در این وقت مسیو « رالی » پرسید در صورتیکه ممکن است صورت جامعی از اشیاء منزل مسیو « اوآنک » تهیه کرده و بدو برساند که مادر موقع همان ورقه را به « سنکسی » داده اعتراف نماید که در سرقتهای متوالی از او گرفته شده بدین جهت بدیهی است که سند دستگیری او صادر خواهد شد.

(پی آن) پس از اندکی تفکر احساس کرد که مسئلۀ آسان و سهل است پس بلادرنگ صورت مطالبها سابقه خود از نوع جواهرات و اشیاء قیمتی و غیره با نشانیها و رنگهای مخفیانه، نوشته بدو سپرد زندانبان این صورت را برای خود که بر قیمت دانستۀ و خوشحال بود زیرا تصور میکرد ممکن است پاره اموال « اوآنک » را هنگام چپاول تصاحب نموده و مالک شود.

اما « پی آن » طبق خواهش (مسیو دالی) شب را بساکال خوشحالی و شغف بسر برده ولی بیشتر اوقات وقت خود را صرف

حصول نتیجه نقشه در بودن (پی ژوپرسیو) کرده در ضمن انیه خود را روشن و درخشان مبدید.

خلاصه یکی از روزهای بهار (اوانك) در کنار باغچه عمارت مسكونی که مملو از کلهای رنگ برنگ بوده و هوای محوطه را لطیف و معطر ساخته بوده با خانم خود نشسته صحبت میکردند.

در این موقع شدت در عمارت کوبیده شد و خدمتکار با عجله دوید درپ را باز کند اما همینکه درپ را بگشود اجماعی را مسلح دید بسیار مضطرب شده و فوری برگشت که از عقب سروی ده نفر مأمور مسلح غماً داخل خانه شده بدون اظهار کلمه (اوانك) را گرفته دستهایش وایر بسته سپس شروع بغارت اشیاء خانه نموده آنچه ملبوس و جواهرات و اثاثیه قیمتی و قابل حبل بودند در همان خانه تقسیم کرده و يك قسمت نیز برای زندانبان تخصیص داده و (اوانك) را اکت بسته با خود بردند.

اما خانم جوان تا این ساعت از ترس مبهوت و ساکت شده و میارزید از وقوع این قضیه و منظره حزن آور متالم شد گریه کنان روی زمین غلطیده و آنقدر اشك از چشمانش جاری شد که بکلی بیهوش گردید.

مأمورین قبل از اینکه (اوانك) را نزد رئیس پلیس یا مستنطق برده معرفی نمایند خود سرانه و بر حسب دستور زندانبان وی را بعد از شکنجه سپرده و محبوس را مابین دو تخته گذارده

بیج و مهره آن را محکم بر بسته ی قسمی که تمام اعضای بدن او بهم فشرده و بهمین حالت بزدن صد ضربه شلاق امر کرد ولی هنوز ضربه شلاق بشماره ده نرسیده بود که ( اوانك ) طاقت نیاورده برای نجات خود از كتك و عذاب حاضر شد که مهر تقصیری مایل باشند اعتراف و اقرار نماید و همینکه مأمورین اقرار گرفته و بمقصود خود نائل شدند وی را بحبس تاریك هدایت کردند .  
خدمتکار خانم خود را بهوش آورده و بد بخن و قضیه شومی ~~که~~ من غیر انتظار رخ داده بود شرکت کرده و بگریه درآوردند .

خانم ( هنگسیان ) را قدری آرام و ساکت نموده و تمنا کرد که بزودی رفته از رئیس پلیس دلیل وقوع این عمل را با دقت پرسیده و از محل مسیو ( اوانك ) مستحضر شده هر چه زود تر ممکن است مراجعت نمایند .

( هنگسیان ) دختر ك بسیار زړونك و باهوش بوده و بانجام و ظایف خود كاملاً آشنا بوده و هر خدمتی که رجوع میشد بخوبی از عهده برآمده و تكلیف خود را میدانست پس فکری كسره فوری بلباس زیبا و قشنگی ملبس شده نزد رئیس پلیس شتافته و همینکه بدرب نظمیة رسید با حالت تبسمی از قراولان خوااهش کرد که وی را نزد ( اوانك ) هدایت نمایند .

اما ( اوانك ) تنها در محبس نشسته متفكر بود که ناگاه ( هنگسیان )



را دید وارد به محبس شده پس با حالت افسردگی و اندوه بسیار شمه از وقوع الم و بد بختی که حقیقتاً باعث هلاکت وی میشد و آنچه راجع بدستگیری خود کشف کرده و فهمیده بود : ای او شرح داده تا قضیه را بخاتم خود اطلاع دهد ( هنگسیان ) با اینکه بحال خود نبود از قضیه مستحضر شد که یکی از حرامیان موسوم به ( سنکسی ) جدیداً دستگیر شده وی را متهم بهمدستی خود نموده و پس از دستگیری [ او انت ] بد بختانه وسیله بدست نیاورده که بی گناهی خود را ثابت نماید زیرا قبل از محاکمه او را بمجازات شاقه میسپردند و برای نجات خود ناچار با قرار و اعتراف شده و گویا محکوم باعدام خواهد شد .

در این وقت ( او انک ) با حال تأثر به ( هنگسیان ) سفارش کرد که بچبران نگاهداریها و مهربانیهای خود نسبت باوخاتم خود را را مواظبت نموده وی را ترك نکرده و نگهدارند و هناك شده و از دوری و مفارقت شوهر و مونس ابدی خود رنج نشیده ضعیف و مریض گردد .

سپس بوسیله پیغام ازخاتم خود خواهش کرد که تنها متوسل به درگاه الهی شده با حالت عجز و زاری یاری و نجات شربك زندگانی خود را طلبیده شاید از دیدار وی محروم نگردد و در صورتیکه نتیجه بعکس بخشیده و بدبار عدم رهسپار شود از بدیهایی وی صرف نظر کرده روح وی را عفو نماید .

اما نکته‌ی که بیشتر از همه باعث افسردگی (اوانک) شده و بیش  
بینی میکرد همانا زندگانی آئینه‌ی خانم بوده است.

خده‌تکار آهی کشیده چشمها را پر از اشک نموده باحالت  
مهربانی آقای خود را تسلی داده که برای خانواده‌ی خود مضطرب نشود  
و متعهد شد وی را رها نکرده و بلکه مانند مادر و یا خواهری  
مهربانی خود نگاهداری کند سپس تمنای مرخصی کرده که هر چه  
زود تر خود را بخانم که بانی صبری منتظر است برساند و همینکه  
از درب خارج میشد وعده داد که شراب و غذا برای «اوانک»  
بیاورد آنکاه با عجله طی راه نموده وارد منزل شده و خانم را  
منتظر خود یافت.

ناچار قضایا را آنچه که شنیده بود شرح داده پس خانم  
وضعیت اتهام بشوهرش بیشتر افسرده شده و قسم یاد کرد هر قسم  
مهربانی و مهربانی که مانجم آن قادر بوده و وسعت بدو اجازه دهد  
نسبت به محبوس خود کوتاهی نکرده بلکه فداکاری و جانفشانی  
نماید بهمین نقطه نظر سنجاق زلف خود را که از طلای پاك و بطرز  
قشکی ساخته شده بود از گیسوان افشان خود باز کرده به (هنگسیان)  
سپرد که در مقابل چند لیره بمصرف فروش رساند تا بدان وسیله  
غذا و مأكولات لازمه برای محبوب محبوس خود تهیه  
کرده و بفرستد.

«هنگسیان» فوراً سنجاق را بدکان جواهری برده بمصرف

فروش رسانده و در مراجعت آذوقه خام خریداری کرده بیساورد سپس خانم توسط او غذای طبخ کرده را مغرب همان روز فرستاده و چون دربان محبس خدمتکار را بحالت حزن و چشم گریان دید رفت قلب حاصل نموده بدون هیچ مانعی اجازه ملاقات داده و بلکه تمهید شد که در هر موقع برای ملاقات آقای خود برسد از وی جلوگیری نکنند.

## (فصل سیزدهم)

### — هنگسیان و دزد جیب‌بر —

اینک شمعن ماهی است که «اوانک» در محبس باتوحش خیال و اضطراب بسر برده ولی نظریه فداکاری و مراقبت خدمتکار در خانم خود از حیث اغذیه مأکول خوب چندان سختی ندیده و نرودی مؤثر واقع شده زیرا باینکه از اشیاء خانه در موقع غارت مأمورین هر چه قیمتی و قابل حل بوده برده اند و آنچه را که در جا مانده از قبیل میز و صندلی مبل تخت خواب و غیره علاوه جواهرات و ملبوس از ابتدای وقوع قضیه (هنگسیان) بدستور خانم به یهودیان بقیمت مناسبی فروخته و از وجه فروشی اثاث البیت محافظت حیات (اوانک) پرداخته لذات باالایه خبیم زخوت و درخت خواب خود را مصرف کرده و بخود بدون سرافش و یا رخته‌خانی روی تخته چوبی کف اطاق می‌نویسد.

هنگام فروش اثاثیه همینکه مشتریان فهمیدند که در اینخانه اشیاء و اسباب سرقتی کشف شده همانا جرئت خریداری نداشته بلکه کناره جوئی کرده بدینجهت باعث نقصان قیمت اشیاء شده و فقط یهودیان مخفیانه با تأدیة مبلغ کمی تمام اثاث البیت آنخانه را خریداری کردند.

و در اواخر واقعه تجار معتبر معروف که از سابق ارتباط داشته و به طرز معاملات (اوانك) مستحضر بوده و انتظار میاوردند در اینموقع که تمام دوستان آن خانواده را ترك گفته و بهیچوجه نزدبك نمیشد مباحثی پول بعنوان اعانه برای خانم جمع آوری کرده دین غیر رسم و بلاعوض تسلیم و تأدیة کردند.

اما خانم با (هنگسیان) در تمام طول مدت حبس (اوانك) برای راحتی او خود را بمختصر غذائی سیر کرده هیچ قسم اغذیه خربویی نخورده و بلکه بانان خشك بسر میبردند فقط گاه بگاهی مقداری پنیر بانان خشك تناول نموده و شبانه روز يك وعده غذا خورده آنهم بچند سیر نان قانع بود و از همین جهت خانم بسیا وضعیف و بی شیه شده قسمی که از رجاهت و شكل اولیه بر کشته ولی با این نا ملایمت و گرسنگی ملالی بخود راه نداده بلکه سعی میکرد که [اوانك] از وضعیت وی مطلع نشده فقر و پریشانی او را احساس نکند و همین دلیل بمحبس ترفقه و از دیدار شوهر خود محروم بود گرچه ماایل نبود که از وضع بشرد و رنگ و رخساره اش بی

بمطلب برده و آنچه را تا کنون مستور داشته از پرده بیرون آید .  
اینک روزی است که وجوه قیمت اثاثیه و اعانه تجار بکلی  
منصرف شده و آذوقه برنج خانه باتمام رسیده خانم ضرب المثل  
معروف را بخواطر آورد - زن عاقله خانه دار آشپز خانه خود  
را بدون داشتن برنج مرتب نتواند کرد - چون وسیله تهیه  
آذوقه هم نداشت افرده خواطر روی زمین غلطیده و شروع  
بگریستن نموده .

در اینموقع (هنکسیان) با حال حزن و تألم راه و طریقه  
که قبلاً در نظر داشته و منحصر بفرد بوده بتصور اینکه شاید بدالوسیله  
از فقر و سخن نجات یافته روزگار بهتری را مشاهده نمایند پیشنهاد  
کرد که که خانم وی را به یک شخص متولی فروخته و باوجهی  
که دریافت میشود اقلاً تا یکسال یا بیشتر خود و «اوانک» را اداره  
کرده و زندگانی کند و اما او نیز در خانه ارباب و صاحب جدید  
تحصیل معاش کرده و بدی طریق حیات خود و دو نفر دیگر را تأمین  
نماید و بالاخره متعهد شد هر چه از وجوه نقدینه برسم انعام دریافت  
کند تقدیم خانم خود نموده و از این رهگذر مراجع سابقه او را  
چهران کند .

خانم لحظه فکر کرده انجام این امر را بس ناگوار یافته  
و ظلم فاحشی نسبت بخود تصور کرد و با اینکه میدانست اگر بزندگانی  
سابق او ادامه داده شود محتمل است از گرسنگی تلف شده و

درود زندگي گویند یا اینصورت طاقت نیساورده . ته جان خود را ترك گفته و از او جدا شود پس لشکر کرده دست ( هنگسیان ) را فشرده و باقدام و رضایت این امر جرئت کرده و خجالت مانع قبول آن شده و جدائی را طاقت فرساید .

( هنگسیان ) با چشم گریان خانم خود را اندکی تسلی داده که جدائی چندان اهمیت نداشته و البته از مرگ مخوفتر نبوده و شاید در آتیه بتوان بگدیگر را بخوبی ملاقات کرد .

در اینموقع خانم از خلق تنگی و گریه بلرزده در آمده و فوق العاده متأثر بود که در غیاب ( هنگسیان ) برای « اوانك » كمی غذا خواهد برد اما دخترك متعهد شد که برای رفع غصه و اندوه خانم تمام تغیرات و تاسزای ارباب جدید خود را متحمل شده از خدمت و وظائف روزانه غفلت ورزیده همه وقت شخصاً غذا برای [ اوانك ] برده و برساند و ضمناً مطمئن بود چون بی گناه و بدون مقصود و برای انجام امر صوابی از خانه خارج شده البته بممانعتی بعمل نیامده و جلو گیری نخواهد شد . خلاصه در همین موقع محبت و مدارات حزن آور آنها هادام [ چائو ] از كوچه عبور میكرد صدای شیون و ناله دلسوزی شنیده و چون درب خانه را باز یافت داخل گشته و وضعیت را قسماً مشاهده كرد كه بكلی متأثر شده رقت قلب آورد . اما چون خانم قادر به پندیرائی نبوده بوضع فقیری و پیرشانی وی را روی زمین در پله كوناه آجری كه منتها صندلی پدر ابرار

خود بود بد برفته و خود دست ادب بسینه کد آرده در مقابل مادام  
« چائو » ایستاد و اشك میریخت

مادام « چائو » با حال رقت و افسردگی بسیار خاتم زیبا و  
قشنگی را که وسیله وصلت او شده بود نگاه کرده در صدد تحقیق  
مطلب برآمده به لاغری وضع مزاج و اوضاع پزمره‌گی و پریشانی  
گمنامی او پی برده و سر درونی وی را کشف نماید.

خانم دائماً آه کشیده و اشك از دیده کانش جاری بود و شمه  
از فقر و پریشانی و بد بختی وارده که در واقع موجب هلاکت شده  
شرح داده و از عدم مساعدت دوستان و آشنایان خود بشکوه در  
آمده گویا با اینکه قضیه در تمام شهر معروف بود بد بختانه هیچ  
يك بكلمات و یاری این خانواده بر نخواست و هیچ گونه مساعدتی نمیکرد.

مادام (چائو) پس از لحظه تفکرویی را متوجه ساخته که  
ممکن است در پرده خفا مخالف و دشمنی باشد که این بد بختی شوم ناگوار  
را ایجاد نموده است ولی خانم تا این موقع چنین تصویری نگرفته و  
بخواطر نداشت.

پس اشك از چشمهای خود پاك کرده و اوضاع سابق و طرز  
زندگانی خوش خود را بیاد آورد که « هنگسیان » همیشه او را  
نهیبت میکرد و اوضاع روزگار و زمانه آنقدر خوشحالی جای نداشته  
زیرا روزی ممکن است که از خوشحالی قدم بمرتبۀ فقر و پریشانی  
گذاشته شود بنابرین بر هر شخص عاقلی است که در موقع تعیش

روزهاي منك و سختي را بنظر آورد.

خلاصه امروز سخت ترين ايام زندگالي اين خانواده است که از ناچاري و پريشاني بايستي (هنکسيان) را بشخص مسمولي سپرده تا حيات خود را موقتاً تأمين کنند و بهمين جهت عقالم در عدد بود که ارباب خوش خلقي بدست آورده تا بيش از اين بد بخت نبوده و در مضيقه نباشند.

مادام (چائو) مطلب را دريافته و فوري دفتری از چيپ بيرون کرده پس از مرور و ملاحظه آن دوست خود را وعده داد که اين خدمت را خود انجام دهد زيرا در يکی از قضبات شهر شخص بسيار مسمولي موسوم به (تريناکو) بواسطه ضعف مزاج خانم خود اولاد نداشته و باين جهت دختری از مادام (چائو) خواسته بود که مخفيانه نگاهداري کرده شايد از اولاد محروم نماند و در اين موقع مادام «هنکسيان» را پسندیده مصمم شد وی را معرفي نموده انعام خود را دريافت کند و چون از اجرائ اين خدمت قلیاً خوشنود بود خود را مقروض خانم ميدانست مایل بود اقلاسی ليره برای «بی ژور پر سیو» تحصيل کرده و خدمت خود را بجای آورد.

خانم گریه بسياري کرده از مهرباني مادام «چائو» خورسند شده و چون او مصمم شده بود از اقدام باين امر سه نفر و احياء کرده و از مرگ نجات دهد اظهار امتنان کرده سپس وی را وداع نموده تا درب همارت مشايعت کرد اينک روز موعود فرا رسیده



و خانم دلالت با شخصی که وعده کرده بود باز آمده پس از ادای احترام وی را معرفی کرد اما ( هنگسیان ) بخود لرزیده و آهسته بگوش خانم خود رسانیده بدبختانه تصور نمیرود که پسند خاطرش واقع شود اما دبری نگذاشت که بکلی مطمئن شدند زیرا مسیو ( تر نیافو ) با کمال خورسندی سی ایره بخانم وی داده دختر را برای مصاحبت خویش قبول نموده و خریداری کرد ولی چون در خانه مسکونی خود مانع داشت بردن [ هنگسیان ] را در آنخانه دشوار دیده از [ بی ژو پر سیو ] خواهش کرد از تقدیم وجه ما قابل وی را عفو فرموده امروز هم دخترک را نزد خود نگاهداشته تا فردا صبح که آدم مخصوص برای هدایت وی اعزام دارد .

خانم در اینموقع هیچ خیالی نمیکرد مگر بمبلغ وجهی که گرفته بود تعجب داشت چه شده است که چنین احساسی در حق وی مبذول داشته اند پس از این سخاوت و نیکوکاری خریدار اظهار تشکر نمود .

و همینکه از درب منزل خارج شد « هنگسیان » خانم را وادار کرد که فورن مبلغی از وجوه مأخوذه را برای خرید برنج و فغال و غیره تخصیص داده تا شخصاً یا زار رفته تهیه نماید سپس قبل از اینکه خانم را وداع کنند از برنج ایتیاعی غذائی طبع نموده که باتفاق از برای « اوانك » برده و برسانند و در ضمن راه محبس را باو آموخته که اگر وقتی بر اثر عوارض خارجی غیبت نماید

خانم 'خود غذای' «اوانك» را برساند.

آنكه پس از اتمام خرید آذوقه و طبخ غذای فردای آن روز خانم با خدمتکار خود بمحبس «اوانك» شتافته وی را ملاقات کردند اما هر لحظه که دربان و محبوسین آنها را با حال افسردگی و تألم مشاهده میکردند همگی رقت حاصل کرده محزون میشدند.

در اینوقت که «اوانك» خانم 'خود را دید بر خلاف عادت معمولی امروز شخصاً بیدین آمد، در صورتیکه «هنگسیان» همه وقت به تنهایی غذا میاورد بسیار متعجب شد.

ولی خانم شوهر 'خود را از تعجب در آورد سر بسته و بطوریکه بحقیقت قضیه پی برده نشود تدکّر داد که چون مفاقت و جدائی (هنگسیان) پیش آمد کرده و به راه محبس نیز شناسائی تامی نداشته و برای آوردن اغذیه در غیاب وی ناچار شخصاً آمده که راه محبس بلدیت حاصل کند همینکه قضیه دوری خدمتکار 'خود را با احتصار گوشزد کرد همگی در تأثر بگریه در آمده قسمی که دربان محبوسین دیگر نیز عموماً بزاری، مجمع محزون شرم جسته و متألم شدند ولی در ضمن آن خانواده را والداری و تبلی میدادند.

(اوانك) قلباً مایل نبود که خانم عزیز 'خود را دچار زحمت کرده متصدی آوردن غذا شود زیرا شرط احتیاط ندانسته و شایسته او نمیدید و بعلاوه چون ممکن بود بوسیله خدمتکاران محبس

غذای روزانه خود را تهیه نماید تمنا کرد در صورت امکان مبلغی پول نقد باو داده تا به ده شاهی بودجه روزانه هر محبوس که باو نیز پرداخته میشد افزوده که بمصرف مخارج عادی خود برساند . خانم تمام پول موجود خود را در آورده تسلیم کرد ولی (اوانك) کلیه وجه را نپذیرفته فقط یکی از ایره ها را برداشته بقیه را برای مخارج روزانه وی مسترد داشته وی را قانع کرد که در صورت لزوم بعداً اطلاع داده و آنچه لازم باشد بنخواهدسپس با اصرار زیاد از خانم خواهش کرد که من بعد از آمدن در محبس خود داری کند .

در اینموقع دربان اخطار کرد چون ساعت آزادی محبوسین گذشته بایستی درب محبسها بسته شود پس خانم با کمال افسردگی و دلنگی مراجعت کرده تا فردای آن روز جویمبار اشك حواب را از چشمان وی خارج و خود به غصب مأوای او را منصرف شد . فردا صبح قبل از طلوع آفتاب مادام (چائو) برای هدایت (هنگیان) بخانه ارباب جدید آمده وی را به عزیمت تذکر داد اما همینکه «پیژو پرسو» مفارقت و جدائی خیالی را مجسم دید دامن «هنگیان» را گرفته بزانو در آمده شروع بگریستن نمود . مادام «چائو» ناچار باب نصیحت و دلالت را کشوده خانم را دلاری داده و دخترک را بوداع هر چه زود تر وادار کرده تا بالاخر (هنگیان) مصمم شد که با او رهسپار شود .

در اینوقت که خانم خدمتکار و مونس چندین سائۀ خود را از دست داده خود در خانۀ فقر تنها مانده و از هر طرف مأیوس شد افسرده و محزون دست یزانی لرزان خود گذارده بدرد بدبختی نالیده و اشک میریخت خلاصه خوانندگان عزیز خوانواده (اوانك) را بحال پریشانی بدبختی و تأثر خود گذارده و بحصول و عده انتقام از حال تألم در آمده خورسند شوند .

وقتیکه (بی آن) وسیلۀ حبس (اوانك) و هلاکت خانواده او را فراهم کرد همانا دایما دستها را به یکدیگر مالیده شادی کرده و خوشحال بنظر میاید و اما قسمی در محاصره عشق واقع بود که بهیچوجه خیال نمیکرد تخم بدی را که کاشته روزی میشود که نتیجه بدی را درو کرده و حاصل را خرمن کنند . برخلاف دوست عزیز مهمانش مسیو (لی) زندانبان او را تخریب و ترغیب میکرد : تا مادامی که (اوانك) از حبس خارج نشده بهر ترتیبی پیشرفت کنند [بی ژو پرسینو] را بدست آورده تا تمتع و لذت از میوه لذیذ وی بوده و کام دل خود را بگیرد و بالاخره او را تهدید کرد که اگر «اوانك» احساس کنند مخالف و معاند خود باز آمده و وسیلۀ حبس او را فراهم کرده خود و همدستان وی را بسیاست و عذاب می سپارد بطرز خوبی خانم را بدست آورد .

و اما برای نیل بمقصود محتمل است که بزودی به اثر خود

پسندی حکام (اوانك) را معدوم کرده و خانم وي بیوه زن ماند در آن صورت با تأمل و بردباری میتوان بارزوی خود موفق شد. (پی آن) آهی کشیده از ادای کلمه صبر و تحمل بسیار افسرده شده زیرا با درد و المی که از عشق وی متحمل بود حوصله و خود داری را ناگوار دیده و بمحصول آرزوی بع . قانع نبوده .

مسیو « پی آن » احساس کرد که بصرف این پیش نهاد صبور و بردبار نتواند بود پس لازم دید بدستوریکه صادر میکند عمل کرده و ضمناً با دلایل مثبت به تأمل و صبر او را تحریص کند و شمه از اوضاع خانم « اوانك » شرح داد که در پربشانی و فقر خدمتکار خود را فروخته و تا مدتی مدید پول نقد دارد و پس از آنکه قران آخر هم بمصرف رسید آنکاه مطیع شده و ممکن است از بر آوردن آرزوی جوانان امتناع نکرد، خود را بچنگال هوا و هوس آنها سپر نماید.

پس متعهد شد که خود شخصاً با « اوانك » مذاکره و وی را وادار کند که زن خود را رها کرده تا دیگری بمقد خود در آورده و پول اولیه شیرها را برای مصارف خود تخصیص دهد سپس خود وسیله یلغتن شوهر خانم گردد آنکاه متذکر شد که دیگر سی لیره موجود باشد میتوان خانم را متصرف شده و بدست آورد ولی قسمی که کسی بقضیه پی نبرده تا خطری متوجه نشود .

« پی آن » پس از لحظه تفکر نقشه را یسندیده و نیکو یافت لیکن بر خود واضح و ثابت دید تا وقتی که پول خانم تمام شود عمر « پی آن » نیز سر رسیده زیرا آنقدر ها طاقت صبر و تأمل ندارد چون در حقیقت مثل این است که خام آتش با عصاب وی گذارده و درد عشق شب و روزش را تیره ساخته و باعث ائلاف جاناش خواهد شد بنا بر این بسیار میل داشت که بزودی خوشنود شده شعله آتش عشق خود را به آب و صالاش خاموش ساخته و کام دل از آن دلبر قمر طلعت حاصل نماید .

زندانبان لحظه فکر کرده چون دید که به تأمل بسیار عجزول است ناچار خود را بدست اراده جاهالانه وی سپرده و مصمم شد که کار آن خانم را بزودی انجام داده و دوست عزیز خود را آسوده خاطر ساخته و با احسان خدمت ویرا مطمئن نماید اما با وجود اینکه خطر بسیار بزرگی پیش یئی می کرد معینا اهمیت نداده جلب اعتماد و مهر قلبی ( پی آن ) را بهر خوفي ترجیح داده و بنظر آورده که هر قدر خطر سنگین تر باشد بالاخره روزی میشود که بخوبی هم برسد .

خلاصه زندانبان دستور داد که باید امشب شام مختصری با مشروب زیاد در یکی از مهمانخانه های ناشناس غیر معروف بلکه در مهمان خانه مادام ( کلاول ) تهیه نموده و خود باسم مهمان دار در آنجا مانده تا چند نفر مدعوین وارد شوند اما این مهمانان

نا شناس بسیار مفید و قابل استفاده هستند چنانچه محتمل است  
که فردا جز عملیات آنها منتشر شود  
ولی [بی آن] برای اطمینان خاطر خود میخواست وی را  
قسم داده تا به انجام امر موفق شود.

لیکن چون هیچ موقع از زندان بان دروغي شنیده نشده  
بود از اجرای سوکند امتناع کرده فقط تذکر داده که بقول او  
مطمئن بوده به لیل آندوی خود امیدوار باشد و در ساعت  
مهمین در مهمانخانه مادام (کلا اول) منتظر ورود  
مهمانان خود باشد.

[بی آن] بسیار خوشحال شده و بلا درنگ عازم منزل  
مادام ~~کر~~یده دستور تهیه شام را داده خود بانتظار نشست  
تاساعت شش که چند نفر مهمانهای ناشناس نیز وی  
وارد گردید.

در موقعیکه زندانبان میزبان خود را بمدعوین معرفی  
میکرد [بی آن] مابین واردین شخص بسیار بد قیافه را بنظر  
آورده که کوئی شغل و هی جیببری و دزدی است و درکار  
خود بسیار زرنگ زیر دست است و مجرب بوده اما متحیر  
بود با مبلغ زیادی که برای مهمانداری وی مخارج کرده چه نتیجه  
می بخشد خلاصه همینکه سرگرم آشامیدن گرد شده و باب  
صحبت و شوخی گشوده شد از مسیو [رالی] پرسید که این

شخص بد قیافه کی و چکاره است .

مسبو ( رالی ) معرفی کرد که این شخص جیب بر زر دست بسیار قابل و هاهری است که برای انجام مقاصد منظوره مورد ابروم یافته و بهمین جهت قبلاً بدو دستور داده شده که امشب سر مایه [ بی ژو پرسبو ] را برده و بیاورد چون پول مخارج او بکلی تمام شود ممکن است سوهی دیگری اختیار کرده و بارزوی جوانان جاهل خود پسند مکث نماید و بدیهی است تا مادامی که وجه تقدّم موجود نداشتی موفق به آمیزش باوی نمیشود پس بطفیل مرحمت « عیار » بخواهش خود موفق گردیده در صورتیکه باین عجله انجام آن پیش بینی نمیشد . در اینوقت از خوشحالی ارزه نادم ( بی آن ) افتاد و متدکّر شد که این لطف و مرحمت مبدوله را هرگز فراموش نکرده و حتی در مواقع تمیض عروسی هم از نظر خود محو نکند .

ناگاه زندانبان اسر بسکوت و قطع کلام وی داده و قدغن کرد مضطرب نبوده و از این مقوله صحبت خود ناری کرده تا کار بخوبی انجام گردد پس لحظه بگذشت هر یک سرگرم آشامیدن و صحبت بوده زندانبان موقع را غنیمت شمرده ( بی آن ) را در گوشه اطاق بوده تعقیب دستورات ذیل را خواستار شد — همانا بابی [ بی ژو پرسبو ] همبالمین جدید خود را شناخته تا مادامی که علقه و مهر زناشویی تکمیل گردد بنا بر این لازم است هوا هنوز روشن نشده وی را ترک دهند و شب بعد از شام موقعی که



خواهید بمنزل مراجعت کرده تا در مقابل چراغ و روشنائی مرئی نشود و اما همینکه احساس شد که علاقمند بود و قلب ساده پاک وی را محبت شوهر خود متصرف شده در آن صورت از ابراز نشانی و معرفی خود اشکالی متصور نیست.

آنکاه برای پنهان داشتن و مکث نمودن ماندن ارتکاب خلاف در افواه و انظار صحبت خود را بقطع ارتباط با یکدیگر خاتمه داده که از خطر عظیم سیاستی که پیش بینی میکرد محفوظ ماند خلاصه تا نصف شب مذاکرات خصوصی و شوخی امتداد داشته و بخوردن مشروب زیاد ادامه دادند بعد از شام همینکه مدعوین قصد عزیمت نمودند (بی آن) و عیار با یکدیگر خارج شده وی را تا خانه (بی ژوپر سیو) هدایت کردند. عیار کوچه را خلوت دیده باز بر دستی و جلدی پیچ و مهره ورزده قفل را کشیده و بدون صدا درب عمارت را آهسته باد کرده در اینوقت (بی آن) نیز شمعدانو را که با خود آورده بود روشن کرده هر دو باتفاق از پله ها بالا رفته داخل اطاق شدند. اما خانم بدبخت فقیر در اطاق خواب سابق خود با لباس کهنه مندرسی روی تخت چوب کف اطاق بدون لحاف و متکا تنها خوابیده و چون رد این خانه هیچ قسم اثاثیه حتی صندوق یا جعبه یافت نمیشد برای احتیاط مبلغ پولی را که داشت در جیب پیراهن خود مخفی کرده بود پس مسیو جیب برآهسته به جامه خانم دادست برده بالا در نك

محل پول را یافته و با اینکه خانم با اندک صدائی از خواب بیدار میشد بدون اینکه احساس کند باد و انکشت پول را در آورده از درب خانه خارج شده مستقیماً به چهار راهی که زندانبان در انتظار آنها بودند رسیدند. در همان نقطه پولها را به تناسب تقسیم کرده سپس جیب بر را مرخص نموده خود بمنزل شخصی مادام (کلا اول) که یکی از خانم های معروفه بوده و در نزدیکی مهمانخانه اقامت داشت رهسپار شدند.

## فصل چهاردهم

### وداع

همینکه خانم فردا صبح از خواب بیدار شد درب خانه را باز و قفل را شکسته یافته به تعجب در آمد در صورتیکه تمام اهل شهر مستحضرند که کلیه ائامیه و دارائی این خانواده فروخته شده چرا در این محل فقر و مسکنت وارد شده اند گویا از حرامیان خارج شهر باشند ناگاه چون شیئی قابل و گرانبهای در این خانه نبوده که نصیب حرامیان شود دیوانه و از خندیده و خوشحال شد اما این خرسندی چندان دوامی نداشته زیرا دریافت که جیبهایش خیلی سبک شده و پول مخارج یومیه اش مفقود گشته از خلق تنگی مانند شیئی قابل احتراقی محترق شده و روی زمین

در غلطیده شروع بشیون و داری کرده و خود را بهلاکت تهدید میکرد: اگر چه این خانواده بسیار جوان و اوقات دنیا را نبرده به آرزو و آمال خود نرسیده و بالاخره مراحل اولیه زندگانی را طی نکرده و کام دلی بخشیده ولی اینك كه موقع یأس و هنگام حزن و الم رسیده گویا مادر و وطن عزیز خود محل خلی برای استقرار از الفت این خانواده و ضبط علقه و مهر آن در گوشه قلب خود ندیده از نگاهداری و محافظت وی در هوای آزاد همانا مأیوس شده پس باید قطع حیات نموده بسوی مرك شتافت همچو احساس میشود كه راحت ابدی به این بدبختی و فقر و پریشانی ترجیح دارد بالاخره مصمم شد كه شوهر خود را ملاقات کرده و در مراجعت قصد خودكشی نموده مرك را استقبال كند و برای اینکه زودتر انجام گیرد بیاد آورد و از دواى مایع زرد رنگی كه ( اوانك ) برای مسموم ساختن و كشتن موشها آورده بود استقبال نماید.

آنكه پس از شستشو و خود آدائی بطرف محبس راهی شد اما میسو ( لی ) حرامزاده وی را از دور دیده و مثل اینکه بگلی بی خبر بوده با حال تعجب جلو آمد ملاقات ناگهانی خانم را در چنین صبح باین زودی بر اثر وقوع حادثه و عارضه قیاس کرد.

خانم با رنیت پریده تمنا کرد در صورت اجازه با شوهر خود پاره مذاكرات بعمل آورده وی را ملاقات نماید لکن از وقوع واقعه و پیش آمد خود هیچ اظهاری نکرد.

زندانبان سؤال خود را تکرار و تجدید نموده که گوئیا برای خانم آسیبی رخ داده و عارضه حادث شده باشد.

ناچار خانم سر بسته متذکر دانه صدمه سختی وارد شده که باظهار مختصر کلمه خاتمه پذیر نبوده و نمیتوان نتیجه گرفت ولی رو بهمرفته تمام بدبختیهای علم نصیب این خانواده شده مثل اینکه عمر آنها سر آمده است.

دران اظهارات خانم قانع شده وی را بمحبس هدایت کرده و از حیاط کوچکی عبورش داده داخل به يك دالان باریك مطول و تاریکی نموده و کلید بزرگی از جیب هر آورده همینکه درب محبس را باز کرد خانم با حالت نفسرگی خود را در آغوش (اوانك) انداخته شروع بگریستن نمود

امامدربان خانم را ساکت و آرام کرده عیوبات اندوه و الم را شمرده وی را ترغیب به خورسندی مینمود.

ولی بر خانم متمرثمرواقع نشده باکلمات بریده و قطع شده وقوع بدبختی جدید خود را حکایت کرده و اشک میریخت.

همینکه (اوانك) از وقوع حادثه مطلع شد آهی کشیده ناله گنان در غلغلید باحال تضرع بشکوه در آمد و از بدبختی وارده بخانواده خود تعجب داشت که خدمتکار با جان نزار خود را فروخته تصور اینست که اقلا شاید نا يك سال دیگر بتوان زندگی کرده حیات خود را خریده و احیاء کند بدبختانه بفقر و فلاکت دچار

شده و بسوی هلاکت میشتابند.

در اینوقت آن دو یار مهربان جانی سر بشانه یکدیگر نداشته  
گریه بسیار کردند تا (اوانت) بی حس شد و اما خاتم بهمان حالت  
آهسته زمزمه کرده آرزوهای خود را بیاد آورد که تا چه اندازه  
امیدوار بوده با مونس ابدی و محبوب همیشگی و شوهر عزیز  
خود در آغوش هم پیر شده و زندگانی را بطرز خوشی ربوده و آسایش  
نماینند اما بعکس اینک باید عمر خود را ترک گفته وی را بمجالست  
دوزخیان بسپارد زیرا برای يك نفر زن ضعیفی بیش از این جای  
فکر و اندوه ندارد و متحمل این شده اند و بارگران نتواند شد  
پس مصمم شده بود که مرك را بدین زندگی ترجیح دهد.

ناگاه (اوانك) بهوش آمده احساس کرد که ناامیدی و  
یأس قلب هر دو را بفشار آورده و اشك از دیده کان یکدیگر پاك  
می نمودند.

زندانبان طاقت نیاورده باب نصیحت را بگشود که باجبرای  
هیچ امری مأیوس نبوده و در عوض این قسم مذاکرات به تعقیب  
خویشی حیات و زندگانی شفافته زیرا از هر ثروت سرشاری همانا  
گراںبها تر و عزیزتر است و برای هر وجود زنده که طالب زندگانی  
است عمر و حیات بسی مهم و با اهمیت است مورچه یان ضعیفی  
خود حس زندگی دارد و اما اگر خانم این خانواده معدوم شود بلا  
درنگ شوهر وی ازین رفته قطعاً افتخار خود را بدین زندگی

ناگوار ترجیح میدهد پس باید ضرب المثل معروف را بیاد آورد  
که متذکر شده است - هیچ مرك خوب و راحتی خوبتر آسوده  
تر زندگانی بدو ناگوارى نیست .

در اینموقع ( اوانك ) و خانم سر بلند کرده بدو با حال  
بی اعتنائى و یأس بصحبتحای زندانبان گوش فراداده و اما چون مسیو  
( لی ) با طریقه مخصوص مقدمه را برداشت کرده بود تصور میرفت  
دوست صمیمی و حقیقی بود و نظر خیر خواهی دارد بهمین جبهه  
کمی باقوال وی امیدوار شدند .

زندانبان نصایح خود را ادامه داده که روزی میشود ییگانهی  
[ اوانك ] ثابت و اشكار شود و شاید تا یکی دو سال دیگر قاضی دل  
رحم خوش طینتی آمده وی را بخشد پس مجدداً عشاق بکدبگر را  
باقعه تجدید زندگی نمایند و ما یادکارهای جدائی و مفارقت واقعه  
باعث ازدیاد محبت اندی تیز میشود .

( اوانك ) بسیار مایل بود که وسیله نیل بان مقام را  
باقعه و تعقیب کند پس در صدد و کنجکاوی بر آمده و رسید .

زندانبان نا وضع خوشروئی مقصود باطنی خود را بمیان  
آورد که تصور میرود رای خانم زحمتی نیست اگر شوهر دیگری  
انتخاب کنند زیرا تنها وسیله است که این خانواده را از گرداب فقر  
و هلاکت نجات میدهد و البته با یولی که در وهله اول انهد و  
دریافت شده تجدید زندگانی میتوان کرد .

خاتم ناکاه غضب آلودی خطاب کرد شرافت را غریز تر از هر زندگی دانسته و اشتها در انتحار را نه هر بیش آمد سوئی ترجیح داده و انتظار اسارت و خود فروشی نداشته مورد سرزنش و ملامت دیگران واقع نمیشود.

دربان تبسمی کرده و عقیده داشت که در اذهان جزو مدح و ستایش کسر را قدرت تنقید نیست اما اگر خانمی شوهر خرد را اغفال کرده مرتکب اعمال ناشایسته شده و با اگر از او جدا شده و بزودی بجای اولیة خود باز نگردیده وی را ترک گوید همانا مورد سرزنش و توبیخ عمومی واقع میشود ولی وصلت دوم را که برای نجات يك خانواده پیشنها شده بشرافت و آبروی هیچکس بر نخورده و ولطمه وارد نکرده و اهمیتی را حائز نیست زیرا تکلیف بر انجام مقاصد و احیاء نفس بوده و چون راه حل بهتری بدست نیامده اجتناب و دوری را جایز ندانسته بلکه تکلیف و وظیفه خانمی و بزرگواری آنست که شوهر خود را نجات داده و از چنگال ظالمانه مرگ مستعاض سازد.

پس خود با انجام این خدمت حاضر شده و مصمم شد که تمام راه به یکی از خویشان خود که بجمیعجوی امر خبر است معرفی کرده در مقابل وی را به تأدیه سی لیره وادار نموده و وجه مأخوذه را نزد خود نگاهداشته و منافع آن را برای مخارج مسیو (اوانا) تخصیص دهد تا بدین طریق با تنزیل ماهیانه آن وجه شربی خود

را تغذیه نموده و بالاخره اصل پول را موقعی که از حبس خارج میشود عیناً مسترد دارد و از این رهگذر و اجرای خدمت خود سجان (اوانك) را خریده تا شاید بعد مجدداً با خانم خود خوشحال خورسند زندگانی کند.

(اوانك) در مدد پرسش برآمده که اگر خود از حبس مستخلص نشده و در محبس درود زندگی گوید اصل وجه موجود به که رسیده و چه میشود.

زندان بان بدون اینکه در این موقع موضع تأثر اسرای فقر متألم شود بی‌آس و نا امیدى آنها افزوده و اظهار کرد در آن صورت پول را عیناً بخاتم مسترد داشته که برای تشیع جنازه و مخارج ختم شوهر خود بمصرف برساند.

لیکن از بیان این شوخی بی‌مورد خود معذرت خواسته و بدلالیت و هدایت پرداخته که همانا به ترتیب مدکور این خالواده از حیات خود تغذیه شده روح آنها شاد بوده و با شرافت مرده اند بعلاوه خانم بحفظ مراتب ارحام پرستی و محافظت خویشاوندی معروف و مشهور شده و قابل توجه عامه میشود.

اما (اوانك) و خانم هر دو بفکر فرورفته و قلباً از استماع نصایح اغفال آمیز وی متنفر بوده ولی از راه پریشانی و استیصال و فقر به علم و اشاره کسب تکلیف کرده و بحیثیت جوی "بایل قلبی یگدیگر برآمده اند."



خلاصه چون (اوانك) قصد و تصميم خودكشی خانم جوان خود را احساس کرده بود و از طرفی از فرط محبت و عشق که بدو داشت مایل نبود صدمه و اذیت فقر و فاقه بر او مؤثر واقع شده بسختی و پریشانی زندگانی نماید پس از لحظه تفکر ناچار راضی شد که با خانم عزیز خود تابه يك اندازه از مهربانی و همراهی مسیو (رالی) اظهار تشکر کرده مذاکرات دلالت آمیز وی را مورد توجه و قابل اطاعت دانسته و هرگاه خانم اشتها موضوع وصلت جدید را طاقت آورد بدین امر اقدام کنند.

در این موقع چون دربان دریافت که خانم سالت و خفوش نشسته و چشم گریان وی رقت آوار است مهلت نداده غفلتاً اخطار کرد که از دو کار یکی باید کرد همانا قبول و اختیار تأهل و باز یافتن حیات یا استقبال بمرك و شناختن به مات.

پیش از این خانم تاب مقاومت در خون ندیده خواهی نخواهی برای نجات شوهر خود حاضر شد که خویشتن را قربانی وی کرده و مطیع هراسی بشود.

دربان را این عقیده خوش آمده و به تحسین و تمجید وی پرداخته خانم را بسیار لایق و مهربانی و معقول یافته و خود نیز متعهد شد که در اقدام آن سعی و کوشش کرده امر را انجام دهد.

همینکه مسیو (رالی) احساس نمود که امر خاتمه یافته

با کمال عجله خواست خود را به (پی آن) رسانده ختم قضیه را مژده داده و از اوضاع مذاکرات او را مستحضر سازد.

در اینوقت (پی آن) بمحل اقامت خود و خانه کوچکی که در کوچه چهارچاه واقع بود تنها در اتاق دفترخانه نشسته و بهیچ دریای فکر فرو رفته و تردید داشت که آیا میشود وقتی دست وصال خویش را بدامن محبوبه عزیز خود رسانده و پای زیبایی آن فرشته خون را که در موقع تلافی تصادفی از اضطراب لرزان بوده ببوسد.

در این فکر و خیال بود که ناگاه مسیو (رالی) نفس زنان بدو وارد شده بانگ بر آورد: جوان بوالهوس امر منظور را بخوبی انجام داده حال موقعی است که با سی لیره بتوان آن خانم زیبای قشنگ را در آغوش گرفت.

(پی آن) پرسید آیا میتوان کاملاً مطمئن شد که قضیه صورت واقعی بخود میگیرد.

زندانان تبسمی کرده وی را قانع نمود که با حصول اطمینان آمده و مراتب را بیانی کرده است.

(پی آن) از خوشحالی بلرزه آمده تمام آندوه و تفکرات خود را مبدل به خوشنودی و شمعف کرده و سی لیره بادست جنایتکار خود شمرده بدو داد که برای مخارج عقد قرار داد مصرف نماید.

مسیو (رالی) پس از اخذ وجه خود و بضاعته پرداخته

صفندی و اثنایه لازم جشن را بوسیله حملان بمحل میعادگاه مدعوین حمل نموده شام و خوراکهای مخصوص به میهمانخانه نزد یکی سفارش داده سپس (پی آن) را به نصیب پدرا له خود متوجه ساخته و یادآوری کرد: همانا تا مدتی که خانم مهر و علقه زنا شوئی حاصل نکرده نباید به حال و وضعیت و نام (پی آن) واقف شده وی را بشناسد بلکه باید از شناسائی حالت بشره و طبعه صحبت نیز محروم شود.

پس برای پنهان کردن اعمال خود بدو در جلسه واردین حاضر نبوده و هر موقع مدعوین عزیمت کردند در تاریکی شب بدون معرفی و شناساندن صورت خود را باطابق خانم وارد گشته و هنوز هوا روشن نشده بعنوان کار و شغل مهم شبانه روزی و قرار داد خود از خانه خارج گردیده و باسم واقع بودن انبار نفت و بنزین در نزدیکی و جلوگیری از حادثه حریق از روشن کردن شمعان ممانعت نموده و بالاخره هنگام ورود باطابق او طبعه خود را نیز تغییر داده نامادامی که قلب خانم برای جمع آوری محبت همبالتین جاید خود آماده و باز شود.

در اینصورت بحکم پیش آمد ناچار به تنهایی نهار خورده و شب هم بدون انتظار ورود شوهر خود میخوابد و بدینطریق ایام را گذرانده تا هر وقت احساس شده و معدوم گردد که قلباً از شوهر اولیه خود دست کشیده مهر و علاقه اش را از نظر محو کرده آنگاه ممکن است

پرده را دریده سرمکتوم را آشکار نمود .  
 (بی آن) نقشه زندانبان را پسندیده متعجب شده مطابق دستور العمل  
 و رأی صادره او رفتار کرده و در انجام هر جمله بموقع خود  
 کوشش و سعی کند .

در اینوقت ( اوانك ) برای آخرین مرتبه 'حائم عزیز و  
 محبوبه ابدی خود را در آغوش کشیده دست و پایش را بوسیده  
 گریه کثان به [ سنکسی ] حرامزاده که نسبت باو ضدیت کرده باعث  
 اتلاف تمام هستی وی شده و بالاخره اجاق 'حائه او را خاموش  
 نموده لعنت فرستاده و او را قابل اعدام نجات و جرد دانسته و اما  
 چون تحت اسارت واقع شده بود و بدست خود قادر به تلافی نبوده  
 مجازات او را بدست منمقم حقیقی سپرد .

( سنکسی ) درین محبوسین حضور داشته دلنگی و مخبتهای  
 ( اوانك ) را شنیده و خود را سزاوار این ناسزا و توهین ندانسته  
 زیرا به تنهایی مرتکب نشده و مقصر نبوده و اینموقع بروی زندانبان  
 نگاه کرده همدستی وی را رسانده و اظهار کرد بر اثر تهمت سلب  
 راحتی این خانواده شده مثل قرض است که مدیون و مقروض  
 را مشموم کنند اما دیری نمیگذرد که نور روشنائی تابیده واضح  
 و آشکار میشود کدام يك باید مورد ملامت واقع شود .

از حرکت چشم و نگاه مقصود زندانبان بسیار متغیر و قرمز  
 شده خواست تعرضی کنند اما ( سنکسی ) او را مهلت نداده بلکه

همه گهی را متوجه خود ساخته که چون خانم باید امشب همبالتین  
دیگری باشد بجا است اگر مسیو [ بی ] لباسهای تمیز خوبی تهیه  
کرده و در عوض این جامهٔ باره و کهنه بخانم تسلیم کند و البته  
چون این قسم کارها با دلال امر است قبلاً مذاکره کرده وسیلهٔ آسایش  
او را فراهم آورده است.

سایر محبوسین این پیشنهاد را تصویب کرده همگی  
تحسین و تمجید نمودند اما صحبتهای تمسخر آمیز ( سنکسی )  
زندانبان و مضطرب و تحریک نموده بالادرنک خارج شده بمغازه  
نزدیکی شتافته و جامهٔ کلی با جواهرات و زینتهای زلانه خریداری  
کرده همینکه با خود بیاورد شب شده بود پس مصمم شد که خانم را  
با طاق خود برده وی را بهمراهی و کمک مسیو ( لی ) توالث نموده  
لباس بپوشانند.

اینک که موقع جدائی رسیده زن و شوهر مانند  
جوببار اشک ریخته و روی زمین غاطیده قسمی که سخت ترین  
قلب از نگاه بان منظره دقت آورده و محزون میشد خلاصهٔ خواهی  
نخواهی بر طبق اجبار بزندگی و نگاهداری و حفظ حیات به یک  
طرز رقت آوری یگدیگر را بوسیده جدا شدند اما همینکه  
یزمخت و اکراه از محبس بیرون بردند ( اوانک ) مدهوش شده  
روی زمین افتاد در اینوقت سایر محبوسین مشغول به یدیرائی  
شدند.

## فصل پنزدهم

### شب زفاف

خاتم خود را تسلیم قضاو قدر کرده حاضر شد که لباس در بر نموده و توالت نماید اما متوجه بود که از حقیقت و وجدان بدور رفته و مجرم واقع شده گویی صفت و وفاداری به علاقمندی شوهر خود نداشته و عجز احساس کرد موقعی که جامه فاخر شرافت و نجات اصلی بظاهر کهنه را از تنش در آورده عوض کنند گویا جان و روحش را از قالب میکشند پس هر قدر صورت زیبای قشنگش را آرایش دادند با اشک چشم پاک آثاری از عملیات مشاطه هویدا نمیشد.

بالاخره پس از ادای مراسم و قوانین مذهبی خانم را با کالاسکه قشنگی به خانه (پی آن) که برای ضیافت و جشن آراسته شده بود هدایت کردند ولی چون دیر وقت بود بدون حضور (پی آن) مدعوتین دور میز گرد آمده انتظار شام داشتند چندین گسیلاس پی در پی سلامتی ورود عروس نوشیده و پس از صرف و تناول شام تا نصف شب بنوشیدن شراب ادامه داده و مشغول بود سپس هر يك بمنزل خود شتافته و رهسپار شدند.

بسیار مایل بودم علاقمندان ترجمه خویش را پشت پنجره

اطلاق حجله خانم دعوت کرده تا مشاهده کنند که خانم کاهی بحال گریه در آمده و کاهی دوی زمین نگاه کرده غرق اندوه و غصه شده آه میکشید.

اما در اینوقت (ابی آن) وارد اطاق شده مرا از این خواهش منصرف نموده زیرا برای پنهان داشتن عملیات خود بعنوان اینکه نور چراغ سلب آسایش و راحتی خانم را کرده و روح وی را عذاب است فوری چراغ را خاموش کرده و همسکه بخام نزدیک شد وی را محزون و افسرده یافت پس تمنا کرد سعی نموده خورسند و خوشنود بنظر آید زیرا خود نیز سیار مایل بود که درینموقع جشن خوشحال و خرم باشد.

خانم جوان اشک از چشمان خود پاک کرده ولی بحالت نال و تأثر باقی ماند.

اما [بی آن] میل داشت او را در آغوش گرفته بمحصول لذت و تمتع و مقصود مفتخر شود پس وی را بغل کرده روی تخت خوابانیده و سر زیبایش را خواهی نخواهی روی متکا گذارد. ولی خانم چون از او در اینموقع بسیار متغیر بود از دادن دست وصال امتناع ورزیده و دنباله فکر خود را ادامه داد. (بی آن) همچو احساس میکردنا وقتی که خانم دست وصال نداده بصلح و علاقمندی داخل نمیشود پس گریه کردند خود را باز کرد روی تخت دراز کشید.

خانم نیز نموبه لباسها را در آورده در کنار تخت خوابیده اما حاضر بجدال شده خود را مسلح بدفاع کرده حوصله و خود داری را شاهد نزاع قرار داد .

همینکه (بی آن) خواست بد نزد يك شود بدون اعتنا پشت گردانیده حس هوا و هوس نداشته مجدداً بگربه در آمده و بامتناع خود لباحت واستقامت کرده خویش را مورد توبیخ و سرزنش قرار داده لغمت میگردولی گاهی که بر اثر استدعای (بی آن) روی میگردانید هما ناخود را تسلی میداد که اگر بطور وحشیگری و سبعیت بدو تسلیم شود مهم نبوده مورد ملامت واقع نمیشود .

هوا و هوس (بی آن) سرحد رشد رسیده حرکاتی را سر تکب میشد که باعث تنفر خانم شده و پشم حقارت بروی مینگریست ولی چون بسیار در فتارشبهوت و لذت واقع شده بود قادر بخود داری نگردیده از امتناع خانم افسرده میشد با اینصورت عشق و محبت درونی وی مانع بود که اخلاق ناپسندی خانم ظاهر سازد .

خلاصه حاتم با وضع مخصوصی خود داری کرده بدون اظهار کلمه ساکت و آرام بوده و گاهگاهی میلرزید اما نه از خوشحالی و شمع بلکه تغییر زندگی وضعیت هم آغوش جدید را بنظر آورده که اعوض محبوب اصلی خود دیگری را همالین قرار داده و بحکم اجبار شرافت خود را لکه دار کرده عصبانی شده و میلرزید ولی نه آنقسمی که (بی آن) قصیه نبرده تنفر قلبی



او را احساس کند .

این نعیش و لذت غیر منتظره خطر ناکی را که خانم برای خود انتخاب کرده بود همانا در این موقع باعث تولید بغض و کینه درونی وی شده حقیقتاً از این دقیقه قبلاً متنفر شد زیرا احساس کرد که وجداناً نزد شوهر خود که در زندان است بی صفت بوده پاس حقوق نوازشهای سابق او را بدین طریق بجای آورده و چون برای خانم باسرافتی اقدام بدین خیانت موردی نداشته شربت شیرین مرگ را خورد و همبالتین اصلي خویش گوار یافته و آرزو میکرد و اما به تعقب این تصورات از کردار خود سیار نادم و پشیمان شده ولی از طرفی چون حیات شوهر خود را خریده بود روحاً خوشحال بود .

اما «پی آن» هر قدر تلاش کرد به مرتفع کردن خیالات وی موفق نگردیده پس شرمنده و نادم گردید ولی خود را خوشنود میکرد که اگر راضی شود بعد از اخذ تمتع و تیل بمقصود ممکن است در آئینه وضع خود را تغییر داده خوشبخت تر از پس او با خانم عزیز و محبوبه جدید خود با نوازش بسیار اجازه خواست که وی را بیشتر خواسته بلکه پرستش نماید .

بالاخره در طی اصرار و تمنا (پی آن) بموافقیت خالم با خود اندیشید که جز اطاعت چاره ندارد پس آهی کشیده روی بطرف وی گردانیده و حاضر بخاموش نمودن هوا و هوس شوهر جدید

خود شد ولی بعکس شب یادگار بانك خروس که حراوت بسیار داشته و شهوت بدو غلبه کرده بود امشب خود بهیچوجه تمایل نداشت به بلکه فکر و خیال وی را مانع از هیجان بوه .

[ بی آن ] از موفقیت بوصول خانمی که آرزوی دیدار او را داشت بسیار خوشحال شده و ملاقات شب اول را نیز بخاطر آورده حاموش و ساکت ماند اگر چه مطمئن بود که خانم وی را نخواهد شناخت ولی باز هم خود داری کرده و بشناساندن خود مایل نشده و چون معشوقه محبوبه را باز یافته در آتیه خود را لیک بخت و سعادت مند دیده کاهکاهی از ضعف و غورسندی میلرزید و اما جرئت نکرد اسم حقیقی اولیه را بیان کند پس خود را به نام ( لانك ) معرفی نمود .

خانم نیز با کمال ادب تمنا کرد که سز و هویت خود را

شرح دهد .

( بی آن ) بدو آشوبخی کرده خود را شصت ساله نمایش

داده ولی چون خانم باور نکرد و هویت و سن خود را بطور صحت مطابق تاریخ تولد بیست و پنج سال عرضه داشته و چنان معرفی کرد که محاسب دفتر خانه است که صندوق تأدیه و جوهات بدو سپرده شده و سمت صندوقداری را عهده دار است و چون شغلی یا منفعت و قابل استفاده یافته از صبح زود الی نصف شب با اخذ قوق العاده مشغول بخدمت خود بوده و متأسفانه بایستی خانم عزیز

را روز تا نصف شب ترك گفته تنها گذارد گرچه پاره اوقات مورد خوشوقتی است زیرا برای ترتیب امورات و رسیدگی زندگانی، تهیه غذایه مأکول و بالاخره آسایش خود وقت نكنی باقیست.

پس به ملاعبه و نوازش بسیار حمام را وادار کرد که برای آسایش و راحتی خود تا يك بعد از نصف شب منتظر نشده شمعدان را نیز روشن نگاهداشته بلکه برای جلو گیری از وقوع هریق چراغ را خاموش نموده و در کمال آسودگی به بستر استراحت بشتابد و اما خود برای دخول باطاق و راهنمایی بخناج بنور چراغ نبوده زیرا قبلا چراغ جیبی محکمی تهیه کرده که در مواقع لزوم بکار برده شود خلاصه همینکه احساس کرد که خانم مطابق دستوروی رفتار میکنند قانع شده هر دو بخواب رفتند.

يك وقت (بی آن) از خواب بیدار شد که شفق سرخ رسیده ولی هنوز اطاق روشن نشده پس با عجله خواسته خانم را امر به استراحت داده کلید قفله را اشکاب را نزد وی گذارده پس از بوسیدن دستهای قشنگ وی از درب اطاق خارج شد.

اما چون (بی آن) خانم را بسیار خسته کرده بود چشمانش از بی‌مهربانی باز نمیشد حکم وی را بحسن استقبال نموده بخواب رفت. همینکه [بی آن] از منزل خود خارج شد فوری بخانه مادام (کلا اول) شتافته چون میدانست که دوست خانم مسبو (لی) نیز در آنجا است خواست با امور هدیه زندگانی خود شور و

نایدیس بمحض ورود مسیو «لی» را دو آنجا دید که بانك بر آورد امید است بخدمت شایانی که بخانم رسیده رضایت خاطر دوست عزیز خود فراهم شده است.

«بی آن» چون احساس کرد که يك چنین امر مشکل و خطرناکی را هیچ بدری برای فرزند خود انجام نداده از مسیو «لی» فوق العاده اظهار تشکر و امتنان نمود.

خلاصه مادام «کلا اول» مترس شده مسیو «لی» پس از تبریک و نهنیت خوشنودی خود را عرضه داشته و بخشنودی وی بپذرد.

«بی آن» اقرار و اعتراف نموده که باقبال خوبی رسیده خوشبختی وی تکمیل شده بافته‌خارات و «قصود اصلی» خود نائل گشته و چون قطع داشت که بالاخره وقوع این جشن نقل مجالس شده از مهمانان عزیز و معشوقه محبوبه خود تمجید و تهریف میشود بسیار خوشحال بود.

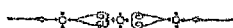
در اینوقت مادام «کلا اول» بخاطر آورد که برای ازدیاد محبت آنها به یکدیگر از حبائیکه خود در واقع لزوم استعمال میکند به «بی آن» داده وی را خوشوقت کند پس راهنمایی کرد که در نزدیکی اولین دوا ساز ساکن کوچه مغربی يك قسم حبیب بسیار مؤثر ساخته که با اولین نزدیکی طرف را تحریک و تحریر کرده بکلی بی اختیار شده و از خود بی‌خبر میشود آنگاه بر خواسته

روانه شد ولی چون مداکره نکرده و هیچ احساس میشد که نهود  
او از آن حبها قباله تهیه کرده و دارد و ذیری نگذشت جعبه را  
بیاورد و شیشه کوچکی درآورده به «بی آن» تقدیم کرده و  
شمه از محنات و اثرات عجیب آن حب شمرده و اما در مقابل  
این خدمت خواست که بی آن از او تشکر نماید.

(بی آن) نیز بسیار خوشحال شده و پس از اخذ شیشه و  
نهادن در جیب اظهار امتنان نموده شراب خواست و و روز تا  
نصف شب در آنخانه توقف کرده و شام نیز همانا صرف نموده.

## فصل پانزدهم

هیجان پی ژو پر سیو



ساعت ۱ بعد از نصف شب خانم صدای باز شدن درب اطاق  
خواب خود را شنیده بانگ بر آورد کیست؟ ولی هنوز این سؤال  
باتمام نرسیده بود که شوهر خود را باز یافته پرسید در صورتیکه  
اجازه دهد چراغ روشن کند.

(بی آن) خود را شرمند زحمت وی دانسته متذکر شد  
که در شب چشم حساسی داشته و محتاج بروشنائی چراغ نبوده  
بلکه نور آن باعث زحمت چشمهایش میشود.

خانم در تاریکی تبسمی کرده اظهار داشت در اینصورت

لازم نخرید فقط نبوده و بجراغ نیز احتیاجی نیست .  
« بی آن » را پیشنهاد خوش آمده جواب داد آری بهتر  
است عوض فقط شراب مقوی خریده که مطبوع طبع واقع شود و  
امیدوار بود البته امشب خانم موقع صرف شام شراب خوبی میل  
کرده است

اما چون خانم فقط قدری سوپ برنج خورد و ضمناً برای  
تفریح گیلاسی شراب مقوی نوشیده و آنچه را واقع شده بود  
کتمان نکرده بیان کرد

« بی آن » يك گیلای را هکفی نداشته و غفلت از آشامیدن شراب  
همانا متوجه خانم دیده وی را وادار کرد بعداً شرابی که عشق را  
تحریر و تخریب میکند بفراوانی بپاشد پس نزدیک بقیه شده  
دو دانه حب در گیلای گداخته پر از شراب نمود بخانم داد و خود  
نیز جرئه نوشیده لباسها را دور کرد و به تخت خواب درآمد  
سپس دستهای خود را روی بدن لغت و نرم خانم گردش داده وی  
را بعداً آهسته نوازش کرد قسمی که باعث تعجب خانم شده زیرا  
با شب گذشته مقایسه میکرد که چندین برابر نوازش خود افزوده  
است .

خانم زیبا بکلی ساکت و خروش بود لحظه نگذشت که منظره  
عجیب و تعجب آوری را بخود دیده همانا بکلی سست شده سینه را  
جلو آورده باهای لخت و برهنه خود را فشار داده در هم میکشید و

تمام اعصاب بدش بلرزده در آمد شهوت و لذت بدو غلبه کرده و بی اختیار شده بود اما احساس نمی کرد از چه نقطه نظر است .  
( پی آن ) از دیدن این منظره سیه رخو شده و تپایل خام را در یافته اما خود میل داشت که بهمان حالت باقی مانده و بوضعیت وی ادامه داده شود و ضمناً بدش خود از مادام ( کلاور ) امتنان حاصل کرده که وسیله هیجان خانم شده پس برای تحریک و تحریص وی امتداد آن حالت در خانم بعنوان چندین شب خدمت یبی در پی اظهار کسالت و نرسنگی کرده در صورتیکه خود نیز به هیجان آمده و مغلوب شهوت شده با حرارت بسیار و با بی صبری تمای حصول تمتع و اخذ لذت وی را داشت ولی نه سجد و درجه که خانم را بی اختیار کرده بود و خود انتظار داشت که یکسان و به یکدرجه تحریک شوند .

همینکه زمان تعیش گذشته حرارتها فرو نشست ( پی آن ) در صدد کشف اوضاع درونی خانم بر آمده و پرسید آیا میتوان مطمئن بود که آن خانم عزیز باین طرز تعیش خوشنود و شاد کام باشد .

اما خانم ثابت کرده که هرگز بدین خوشی نبوده و چون خود را بکلی تسلیم و تعویض کرده بود همین موضوع را نیز شاهد ادعای خود قرار داد .

( پی آن ) موقع را غنیمت شمرد در مقام استغناء بر آمد

که هیچ متأسف برای شوهر قدیمی خود نبوده و اینک بیاد نمی آورد از بین دو شوهر خود کدام يك را بیشتر دوست داشته و ترجیح میدهد؟

خانم را دلربائی وی را استمالت داده و قانع کرده که امشب بیاد شوهر اولیه خود نبوده و محبت و مهر قلبی خود را که از وضع رفتار خویش احساس میشود بطرف او مبدول میدارد.

در اینوقت (پی آن) غفلتاً سؤال کرد که آیا میتوان خانم عزیز عاشقی نداشته است؟

خانم جوابی نداده ساکت و خوش مانند پس «پی آن» شمه از قضایای سابق را بطور اختصار بیان کرد که گویا خانم برادر خوانده موسوم به (پی آن) که مشعون و فریضه آن ماه روی بوده است.

خانم تعجب کرد که اظهار داشته و از چه ناحیه این حکایت را کشف نموده است.

اما (پی آن) خانم را از حال تعجب در آورده که با برادر خوانده وی رفاقت کامل و دوستی تمامی داشته و این سر عزیز را از ناحیه او بدست آورده است.

خانم اندکی متغیر شده قضیه را تکذیب نموده بعنوان اینکه اگر آن برادر خوانده عشق حقیقی میداشت هرگز این سر عزیز گرانها دیدار کاریر قیمتی را که باید حفظ کند من باب شهرت



بمیان نیاورده و نقل مجلس دوستان نمیکرد آن سه حالبه برای شیطننت و حسادت شوهر عزیز خود جای اتهام باقی بوده و قلباً باور نداشتند.  
(پی آن) مصمم شد که اگر جرئت داشته و قادر باشد وی را قشم داده که چنین برادر خوانده ندارد.

ولی خانم بسو کند حاضر نشده زیرا ممکن بود که بواسطه دوستی (پی آن) با برادر خوانده خود عقیده و وضع رفتار خانم را پرستش نماید بنا بر این بعوض قسم همین پیشنهاد را یاد آوری کرد (پی آن) این تدبیر را پذیرفته و اما همچو میرساند که عقیده دارد آن برادر خوانده او عشق بسیاری داشته و در واقع مبهوت ملاحظه و ملاحظه وی شده و گویا بهمین دلیل است که بعروسی نیامده است.

خانم ظن قوی داشت که (پی آن) برادر خوانده اش در حبس بود و بدین واسطه از تشریف حضور در شب زفاف استنکاف ورزیده است.

(پی آن) که خود را [لأنك] معرفی کرده بود متذکر شد که آنچه شنیده شده و معروف است (پی آن) برادر خوانده «اوانك» در صدد بوده او را مقتول کرده و خانم وی را بعقد خود در آورد.

خانم عصبانی شده لأنك بر آورد هیچکس چنین ادعایی نکرده و بدین جهت مبادرت نکرده زیرا کسی را قدرت آن

لیست يك چنین تہوق ابراز دارد.

چون (بی آن) دریافت کہ خانم قدری متغیر شدہ ساکت گردیدہ و مصمم شد کہ چند شی بہمین طریق رفتار آوردہ و برا بہ ہیجان آوردہ آنکاء خود را معرفی کند در آنصورت البتہ محبت و اتحاد قلبی فی مابین از ہر طرف تکمیل شدہ و یقین است دیگر رشتہ زندگی قطع نمیشود .

خلاصہ اقلابرای (بی آن) دو ماہ دقت لازم بود تا ارتباط حقیقی صمیمیت و محبت اصلی زنا شوئی محبوبہ خود حاصل شدہ و مطمئن محبت و علقہ و مہر قلبی وی شود اما چون دریافت کہ مانند رنگ و چسب بہم متصل شدہ و چسبیدہ اند هنوز چند شی نگاشته بود کہ عجلہ کردہ خود را بخطر افداخت .

چنانچہ شی تایل و عشق مفرط خود را بخانم عنبرش عرضہ داشتہ سپس خواہش گرد پارہ مطالب سرّی را صحبت کردہ و بہیران مقایسہ گذارد .

خانم نیز بی میل نبودہ قبول تقاضای وی را کردہ اجازہ داد زیرا خود مطالبی را ناقص احساس کردہ بود و بسیار خوشوقت شد کہ اینک بحقیقت ان پی بردہ و کشف میکند .

پس (بی آن) شئمہ از عشقبازی سال گذشتہ انحراف داشتہ و بخاطر خانم آورد فریاد بانگ خروس را در شب ۷ از ہفتہ بین ماہ سال قبل تا باوضاع امشب کہ من غیر انتظار او بوقوع پیوستہ

و خود پیه تکمیل آن لعش موقق و نائل شده مقایسه نماید .  
از شنیدن این اطلاعات قلب خانم بطپش در آمده دریافت  
که جای کتمان نبوده اقرار و اعتراف نموده ولی برای کشف سری  
که بخود مؤثر واقع شده بود در مقام پرستش در آمد که مسیو  
( لانیك ) قضیه را از چه ناحیه مطلع شده که به يك چنین راز  
نهانی پی برده است .

اما مسیو ( لانیك ) که خود شخصاً بهلوان ملاعبه بود و از  
آنچه واقع شده استحضار کاملی داشت معیناً اظهار کرد خانم عزیز  
( بی آن ) هیچ سر مهمی را نظر در واسطه حسنه فیما بین پنهان  
نمیکند چنانچه این واقعه را کتباً شرح داده است ولی گویا خانم  
برادر خود را منتظر نبوده بلکه میل ملاقات خدمتکاری وی را  
داشته که بر حسب اتفاق و خوشبختی خود بخام بر خورد کرده  
پس دل و دین خود را باخته اما اثر و جاهت و زیبائی وی بقلب  
او تأثیر کرده بهم آغوش هوا و هوس خود انتخاب نموده و تسلیم  
شده است .

اما در بدو امر گویا آن خانم عزیز خود را متعجب و شرمنده  
دید و بی بالاخره با کمال میل حاضر بر بودن و انحد لذت و تمتع گردیده  
سپس بعداً بر اثر پاره اختلافات بحبس اندر شده و ایك که از  
حبس خارج گشته بسیار میل وارد خانم برادر خود را ملاقات نماید .  
در اینوقت از استماع جمله اخیر اعصاب خانم بلرزه در آمده

وقوع ملاقات را اجازه نداد.

(لأنك) جواب داد «بی آن» اندازه اصرار کرده و خواهش نموده که ناچار بند و وعده داده بدیدن بیاید.

در اینصورت خانم خود را مجبور بقول ملاقات دیده خواهی نخواهی پلای برفته و اجازه ورود او را داد.

[لأنك] متوجه شد بیم آن می‌رود که از دیدار یکدیگر عشق و محبت طرفین رو باز دیاد گذارده و اعمال سابق تجدید شود ولی خانم هدم وقوع آن غیر ممکن است.

ولی این صحبت تملق آمیز بمغز (لأنك) اثر نکرده به یک وضع خوش و دلربائی اطمینان داد محتمل است بعکس حتی الوقوع باشد و پس از ملاقات ثابت خواهد شد.

خانم لحظه فکر کرده از قرینه مکالمه فیما بین و وجنات او ظنین شد که ممکن است برادر خوانده شوهر اولیه خود «بی آن» باشد.

در این موقع (لأنك) برای شناسائی خانم عزیز خود را متوجه ساخت اسم «لأنك» را مستور و نام حقیقی خود (بی آن) را آشکار نمود.

خانم بسیار مایل بود که اگر واقع برادر خوانده «اوآنك» بود و اسم او (بی آن) است و باشباهکاری و اغفال خود را «لأنك» نامیده مدارك صحیح ابراز داشته و ثبوت برساند.

پس هر دو غفلتاً از تحت پائین آمده غفلتاً [ بی آن ] چراغ را روشن نموده و صورت خود را نشان داد همینکه خانم او را دید بتصور اینکه خوابی است مشاهده میکند پس دريك لحظه استخلاص « اوانك » را بنظر آورده ولی ظاهر وی را دلداری داده همانا خداوند ما را همراه بوده که بهم رسانده چطور میتوان شناسائی قبل را محو نمود.

خلاصه ( بی آن ) پس از معرفی خود خواهش کرد که خانم عزیزش وی را فراموش نکرده و آگاه باشد که مسیو « لانك » پهلوان مبارزه نبوده بلکه عاشق حقیقی او همانا « بی آن » است که برای نیل بمقصود خود بهمدستی مسیو « لی » زندانبان نقشه طرح کرده و از محبت محبوبه خود وادار بارتکاب پاره جنایات شده است . پس از اینکه خانم از کما کیف قضیه استحضار کامل حاصل نموده باجرای خیالات خود مصمم شد اما خود را بدو نزدیک کرده دست اتحاد و وصال ابندی بدو داده و در حضور او شکر خدا را نموده و برسید آيا از تنفر خانواده « اوانك » چه نتیجه حاصل شده و برای چه بوده است .

( بی آن ) متنفر خود را بخصوص از شوهر خانم دانسته زیرا خود در وهله اول قصد ازواج باخانم را در نظر داشته و او مانع این عمل شده است .

خانم آهی کشیده بیچاره « اوانك » را بیاد آورده که

بدبخت ترین جوانان دوره خود بوده است .

در اینوقت « پی آن » متغیر شده بطور تعرض و استهزاء  
 اخطار کرد که اگر باز بخمال او بوهه و از اثرات محبت وی باقی است  
 ممکن است رفته بدو ملحق شود .

خانم در حالیکه بشاله های ( پی آن ) آویزان شده بود  
 اظهار کرد چطور میتوان از « پی آن » عزیز جدا شده و بدو ملحق  
 شود و ضمناً میرساند که اگر هم قادر باشد قلباً راضی نمیشود پس مجدداً  
 روی تخت خواب در آمده بی اختیار برای آخرین دفعه از برداشت  
 لذایذ شهوانی خود خرسند شدند .

مؤلف در اینجا داد سخن وری داده از گرمی بدنهای و تبایل  
 طرفین مشروح مفصلی متذکر شده و بی برای رفع مزاحمت خوانندگان  
 از ترجمه آن خود داری نمود .

خلاصه « پی آن » مدعی بود که اگر چنین اقدامی نمیکرد  
 همانا هیچوقت خانم را بدست نمیآورد سپس از خوبی طرح نقشه  
 خود سؤال کرد .

اما خانم ثابت کرد که با این وصف نقشه وی باطل و  
 ناقص ماند و بموانع برخورد زیرا « اواناک » هنوز زنده است و  
 قشماً اگر مرخص شود وسیله انتقام و تلافی خود را فراهم خواهد  
 آورد .

(پی آن) خانم را قانع کرد که دغدغه خیال بخود راه

نداده زیرا قسمی عمل کرده بود که بتواند تا آخر عمر با او درناشوئی خوش بوده و بیمی و هراسی از هیچ مانعی نداشته باشد :

خانم متوحش شده پرسید آیا دیگر قصد و سوء نظری نسبت به او باقی است ؟

( بی آن ) غافل از هر پیش آمد غیر منتظره ناآواری با کمال اعتماد و اطمینان قضیه را مجدداً تشریح کرده و حکایت نموده که با همراهی و همدستی مسیو « لی » زندانبان و « سنکسی » سارق وسیله حبس « اوانک » را فراهم آورده و مطابق وعده زندانبان اعدام و نیستی او را صریحاً قول داده تا بدینوسیله بتوان با خانم قشنگ او چندین سال بخوشی زندگانی کرد و اما ارتکاب بجنایات واقع پیش بینی بوصول و اخذ تمتع آن محبونه بوده و اقدام باین امر همانا بر اثر عشق و مهر مفرطی است که خود بخانم وی داشته و رفیقان صمیمی با حقیقت مساعدت نموده دوست خود را از گرداب هم و غم نجات دادند .

در اینوقت خانم حقیقت واصل واقعه را بدهن خود سپرده و اعصاب محبت و علاقمندی وی بشوهر اولیه بهیچان آمده و اغفال ( بی آن ) را بنظر آورده نقل کرد که در عبور از جلو کلیسای بزرگ همه وقت دعا نمود و تقاضا کرده که اگر پیش آید مجدداً بوصول یار عزیز خود برسد در همان ساعت به آستان بوسی مقدسه آمده نذر و نثار خود را تقدیم دارد و انشک که بارزوی

خود موفق شده موقع را مغتم شمرده بدون فوت وقت بعد از استحمام و شستشوی بدن بر وعده خود وفا کرده زیارت شتاند .

(بی آن) میل داشت یو را از دست نداده خود به همراهی او زیارت رهسپار شود .

ولی خانم عزیمت ناو را شرط عقل ندانسته بلکه بی احتیاطی و نادانی شمرد زیرا بایستی ارجلو محبس و قراولخانه دارالحکومه بگذراند و متحمل است او را شناخته و به « او انک » اطلاع دهد پس تمنا کرد احاره دهد خود به تنهایی رفته و هر چه زود تر مراجعت نماید .

( بی آن ) از فرط علقه و مهریکه باو داشت از قبول اجازه مخوف شده و متوحش بود که بملاقات شوهر اولیه خود برود و عدم دیدار وی را با دادن قول خواهش کرد .

خانم متدکر داد فیما بین خود و « او انک » روابط زناشوئی بریده و قطع شده در اینصورت هیچوقت جرئت نمیکند خود را در حضور وی ظاهر سازد و بالاخره با این قسم مد آکرات او را قانع نموده احازه خروج خود را به تنهایی صادر کرد .

همینکه صبح شده لباسهای کهنه خود را که از اطلس سبز رنگ بطرز نمونه های سال قبل دوخته شده بود پوشیده سر و صورت خویش را با پارچه مشکی سیاه ابریشمی پیچیده مبلغ دناد لیره و بلیط ناک از ( بی آن ) برای مخارج لازمہ ندزو



خرید ملبوس دریافت کرده با عجله هر چه تمام از درب خانه خارج شده و وعده داد هر آنه آسیبی بدورخ ندهد بزودی مراجعت کند.

## فصل هفدهم

### عدالت و انتقام

خواننده کان محترم « پی آن » را با انتظار خود گذارده و به تعاقب مرغ قفس که آزاد شده شتافته تا وی را در کلیسای بزرگ مذهبی خود مشاهده نمایند که نذر و نیاز مرسومی خویش را بجا آورده شمع زیادی روشن کرده و در محراب خلوت کلیسیا تنها نشسته با صبر و حوصله و ادب سر سویی آسمان کرده آداب مذهبی خود را تکمیل نموده و دعا میکند گویی نظر وی به باز یافتن ( پی آن ) نبوده بلکه باستخلاص « او انک » متوجه شده که مهر و علقه عاشق جدیدش مانند بخار و دود کم رنگ شمع مخلوط به نور بهوا منتشر گشته و معدوم شود و بشره ( او انک ) را انتظار آورده که قائم مقام صورت « پی آن » شده پس بگریه در آمده و ناله میکرد.

بدینحالت زالوها را در آغوش گرفته اشک ریخته و از آثار لالم و نافر قبل و امید جزئی شاد فامش بطیش در آمده اعصاب

بذش بهم فشرده میشد قسمی که هیچ موقعی چنین حالتی بخود ندیده بود و اما خود را قادر به ترك زندگانی و فقر و پریشانی با شوهر اولیه ندیده قلب و مغزش راضی نمیشد مادام العمر (اوانك) را در حبس گذارد زیرا بروی ثابت بود آب خوشی نیاشامیده و محصول زندگانی خوب و شادکامی موفق نشده و سعادت را بیش بینی نمیکرد. پس از دعا و زاری بسیار از درب محراب کلیسیا خارج شده و مستقیماً راه انظمیه را بیش گرفته رهسپار شدند.

در اینوقت نیز رئیس محکمه خلاف در نظمیه تشکیل محکمه نموده و به انتظار ورود مدعیان و هارضین متفرقه نشسته که ناگهان دست غیبی خانم را بدون پرسش بدرب اطاق محکمه رسانده داخل شده بلادرنگ آنچه را از عاشق جدید خود در شب گذشته بدست آورده و دیده بود مشروحاً بیان کرده و اتهام نامه بر ضد سه نفر مقصرین تقدیم داشت.

رئیس محکمه با دقت زیاد گوش فرا داده همینکه از شرح قضیه مطلع شد فوراً کتباً بمأمورین مخصوص امر داد همدستان خیانت و مدعیان خانم را دستگیر و جلب نماید پس دیری نگذشت بلکه در همین ساعت آنها را دستگیر نموده با محبوسین (سنکسی) و (اوانك) نزد رئیس پلیس برده و آنها را بمحکمه هدایت کردند. مرتکبین و همدستان جنایت را تحت محاکمه در آورده پس از پرستش هویت آنها مستنطق ورقه اتهام نامه را قرائت نمود

مدرك اتحاد و همدستی و دایل ارتکاب باین عمل و مقصر کردن  
« اوانك » را پرسیده و ضمناً برای بیان حقیقت آنها را به صد  
ضربه شلاق کهنیده نمود.

« سنکسی » در بیانات محاکمه خود اعتراف نموده که به  
« اوانك » شناسائی نداشته عقیده سوئی نسبت باو در نظر نگرفته  
و وسیله انلاف و قطع خالواده را و بی فراهم نکرده و اما این واقعه  
و پیش آمد بر اثر امر دربان بود که « اوانك » را بهممدستی خود  
در سر وقت معرفی نمود چون جرئت تحمل خشم و غضب و  
زندانیان را بخود ندیدیم ناچار مطیع شده و اطاعت کرده است.

مستطابق روی پزندانیان نموده بطور خشونت و ناسزا اخطار کرده  
یدیهی است که برادر خوانده ملک نانشان بی وجدان « اوانك »  
باین جنایت اقرار دارد ولی برای تکمیل دوسیه همالما همدستان او  
شرح قضیه را باید بطور وضوح جکایت کنند.

در اینوقت (بی آن) ساکت بود و اعصاب بدتش بلرزه در  
آمده هیچ حرفی نمیزد و اما از وضع و احوال قیافه اش مفهوم  
میشد که از کرده خود نادم و پشیمان شده باوجود این پردی « بی ژورسیو »  
نگاه غضب آلوده نموده آثار مهر و علاقه سابق خود را مبدل  
به بعض و کینه کرد.

خلاصه زندانیان و « سنکسی » متفقاً بتقصیر خود اقرار  
کرده و شرح قضیه را مشروحاً از ابتدا بیان کردند و همینکه دوسیه

مشکله بر جرم هر سه نفر بتفاوت بتنلیت شد و رئیس محکمه مقصودین را محکوم بچس ابد کرده با دو سال تکالیف شاقه و سپس سخت پس امر داد آنها را کنند و زنجیر نموده هر يك را جدا گانه بهمحبسهای انفرادی هدایت کردند.

امادر همان جلسه قاضی محکمه قرار داد (بی آن) و خاتم را لغو نموده و نسخ کرد و امرداد کلیه اثنائیه غارت شده (اوانك) را مسترد داشته و سی لیره که نزد زندانبان بود دریافت کرده سپس خانه و ملک او را از توقیف در آورده «اوانك» را مرخص نمایند. پس «اوانك» بخانه خود آمده بسیار مسرت حاصل کرده و خوشحال شد و خاتم لباس تو جدیدی برای او تهیه کرده و ویرا به گرمابه فرستاد و خود بطبخ و تهیه غذای لذیذ که مدتی مدید نخورده بود شروع کرده حاضر و آماده نموده سپس بلا درنگ بطبی لوازمات و اثنائیه منزل خریداری کرده خانه را با اندازه زندگانی موفقی با عجله نامی قبل از مراجعت شوهر عزیز خود مرتب کرد. همینکه (اوانك) مراجعت کرد دور میز نهار خوری گرد آمده از خاتم عزیز خود بسیار تشکر نمود که وسیله استخلاص وی را فراهم آورده در ضمن خوشنودی و شغف در صدد برستش برآمده که به چه قسم موفق شده به تحصیل بیان حقیقت قضیه و مؤسس بدبختی خانواده خود را کشف کرده است.

خاتم با کمال راستی و حقیقت واقعه قرار داد و وعده اطمینان

قلبی به (بی آن) و همچنین قصد و اجرای جنایت و همدستی مسیو (لی) و بالاخره شمه از بانك خروس را شرح داده و حکایت کرد. «اوانك» سر بسوی آسمان کرده شکر خدا را بخای آورده بغداد از پدای بسیار متذکر شد که هیچ سری بدرگاه آلهی پوشیده نبوده و نمیتوان مخفی کرد تمام تقصیرات بندگان خود را دیده ولی باز هم از عظمت خود به ترشح افزوده و مبدول میدارد در همین لحظه ناکاه اثراتی در قلب خود احساس کرد که گوئی خانم عزیزش فرشته آلهی بوده دیگر نمی فهمید و بغضیه پی نبرده بود هر آینه عدالت در حق وی مجرا نشده و بلکه در محبس وفات میکرد.

در اینوقت خانم شمه از وفا داری و علقه و مهر خود اظهار داشته و مدعی شد که اگر نسبت به «بی آن» مهربان نبوده و ملاطفت نمیکرد همانا اطمینان حاصل نکرده و هرگز حقیقت قضیه را بمیان نمیآورد چنانچه همینکه احساس کرد قلباً بدو مهربان نبوده و از شوهر اول خود بریده و بکلی صرف نظر نموده بدون پرده پوشی واقعه را آشکار نموده پس لحظه متفکر شده خواهش کرد این خواب و کابوس غیر منتظره را از نظر محو نموده و زندگانی خوشی که مجدداً خداوند نصیب کرده ادامه داده و جزای بدکاران را بدست منتقم حقیقی بسپارد.

«اوانك» قلباً بسیار مضطرب بوده و در فکر زندگانی آینده برآمده و نمیدانست با چه سرمایه و عایدات ادامه زندگی دهد

اما خانم و همراهان مطمئن نمود و دوستان لیره که از اموال « پی آن » نصیب او شده بود بقدراً تسلیم کرده و پیشنهاد نموده با این وجه آسایش زندگانی را مرتب نموده و مازاد آنرا سر مایه تجارت اولیه قرار داده تا بدان تزلزل خیال و قصد خود کشی ایستی حیات جاودایی را روده و باستقبال سعادت خود شتافت .

روزی چند بگذشت خانم « اوانك » را مأمور کرد که از سعادت و اقبال ( هنگسیان ) اطلاع حاصل نموده و برابیه ملاقات دعوت کند و ( اوانك ) نیز مصمم شد که فردای آن روز بجهتجوی دو آمده و محل سکونی او را یافته سلاهی خود او را خرسند و خوشنود کنند .

اما ( هنگسیان ) قضیه استخلاص ( اوانك ) را شنید . آنکال خوشحالی روزی بخانه که سالها زندگی کرده و پرورش یافته برد دیدن خانم عزیزش شتافته همینکه وارد شدند و شوهر را با هم ملاقات دید بختنودی خود افزوده تشکر خدا را بجا آورد .

خلاصه زندگانی خوش این خانواده تجدید شده و ادامه یافت تا سال بعد که [ بی ژوپر سیمو ] را خداوند دختری کرامت فرموده پس طفل را « هنگسیان » بخانه خود بوده و مواظبت او را تهیه دار شد و از طرف ایت او را به نامزدی پس دوساله خود انتخاب کرد اما ( اوانك ) با خانم خود با وضع آسوده و راحق زندگانی کرده تا قسمت سوم عمر که زیك انعام رسید به پیر شدند « هنگسیان »

نیز همین نحو بسرور و شاد مالی طی روزگار نموده غالباً این دو خانواده با یکدیگر شب و روز معاشر بودند و به تعیش و خوشی شرکت داشتند.

در خانمه با معذرت بسیار آخرین مرتبه خوانندگان محترم را به جشن خانواده [اولک] متوجه ساخته و تماشای ضیافت دعوت میکند روزی است از روزها بهار هوا بسیار صاف و لطیف و ساکت اشجار همگی لباس سبز در بر نموده انواع گل‌های رنگارنگ بفراوانی شکفته و عطر خود را در هوا منتشر ساخته سر تا سر خیابان خانه «اولک» را مفرح کرده اند در همین روز آن محوطه را سرور و شاد مالی فرا گرفته دستجات مدعوین از هر قبیل مخصوص خود آرائی کرده تماشای جشن و ضیافت شتافته که از خانه «هنگسیان» انواع صداهاى موزیک را بشنوند گوئی مجلس عروسی پسر (هنگسیان) با دختر «اولک» منعقد است و از طرف دیگر خیابان جنازه رادر تابوت گذارد، دو نفر حمل جنازه را با وضع توهین آوری حمل نموده و لوحه مقوائی با خط حلبی جلوی آن آویزان کرده و لوشقه اند (آخرین مخرج خانواده اولک (جنگ بی آن) که بسختی و عذاب و فات یافته است) خلاصه عروس را زینت کرده و آرایش داده با تحمل بسیار و همراهان زیاد بخانه «هنگسیان» هدایت میکردند ناگهان مصادف شد با حمل جنازه «بی آن» که با سخت ترین عذاب و فات یافته و قبرستان خارج شهر می بردند

در این موقع نیز چند نفر کودکان یاد و هر خیا بانها دویده بهریک در تهاش اچیان  
ورقه کوچکی بطرز اعلان سپرده و منتشر میکردند و دختر زیبای قشنگی  
یکی از اوراق را دست گرفته برای همراهان خود بلند قرائت میکرد.

### ✽ انتقام ✽

بیخبر مقصرین و منهدم کنندگان خانواده (اوانك)  
در ۲۵ سال قبل محکوم بحبس ابد شدند که هریک بطریقه مخصوص  
و سخت ترین عذابهای دار فانی را وداع کردند همانا مسیو «لی» زندانبان  
دچار بدبختی فقر و پریشانی گشته قسمی که از نخوردن اغذیه  
مقوی بکلی ضعیف المزاج شده بانواع ناخوشیها مبتلا بالاخره بعد  
از هشت سال بسختی زیاد بمرد.

(سنکسی) چهار سال در حبس بوده باز همت و مشقت بسیار وفات یافت.  
عیار چسب بر فراراً بمغرب (کوانکتو) رفته در بین راه  
بمأمورین تعاقب خود مصادف گشته و مقتول گردید.

و اما (پی آن) پس از بیست سال تمام عمر خود را در  
حبس به تنهایی و بدترین طرزی گذرانده تا بالاخره با مشقت و  
عذاب بسیار مرحوم شد خلاصه مادام (کلا اول) نیز در همان  
زمان دستگیری مرتکبین خود را مسموم کرد.

### ✽ خاتمه ✽

مطبعه «اتحادیه» طهران خیابان ناصریه







७११

१९१५

This book is due on the date  
last stamped. A fine of 1 anna  
will be charged for each day the  
book is kept over time.

१११.

م/ج

۱۹۱۵۴

۲۲۲

۱۹۱۵۴